

تقانتا

سال دوم - شماره هشتاد و پنجم - ۱۸ آبان ماه ۱۳۵۱ - بها ۲۰ ریال



چهره ایران



ودکا موناکو



ودکا موناکو گرمابخش محفل دوستان در مجالس دوستانه خود موناکو بهترین ودکا را تعارف کنید و شادی و هیجان بیافرینید. ودکا موناکو از بهترین مواد اولیه با ماشین آلات مدرن و آخرین فرمول تهیه میشود. محصول جدید کارخانه باختر پی‌بو - نشاط آور بدون عارضه بعدی.



MONACO VODKA

مرکز پخش تهران خیابان شاه چهارراه جمشید آباد شماره ۴۴۳

تلفنهای ۹۳۵۶۰۸ و ۹۲۷۲۷۲



دراين شماره:

دراين شماره:

● دنیا از چشم تماشا

متن و حاشیه

● گزارش و بررسی

- تکنی از فلز برانگشتی از مرجان
- ارگ یم قلعه خدای آفرین
- ۵۴۸ «رای دهنده بزرگ» رئیس جمهوری آمریکا را بر میگزینند
- خبره آینده (۸)
- تماشای مطبوعات مهم جهان
- انتظار تا کی؟
- نمایشگاه تماشای تماشا برای نوجوانان

● تلویزیون و ارتباط جمعی

- آینه‌های جیبی آقای مک‌لوهان
- در رادیو و تلویزیون

● هنر و ادبیات

- بادی از ازرا باوند
- چهره «نویافته» شاعر
- شعر امروز ایران (اسماعیل خویی)
- قهرمان واقعی کیست؟
- برنارد شو از دریچه چشم برنارد شو
- تجربه‌های آزاد (حکایت راوی‌های نابالغ - شغال در جالیزار - به آفتاب بیندیش!)
- افسانه بیتل‌ها
- در اسپانیا، زندگی را با رقص می‌سازند
- گروه هنرهای محلی کره
- فرم‌هایی بیگانه و هم‌بسته!

● تاریخ و تمدن

- سرگذشت انسان
- ضد خاطرات

● داستان

- اوزیمیا
- داستانی برای فیلم تلویزیونی (باوردی پلیسی)
- هولووویزیون
- گالوش

● تاتر

- شب و پر خوابی و تنهایی
- در جهان تاتر

● سینما

- گزارشی از جشنواره جهانی فیلم‌های کودکان و نوجوانان

● کتاب

- نقد کتابهای: سسیل، قطاری بنام حیوانات - می‌خوام یبو بزرگ بشم - فصل غلیظ گیسو

● گوناگون

- این هفته در تهران
- چگونه بهتر شطرنج بازی کنیم و مساله شطرنج
- جدول کلمات متقاطع
- میان پرده
- از چهار گوشه جهان
- نامه‌هایی به سردبیر
- تماشای نوجوانان



جلد: چهره ایران
رنگی از: علی قشتایی

امروز، چهارشنبه ۱۷ آبان مصادف با اول شوال و عید سعید فطر است. مجله تماشا این عید بزرگ اسلامی را به‌عموم مسلمانان جهان بخصوص به هوسپان گرامی تبریک می‌گوید.

چهره ایران را بشناسیم

چهره متنوع ایران، با گونه‌گولیا و زیباییهای طبیعی، برای همه ما کششی مقاومت‌ناپذیر دارد. آنسان که هر یک از ما در مقابل تصویری از گوشه‌های خاطره‌انگیز سرزمینمان ساعتها به تماشای استیم و لذتی عمیق و سیراب‌شدنی بسر وجودمان غلبه می‌کند.

این جذب و کشش با تحولات دهساله اخیر و آبادانیهای سریعی که در گوشه‌وکنار کشور پیدا شده صد چندان افزایش یافته است. «تماشا» تصمیم دارد برای شناساندن هر چه بیشتر این زیباییهای طبیعی و زندگی مردم کشور، و گذشته‌های افتخارآمیز آن باستان آثار تاریخی موجود، هر هفته صفحاتی را به چاپ تصاویر و مطالب مستندی درباره نقاط مختلف کشور اختصاص دهد. در این شماره عکسها و نوشته کوتاهی داریم درباره دژ تاریخی یم که در صفحات ۶ و ۷ و ۸ مطالعه می‌کنید.

اسلایدهای روی جلد نیز که نشان دهنده نمایی از تاسیسات نفت جنوب، ماهیگیری در جنوب ایران، دریاچه رضاییه و کوچ است به مناسبت آغاز این رشته مقالات در مجله انتخاب و چاپ شده‌است.

هدیه‌ای برای تماشاگران تلویزیون

در قسمت داخلی مجله تماشا که اختصاص به چاپ جدولها و شرح برنامه‌های تلویزیونها و رادیوها دارد، این هفته به علت آغاز فصل جدید تلویزیونی تفسیراتی داده‌ایم که امیدواریم مورد توجه خوانندگان گرامی قرار گیرد. در ضمن، این هفته جدول برنامه‌های اول (شبکه) و دوم تلویزیون ملی را که جدول ثابت برنامه‌های هنرنگی تلویزیون خواهد بود به صورت ضمیمه‌ای در داخل مجله تقدیم تماشاگران وفادار تلویزیون ملی ایران می‌کنیم که می‌توانند آنرا از مجله جدا و در کنار تلویزیون‌های خود نصب کنند. در کنار تلویزیون‌های خود نصب کنند. در انتظار دریافت نظرات خوانندگان گرامی تماشا در مورد این صفحات خواهیم بود.

آقای تماشا



- صاحب امتیاز و مسئول: رضا قطبی
- زیر نظر: ایرج مرزینی
- مسئول هیات تحریریه: نادعلی همدانی
- طرح و تقویم: گروه جغرافیک تماشا زیر نظر قباد شیوا

- دفتر مجله: خیابان تخت طاووس - چهارراه روزولت - ساختمان رادیو تلویزیون منطقه ۷ ۸۳۲۵۲۹ ● صندوق پستی ۴۰۰-۳۳
- چاپ: (چاپخانه بیست و پنجمین شهر یور (هرکت‌سهامی) است) ۳۵۲۶۱۶ ● ۳۵۲۶۱۶ ● ۳۵۲۶۱۶

حقوق اشتراك: یکساله ۹۰۰ ریال - برای دانشجویان و فرهنگیان ۷۰۰ ریال - ششماهه ۵۰۰ ریال

آپسی‌ها: دفتر مجله تماشا

متن و حاشیه

از حادثه‌ی مونیخ تا امروز، آلمان غربی در مقام يك قدرت بزرگ امواج چند حادثه كوچك را در هم شكسته است، اما، اين حاشيه نتوانست در متن زندگي اقتصادي آلمان كه با صفت «عظيم» قابل تصور است السر گذارد.....

در جهان سوم، قتل و ويراني و اضطراب متن زندگي است و در حاشيه اين متن بعيد نيست كه مدرسه‌اي نيز بسازند يا راه فرسوده‌اي را تعمير كنند و يا كارخانه كوچكي را با هياهو بگشايند.

اگر يا كمى تواضع پذيريم كه وزيران كشورهاي بزرگ در جلساتي كه گروه ميآيند نقشه‌ي جهان را براي پرسي در پيش دارند و كارشان منحصر به امور وطنشان نيست با اين سوال روبرو ميشويم كه چرا اجتماع وزيران اين سرزمين‌هاي قدرتمند در صدر اخبار نيست و اخبار جهان منحصر است به تشكيل جلسات فوق‌العاده كابينه داهومي، مسالت، فيجي و كشورهاي پريشان و ناتوان از آمريكي جنيوبي تا آفريقا و آسيا؟

بقيه اخبار جهان نيز قصه غصه‌هاي همين پريشانها و ناتوانهاست و هر شب مي‌شنويم كه گوش يكديگر را بدندان كنده‌اند يا ناخن در چشم يكديگر فرو برده‌اند، اين تفنگش را به آن نشان ميدهد و آن خنجرش را براي اين تيز ميكند و مردم اين و آن گرسنه مي‌خوايند و خواب راحت را بخواب هم نمي‌بينند!

بعد از جنگ دوم جهاني كه بيمن قدم بيگانگان ايران نيز به گروه پريشانها پيوسته بود در تهران اداره‌اي بود كه امتياز روزنامه ومجله مياداد و چه بسيار كسان كه بنام مدير روزنامه ثبت نام كردند و هرگز از ثبت‌نام به انتشار نپرداختند مگر پروژه‌هاي معدود و براي مقاصد معين! و روزيكه گرد و غبار پاي بيگانگان در ايران فرونشست صاحبان امتياز كه امتيازشان حاصل پريشاني بود بي‌امتياز ماندند..... سازمان ملل متعدد اداره‌ايست كه نام كوچكها و ناتوانها و پريشانها را نيز بعنوان يك كشور مستقل در دفتر پرفتوتش ثبت ميكند و اين كار خوبي است زيرا بسود استقلال ملتپاست، اما، ثبت «استقلال» و اخذ ورقة عضويت سازمان ملل كافي نيست زيرا به ثبت امتياز روزنامه‌اي مي‌ماند كه هرگز منتشر نشود و اين كوچك‌هاي ناتوان كه هرگز روزنامه‌شان منتشر نشده است همه اخبار جهان را بغود اختصاص داده‌اند از تشكيل جلسه فوق‌العاده كابينه تا كندن گوش و دراوردن چشم! در گيرودار حوادث اين روزگار كه كشورهاي قدرتمند از درگيري مستقيم بركنارند جنگ ويتنام نقطه غلط است و حوادث خاورميانه عربي اصالت دارد زيرا آنكس كه مي‌كشد و آنكس كه كشته مي‌شود از دنياي سوم است و قصه‌ي غصه‌اش در صدر اخبار است، اسلحه از شرق و غرب ميرسد، اما در ميدان نبرد دستي كه بروي ماشه مي‌گذرد نه از شرق است و نه از غرب و چنانكه ميدانيم گروه‌ي از كشورهاي اين منطقه به دامان قدرت‌هاي بزرگ درآويخته‌اند تا آنها را به ميدان آورند، اما، آنها ميگويند كه ما فقط مرد ميدان مبارزات اقتصادي هستيم و ميدان شما نيز براي ما بازار است، بازار اسلحه نه ميدان نبرد! اگر جنگ ويتنام پايان پذيرد دنيا يكسخت ميشود، گروه‌ي كه تلاش اقتصادي را در متن دارند و حوادث را در حاشيه و گروه‌ي كه در متن حوادثند و گاهي در حاشيه از اقتصاد نيز نام ميبرند.

در اين گيرودار كه ايران بر مسند قدرت نشسته است و حوادث را در حاشيه نيز نميخواهد مبشر ميه‌گرفتن نيروي سوم جهان است نه جزئي از جهان سوم بدان معني كه اشارت رفت!

اخبار حوادثش در صدر اخبار جهان نيست اما اخبار بيروزيهاي اقتصاديش همانند كشورهاي زنده و مستقل جهان آرام و پر ابيت است.

هفته‌اي كه گذشت حضور رهبر ايران در جزيره خارك يك خبر از رويدادهاي وطن ما بود: آرام و پرشكوه و بي‌هياهو در ستون اخبار اقتصادي جهان.

جعفر يان

نگيني از فلز بر انگشتری از مرجان

جزیره آذرباد فرزند تازه خارک

خارک بزرگترین پایگاه صدور نفت جهان

شاهنشا آريامهر در اين هفته اسكله و تاسيسات بارگيري جديد جزيره خارک را گشودند.

مخازن نفت خارک كه مجموعاً چهارده ميليون بشكه نفت ظرفيت دارند برفراز بلندي‌هاي سخت كوه خارک در زمين مي-جوشند.

نفت اين مخازن از طريق اسكله‌اي كه در جنوب شرقي اين جزيره مرجانس ساخته شده است بوسيله نفتکش‌هاي بزرگ به كشورهاي مختلف جهان عرضه ميشود.

اسكله تازه خارک يكهزار و هشتصد و سي متر طول و چهل متر عرض دارد و بزرگترین اسكله در نوع خود در جهان است كه در روي آن ده جايبگاه بارگيري براي كشتي‌هاي ده‌هزار تا شصت هزار تني تقيه شده است.

يك بازوي اسكله تازه خارک قدرت پذيرائي نفتکش‌هائي تا نيمميليون تن ظرفيت را دارد و بازوي ديگر مي‌تواند نفتکش‌هاي سيمصد هزار تني را بارگيري کند.

نفتکش ۳۷۵ هزار تني بانام ايران

هنگاميکه شاهنشا آريامهر براي



جزيره خارک را كه موجب جوشش يك سرمايه ناز براي اين جزيره و ارمغان نوايدي سنار براي يك يك افراد ايران است : نفا يياوريم، پشتوانه گزارش رئيس هياز مدره ومدیرعامل شرکت ملی نفت ايران رابتر پذيرا ميشويم.

خارک کجاست؟

خارک جزيره‌ايست در پنجاه و پنج کومتری شمال غربي بوشهر و سي و پنج کومتری جنوب گناوه كه ده كيلومترطول دد و عرض بين پنج تا چهار كيلومتر ماوت است.

آب و هوای خارک در زمستان معتدل برطوب و در تابستان شرقي است.

در خارک ابتدا تنها نفت را بافقدن اما ن از آن كه رو بابادي رفت، صيد ماهي اكنت خرما نيز منبع درآمدها شد.

وشگيران گفته‌اند كه اين جزيره با توجه آغاز باستاني جالبي كه دارد چهار هزار آليش از ميلاد مسيح هم تمدن داشته لت، تا سال يكهزار و هفتصدويچاه و تن كه هلندي‌ها با دو كشتي و پنجاه نفر ربااز اين جزيره را تصرف كردندجمعيتش يكصد نفر تجاوز نميکند، اما امروز از كت كار و كوشش در اين جزيره، تنها نت هزار مهندس و تكنيسين بكار سازنده مشغال دارند.

دويست ميليون دلار

خرج خارک

اگر بدانيم كه تنها در چهارده سال گذشته نزديك به دويست ميليون دلار براي ايجاد تاسيسات تازه در جزيره خارک خرج شده است، اهميت وارزش اين جزيره كه چون مرواريدی در خليج فارس ميدرخشد به چشم مي‌آيد.

دکتر منوچهر اقبال رئيس هياز مديره ومدیر عامل شرکت ملی نفت ايران قبل از آنکه رهبر ايران در چهارمين سفرشان به خارک برده از لوحه يادبود جزيره برگردن طي گزارشي گفت «انفقاد ق ا ر دندهاي تازه و شرکت در فعاليت‌هاي بين‌المللي و بازاریهاي نفت و تجهيز تاسيسات نسي شرکت ملی نفت ايران را در رديف بزرگترین شرکت‌هاي نفتی جهان قرار ميدهد».

هنگاميکه دويست ميليون دلار خرج

يکي ديگر از پديده‌هاي جديد اين جزيره، شيوه برق رسان آلتست كه نيازي به خاموش يا روشن کردن چراغها بوسيله كليد نيست، هنگاميکه نور آفتاب فرو مي-گيرد، چراغها خود بخود روشن ميشوند.

با آغاز بهره‌برداري از اسكله تازه توانائي تحويل نفت به کشتي‌ها به ساعتي سيمصد و بيست و پنج هزار بشكه رسيده است كه در صورت لزوم مي‌تواند به پانصد هزار بشكه در ساعت افزايش يابد و اين توانائي در بارگيري نفت در جهان بر سايقه است.

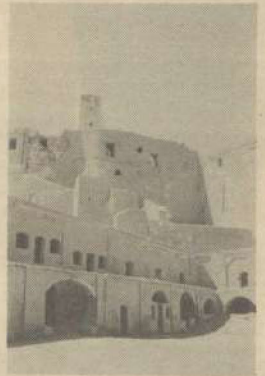
باين ترتيب و با گشايش و آغاز بهره‌برداري از اسكله تازه خارک اين جزيره مرواريدزاي ايران روزانه ميليونها تن نفت از ايران صادر ميشود و ميليونها تومان براي خزانه کشور درآمد ساخته ميشود.

درآمدي كه در راه سازندگي ايران خرج خواهد شد و در سر نوشت يك يك مردم ما فراوان نقش‌ساز است.

بنابراين بجاست كه بگوئيم «آذرباده جزيره تازه، چون نگيني است از فلز كه بر «خارک» انگشتر مرجان ايران مي‌درخشد.

منصور شمسي





ارگ بهم قلعه خدای آفرین



از میان یادگارهای فراوانی که سخن از عظمت و اعتبار تاریخی همین ما دارند یکی بنای کهنسال و پرشکوه ارگ بهم است که از جمله دیدنی‌ترین و شگفت‌آورترین آثار کهن کشور ما بشمار می‌رود. ارگ بهم، بنا بر نوشته مرحوم صنیع‌الدوله در کتاب مرآت‌البلدان قلعه‌ایست در بالای سنگ که در واقع قلعه خدای آفرین است و می‌توان گفت مشتمل بر چند قلعه تو در تو است. درازی آن قریب ۴۰۰ متر و تقریباً بصورت مربع مستطیل بوده بدین ترتیب مساحت آن در حدود شصت هزار متر مربع یعنی ۶ هکتار است. گرداگرد این شصت هزار متر برج و باروی بلند و محکمی از چینه ساخته‌اند و پشت برج و باروی آن هم‌خندقی بین و گودی ترتیب داده‌اند.

ارگ بهم یا قلعه خدای آفرین منحصراً یک دروازه دارد که تنها راه ورودی به این اثر تاریخی است. از این دروازه که وارد شوند بازار مفصلی وجود دارد که بقایای دکانهای آن هنوز باقی است و پس از اتمام بازار به دروازه دومی می‌رسند که محوطه مجاور آن جایگاه چارباغان بود و هنوز آثار آخورها و حوض آب آن باقی است و از وضع محوطه آبچا و آثار نامبرده برمی‌آید که نزدیک نوبتت رأس اسب و دیگر چارباغان را می‌توانستند در آنجا نگاهداری کنند.

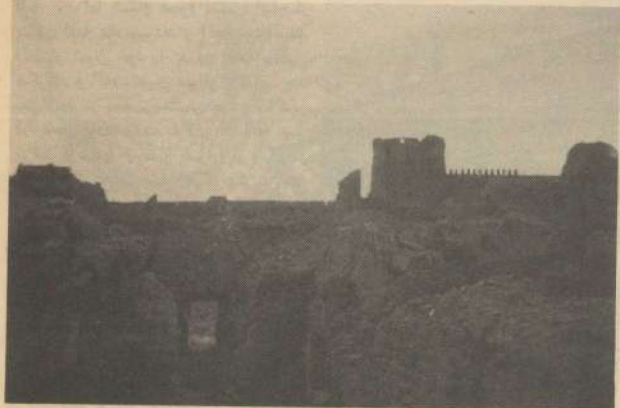
پس از آن بدروازه سوم و میدانی می‌رسند که معروف بتویخانه است و گرداگرد آن بنای دوطبقه کوتاهی قرار دارد. در چهارمین قسمت ارگ عمارت نسبتاً آبرومندی هست که در زیر آن سرداب بس بزرگ مخوف و طولانی دید

در پیچ است که تاکنون انتهای آنرا نیافته‌اند. اینجا زندان ارگ بهم بوده و به گفته آقای دکتر باستانی پاریزی « این زندان در حقیقت بقایای قرون وسطای این شهر محسوب می‌شود». آخرین قسمت یا پنجمین قسمت ارگ بلندترین نقطه آنرا تشکیل میدهد که متر فرمازروی قلعه بوده است. این قسمت مشتمل بر چهارطاقی بزرگی بنام چهارفصل است و چشم‌انداز وسیعی از چهارچایبه دارد و چاه بسیار ژرف و ویرانه‌های حمامی هم در نزدیکی آن دیده می‌شود و برج دیده‌بان قلعه که شامل سه اشکوب است نیز در همین قسمت قرار دارد. از اشکوب بالائی این برج تمام شهرستان بهم و اطراف و دهات آبچا تا شعاع بزرگی پدیدار است.

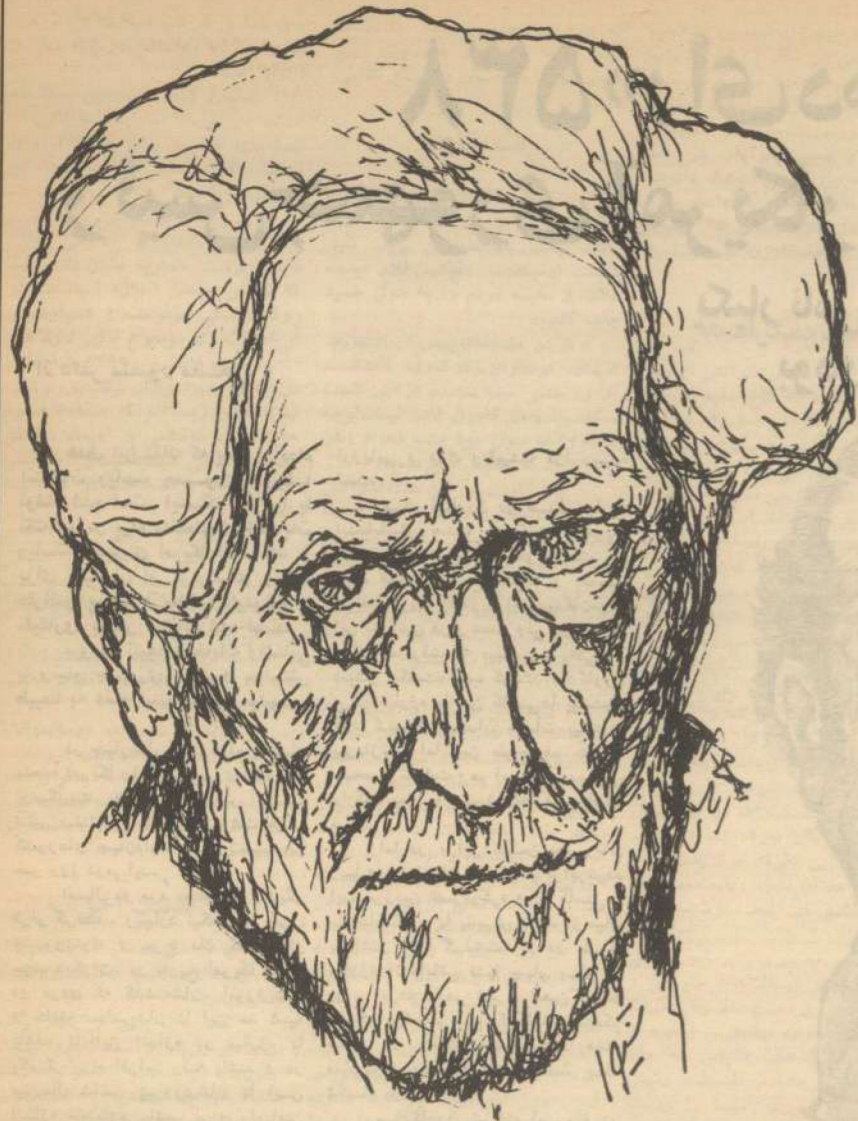
سه چاه آب در نقاط مختلف قلعه بهم وجود دارد: یکی در بلندترین قسمت قلعه که در سنگ طبیعی کنده‌اند و گودی آن در گذشته نزدیک به چهل و یک متر و نیم بود و بنا بر نوشته معجم‌البلدان آب شیرین و گوارا دارد. چاه دوم در قسمت معروف به تویخانه بوده که حدود سی و یک متر گودی آنست. چاه سوم در محوطه پائین قلعه قرار دارد و گودی آن به ۴۸ متر می‌رسد.

این‌گونه قلعه‌ها در ایران منحصراً ارگ بهم نبوده و در سایر نقاط کشور هم وجود داشته و دارد. منتها ارگ بهم نسبت به دیگر قلعه‌های نظیر آن بهتر باقی مانده و وضع زندگی پیشینیانرا درون دژهای محصور بهتر معلوم میکند. ضمناً موقعیت

قلعه، فراز و نشیب‌های تپه و جایگاهی که قلعه را در آن ساخته‌اند امتیاز خاصی باین اثر تاریخی می‌بخشد. درباره اینسکه قلعه بهم در چه زمان ساخته شده است مناسبتر خواهد بود آنچه را که در رساله راهنمای آثار تاریخی کرمان تألیف آقای دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی ذکر شده است عیناً در اینجا نقل کنیم که چنین می‌نویسند: «راجع بتاریخ واصل بنای ارگ هیچ نوشته و مدرکی نداریم جز اینکه در دوره‌های مختلف تاریخی برخورد می‌کنیم که از قلعه بهم استفاده شده است و این نیز مربوط به بعد از اسلام است. در کتاب حدودالعالم که بسال ۳۷۴ قمری تألیف شده است می‌نویسند: پهبشپری است با هوای تندرست و اندر شهرستانوی حصاریت محکم و از جیرفت مهمتر است و اندروی سه‌مزگت (مسجد) جامع است یکی خوارج را و یکی مسلمانان را و یکی اندر حصار و از وی کریاس و جامه و دستاری و خرما می‌خیزد. از این شرح برمی‌آید که اولاً ارگ بهم معروف و حصار بهم در یکپزار سال پیش کاملاً معروف و آباد بوده، ثانیاً نه تنها ارگ بلکه اطراف آن (رفیض) نیز آباد بوده و علاوه بر مسجد ارگ دو مسجد جامع دیگر نیز در شهر وجود داشته‌است. مقصود از رفیض قسمت بیرونی ارگ یا همان شهر کنونی بهم است که از جمله بالا برمی‌آید در قرن چهارم هجری یعنی پیش از هزارسال پیش هم بصورت آباد و پر رونق وجود داشته است.»



ازرا پاوند Ezra Pound



«ازرا پاوند» شاعر مشهور آمریکایی و بقول «خدای ادبیات امروز آمریکا»، چندروز قبل در یکی از بیمارستانهای وینز در گذشت. وی هنگام مرگ ۸۷ سال داشت. این شاعر، همانند بسیاری شاعران دیگر، برای سنگ قبرش شعری سروده بود که همه دردهاش، تلاش‌های عبث و بی نمرش، وحشت‌اش از گناه‌مردن و از یاد رفتن، در آن بچشم می‌خورد.

تردیدی نیست که «ازرا پاوند» یکی از مشهورترین چهره‌های ادبیات انگلیسی قرن حاضر است. وی آخرین بازمانده گروه شاعرانی است که نام آنها برای همیشه در تاریخ شعر و ادبیات می‌درخشد: «ویلیام باتلر ییتز» «جیمز جویس»، «تی. اس. الیوت»، «ئی. ایچ. لارنس». اینان، چهره‌های موفق بودند که توانستند «سبک ویکتوریانی» را در زبان انگلیسی، بشیوه مدرن امروزی، تغییر دهند. بنظر بسیاری از مردم آمریکا، وی مردی غریب و عجیب بود. بسیاری، او را هواخواه هیتلر و موسولینی و خان بهوطن می‌دانستند.

«ازرا پاوند» مردی با دو چهره مختلف بود و هیچکس توانایی آنرا نیافت که این دو چهره را درهم آمیزد و همب آهنگی و تعادلی بین آن بوجود بیاورد. دوستانش با نظر دوستانه خود، همه کار او را قایم و توجیه می‌کردند، و دشمنانش، کارهای او را مردود می‌شمردند. «ازرا پاوند» تجسم دو چیز متضاد بود و جز با تگرش دوگونه، دآوری درباره او امکان نداشت. در میان آنبوه دوستانش مردی معروف بود که در لحظات زحمت و ناراحتی، یکمک دیگران می‌شناخت. هرگز نمی‌توانست ببیند کسی رنج می‌کشد و با وجود این در روزهای ترور و وحشتی که مادران، چگر- گوشه‌هاشان را در آغوش گرفته و بسوی قربانگاههای نازی پیش می‌رفتند، خطاب به مردم آمریکا، فریاد زد: «هرسانتی که باین جنگ احسانانه ادامه می‌دهد، ساقی است که از روزهای عمر شما و کودکانتان، کم می‌شود و بیاد می‌رود و هر عملی که مرتکب می‌شوید، قبول و تأیید اعمال فجیع هیتلر و موسولینی است...» شعر او راز سادگی و صراحت است.

شعرهایی که بین سالهای ۱۹۱۰ و ۱۹۴۰ سرود، نویسندگان جوان را برانگیخت و الهام بخش آنها شد. «تی. اس. الیوت» درباره او نوشت: «پاوند بیش از هرکس دیگر، در انقلاب ادبی قرن بیستم سهم است...»

«ازرا پاوند» در ۳۰ اکتبر ۱۸۹۵ در ایالت «آیداهو» متولد شد. هنگامی که طفلی ۱۸ ماهه بود، خانواده‌اش بپاریس رفتند و در یکی از محلات متوسط نشین «فیلادلفیا» ساکن شدند.

وی زبان و ادبیات لاتین را در دبیرستان و آکادمی نظامی «چلتنهام» فراگرفت و بعلاوه پیشرفت فوق‌العاده‌اش در زبان لاتین، در پائیز ۱۹۰۱ زمانی که ۱۵ سال پیش نداشت، در دانشگاه پنسیلوانیا پذیرفته شد. وی در این دوران، بیشتر منزوی بود و جز در فوتبال، در سایر فعالیت‌های دانشگاه، با همکلاسانش شرکت نمی‌کرد. در ۱۹۰۴، «پاوند»، «ویلیام کارلوس ویلیامز»



ارگت پیدر شمال شرقی شهر کنونی پیدو

متصل بآن قرار دارد و در حال حاضر فقط مسجد آن تا حدی بصورت آباد نگهداری و دایر مانده است و مردم هم در آن به نماز و عبادت می‌پردازند. (متن یکی از برنامه‌های ایران زمین تلویزیون).

گرفتاری لطفعلیخان زند شهریار جوان و ناکام زند پس از رشادتها و دلوریهای بسیار در مقابل آقا محمد خان قاجار از آخرین وقایع خونینی بود که در قلعه بم اتفاق افتاد. * * *

اساساً در روزگار قدیم بعلاوه امنیت و هرج و مرجعهای گوناگون شهرها و آبادیها دچار ناامنی‌های دائم یا موقت بود و از این جهت چه شهرها و چه آبادیها را با ساختن دیوارهای بلند و ستبر و احداث برج و بارو محصور می‌کردند و پشت برج و بارو هم‌خندقی احداث کرده درون آنرا آب می‌انداختند که دشمنان و مهاجران نتوانند به سهولت بداخل شهر و آبادی نفوذ کنند و در عین حال بیرون بارو و قلعه در فضای غیر محصور و وسیع به احداث خانه‌ها و ساختمانهای بیشتر و بزرگتر می‌پرداختند و بدین ترتیب شهر بزرگی در محصوره آزاد بوجود می‌آمد و شهر فشرده و امن‌تری هم درون دژ محصور در برج و بارو قرار داشت. در مواقع عادی مردم بیرون قلعه زندگی می‌کردند و خانه و زندگی‌شان بیرون قلعه بود اما هنگام هجوم دشمن، ناچار بیرون قلعه پناه می‌بردند و آنچه می‌توانستند اموال خود را بیرون قلعه منتقل می‌کردند و گاه ماههای متوالی و شاید چند سال قلعه در محاصره دشمن بود و ساکنین آن ناچار بودند مدت طولانی در قلعه بسر ببرند و طبعاً از نظر خواروبار و آب و نیازمندیهای مختلف دشواریهای پیش می‌آمد. آنچه در قلعه بم دیده میشود که قسمت پائین آن محل دکان و بازار و قسمت‌های بعدی خانه‌های مسکونی و اصطبل و حمام و قسمتهای آخر مقر فرمانروا است بر اثر همین وضع صورت گرفته است. در قلعه تاریخی بم وقایع و اتفاقات و جنگها و خونریزی‌های بسیار رخ داده است که شرح آن در تواریخ نوشته شده و قسمتهای از آن در رساله راهنمای آثار تاریخی کرمان نیز آمده است.



را که در آزمون دانشجوی طب در دانشگاه پنسیلوانیا بود و بعدها شاعری بزرگ شد، شناخت. دوست دیگری که در آزمون یافت «هیلدا دولیتل» بود که بعدها بنام H. D. یکی از شاعران مشهور آمریکا شد.

بعد از دوسال، وی از دانشگاه «پنسیلوانیا» به کالج «هامیلتون» در نیویورک رفت و در آنجا بود که به آثار شاعرانی چون دانته و شاعران قرون وسطایی ایتالیا جلب شد. در ۱۹۰۵ دانشگاه را پایان رساند و به «پنسیلوانیا» برگشت و در ۱۹۰۶ موفق بگرفتن فوق لیسانس شد.

مطالعات او، نامنظم، اما وسیع است. بعقیده دوستانش وی تقریباً تمام کتابهای مهم تاریخ ادبیات را خوانده است و همه آثار را که در زبانهای بسیار قدیم و جدید انگلیسی نوشته شده است...

در ۱۹۰۷ «پاوند» با سمت معلمی در کالج «واپاش» در «کرافوردویل» به کار پرداخت، اما کار او فقط ۴ ماه طول کشید، چون زنی بدنام را در اتاقش یافتند. «پاوند» ادعا می‌کرد که زن گرسنه و سرمازده بوده و او بخاطر خدا او را نجات داده است، اما انشای او را نپذیرفتند و بخدشتش خانه دادند.

در ۱۹۰۸، با یک کشتی بارو پیا رفت. و بزودی در

محافل ادبی لندن درخشد. «پاوند» بهنگام تدریس ادبیات، در استیوی پلی- تکتیک لندن، با یکی از شاگردانش بنام «درونی شکسپیر» ازدواج کرد. تا پایان سال ۱۹۱۰، «پاوند» موفق به تغییرات و اصلاحاتی در ادبیات انگلیسی شده بود و بعنوان نتیجه کارش، سه اصل جدید را پیشنهاد کرد: ۱- برخورد مستقیم با هر «شیئی» هم از نظر ذهنی و هم از نظر عینی. ۲- پرهیز از بکاربردن واژه‌ای که در بیان، نقش اساسی ندارد... ۳- توجه یوزن در ترکیب عبارات موزون... سالهای ۱۹۱۴ برای «پاوند» سالهای بدی بود. وی بدنبال یک حمله قلبی، دستخوش تغییرات عمیقی شده بود. یکبار خبرنگاری از او پرسید: کجا زندگی می‌کنید؟ و او جواب داد: - در جنیم! خبرنگار پرسید: «در کدام جنیم؟» او در حالیکه دستش را روی قلبش می‌فشارد، گفت: - اینجا، اینجا... ترجمه و تلخیص: مینا امامی

۵۳۸ «رای دهنده بزرگ»

رئیس جمهوری آمریکا را بر میگزینند

یکبار نامزدی که کمتر رای آورده بود رئیس جمهوری شد

از دکتر منصور مصلحی

هدف این مقاله که پیش از انجام انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نوشته شده است، اینست که شما را با نکته‌های در پرده مانده‌ای از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا آشنا کند و برای تهیه آن از گزارشهای ویژه «فرانس پرس» و مطالب «لوموند» و «فیگارو» بسیار استفاده شده است. بررسی نتایج انتخابات واشنگتن با رئیس جمهوری جدید و سیاستش طبیعتاً به هفته آینده موکول میشود.

هر چهار سال یکبار مردم ایالت‌های متحده آمریکا رئیس جمهوری خود را بر میگزینند و این گزینش به سبب تاثیر مستقیمی که بر سرنوشت همه کشورهای جهان دارد، بصورت مهم‌ترین خبر روز در می‌آید.

امسال دو مرد در برابر یکدیگر قرار گرفتند. ریچارد نیکسن از حزب جمهوریخواه و جرج مک گاوردن از حزب دمکرات. در تاریخ آمریکا هرگز دو مردی که گذشته‌شان، آموزش‌شان و سابقه سیاسی‌شان تا این حد شبیه باشد، تا این اندازه در مبارزه با یکدیگر برافراط رفته باشند و در عین حال شانس پیروزی‌شان تا این اندازه نامساوی باشد. برای راه یافتن به کاخ سفید رویا روی یکدیگر قرار نگرفته بودند.

جرج و ریچارد هر دو از مرز پناه سالگی گذشته‌اند، هر دو به شاخه‌ای از دین مسیح که جنگ را سخت منقور میداند، وابسته‌اند، هر دو در رشته حقوق مطالعه کرده‌اند، هر دو به مدیرانی کارآمد و زیرک شهرت دارند، هر دو زندگی خانوادگی آرامی دارند، هر دو پله‌های ترقی را سریع طی کرده‌اند. اما شباهتها بهمین جا پایان می‌گیرند. نیکسن واقعیت‌های موجود را بخلاف مک گاوردن بر آنچه دلخواه و پسندیده است، ارجح میداند. بنظر او هدف وسایل را توجیه میکند. نیکسن میداند که آمریکایی‌ها در سال ۱۹۷۲ به صلح شرافتمندانه، به سودگی خاطر برای تمام آمریکائیان و به حفظ مقام برتر آمریکا در جهان سخت دلپسته‌اند. در حالیکه مک گاوردن - دست کم تا پیش از اسلام نتایج انتخابات - گمان میرد که زمان



آنها صلحی شرافتمندانه است که به سربازان آمریکایی اجازه دهد، بدون تحمل تحقیر و احساس شکست به میهن‌شان باز گردند. نیکسن همه جا صحبت از «نظم و قانون» می‌کند و یکی از افتخارهایش، اینست که در چهار سال حکومت او آمریکا یکی از آرام‌ترین دوره‌های زندگی خود را گذرانده است. سیاهان آرام هستند، جوانان و دانشجویان خیلی کمتر از دوران دمکراتها جنجال برراه می‌اندازند، از ترورهای سیاسی خبری نیست و از میزان جنایت‌ها کاسته شده است. در برابر مک گاوردن در گوش آمریکایی آرام و سنت‌پرست می‌خواند که با سخط چنین، با همجنس بازی و

از ۸۵ تا ۹۰ میلیون تن از این عده در رای‌گیری شرکت کنند. در انتخابات این تنها رئیس-جمهوری و معاون او نیستند که برکنار شده‌اند. مردم آمریکا علاوه بر این دو دمکرات‌ها و جمهوریخواهان خرج‌کننده - تمامی ۲۲۵ نماینده مجلس نمایندگان را برای دو سال... ۲۳ نماینده از یکصدنماینده مجلس سنا را برای شش سال... ۱۸ فرماندار از ۵۰ فرماندار ایالتها را برای دو سال یا چهار سال... بیش از صد هزار کارمند انتخاباتی ایالت‌ها... را برمی‌گزینند. گذشته ازین در این انتخابات تکلیف صدها اصلاحیه قوانین اساسی یالت‌های مختلف آمریکا روشن میشود. از جمله قانون برقراری مجدد مجازات عدام در کالیفرنیا، ممنوعیت شکار نیوتن در داکوتای جنوبی. اما طبیعی است که در این میان انتخابات ریاست جمهوری اهمیت دست ولی دارد. این انتخاب مطابق سیستم رای انتخاباتی صورت میگیرد. بدین معنا که هر ایالت برحسب تعداد جمعیتش رای انتخاباتی دارد. کالیفرنیا که پرجمعیت‌ترین ایالت است، ۴۵ رای انتخاباتی دارد و فقط «لاوار» که کم‌جمعیت‌ترین است، فقط سه رای انتخاباتی دارد. در هر ایالت نامزدهای مختلفی به وسیله یک لیست انتخاباتی معرفی میشوند. در این لیست انتخاباتی نام «رای‌دهندگان بزرگ» ذکر شده است که تعدادشان مساوی تعداد «رای انتخاباتی» ایالت است. از جنبه‌تئوری مردم باین «رای‌دهندگان بزرگ» رای میدهند.

در هر ایالت نامزدهای که تعداد رای‌دهندگان بزرگش بیشتر باشد، صاحب تمام آراء آن ایالت میشود. مثلا در ایالت کالیفرنیا اگر از میان ۴۵ رای‌دهنده بزرگ ۲۳ نفر طرفدار نیکسن باشند، تمام آراء مردم این ایالت بحساب نامزد جمهوریخواهان گذارده میشود. برای بدست آوردن اکثریت انتخاباتی يك نامزد باید ۲۷ رای از ۵۳۸ رای «رای دهندگان بزرگ» را بدست آورد.

یکبار در سال ۱۸۸۸ نامزدهی که اکثریت آراء «رای دهندگان بزرگ» را بدست آورده بود، از نظر تعداد آراء مردم از رقیب بدشانسش عقبتر بود. نتیجه انتخابات ۱۶ آیمان قبل از روز ۲۷ آذر که ۵۳۸ «رای دهنده بزرگ» هرکدام در شهر مرکزی ایالتشان در رای‌گیری نهایی شرکت میکنند، رسمی نمی‌شود. دوران چهار ساله جدید ریاست جمهوری روز ۳۰ دی آغاز میشود، یعنی روز ۲۰ ژانویه ۱۹۷۲. در انتخابات ۱۹۷۲ بیست و پنج میلیون جوان آمریکایی حق‌رای بدست آوردند. ۱۴ میلیون نفر که در ۱۹۶۸ به بیست و یکسالگی نرسیده بودند و یازده میلیون نفر که بین ۱۸ تا ۲۱

سال دارند و بیست و ششمین اصلاحیه قانون اساسی در سال ۱۹۷۱ به آنها حق رای داد. این را هم بگوئیم که گفته میشود امسال چهارصد میلیون دلار پول در جریان مبارزه انتخاباتی دمکرات‌ها و جمهوریخواهان خرج‌کننده است. البته این خرجی است که نامزد-های سمت‌های مختلف کرده‌اند. خرج مبارزه انتخاباتی نیکسن ۴۵ میلیون دلار و از آن مک‌گاورن بیست میلیون دلار بود.

هدف دمکرات‌ها

مک گاوردن و هوادارانش از خیلی پیش میدانستند که کاخ سفید در این دوره نصیب دمکراتها نخواهد شد. بهمین سبب حزب دمکرات میکوشد اکثریت ۲۱۰ کرسی خود را در کنگره آمریکا که ۵۲۵ کرسی دارد، حفظ کند. در چوار انتخابات ریاست جمهوری مردم آمریکا ۲۳ سناتور و ۴۲۵ عضو مجلس نمایندگان را برمی-گزینند اما نیکسن قصد ندارد پایان سادگی‌هاکنگره رای‌دمکرات‌ها واگذارد. بویژه که کافی است جمهوریخواهان پنج سناتور و سی و نه نماینده بیشتر از دوره پیش به کنگره بفرستند، تا کنترل آنها بدست آورند و این برای دمکراتها شکست بزرگی خواهد بود، چون آنها ده‌ها سال است که کنترل کنگره را بدست دارند. حزب دمکرات در جریان کنوانسیون چهار تفرقه شد و مهم‌ترین دلیل این تفرقه برگزیدن مک‌گاوردن به عنوان نامزد ریاست‌جمهوری و سرگشتگی در انتخاب معاون او بود.

عدم محبوبیت برنامه سیاسی مک گاوردن در ایالت‌های جنوبی و سکوت تأییدآمیز «جرج والاس» دمکرات در برابر گروه نیکسن - اکتیو و گرایش دمکرات‌های تک‌راس که جان کانسالی - مشاور اقتصادی رئیس جمهوری - رهبری آنها را بدست دارد به سوی نیکسن از جمله دلایلی هستند که نامزدان، پیش از انتخابات به عنوان دلایل حتمی بودن شکست دمکراتها ارائه میدادند. دمکراتها اگر در انتخابات کنگره پیروز نشوند کنترل اوضاع را برای سالیان دراز بدست جمهوریخواهان خواهند سپرد. هدف دستگاه رهبری حزب دمکرات در آخرین هفته‌های مبارزه انتخاباتی این بود که بهر قیمت کنترل کنگره را در دست نگاهدارد تا شاید وسیله پیروزی يك نامزد دمکرات در انتخابات ۱۹۷۶ فراهم آید. نگرانی خبرگان عالم سیاست در این هفته‌های اخیر همواره این بود که اگر جمهوریخواهان در کنگره هم پیروز شوند، نیکسن در چهار سال آینده به راست بفلطد و به شیوه‌ای کاملا فردی حکومت کند و این بویژه در سیاست داخلی برای خیلیها ناخوشایند خواهد بود، چون نیکسن به حمایت از تراست‌ها و سرمایه‌داران شهرت دارد و در مورد ویتنام هم این نگرانی هست

که پیروزی جمهوریخواهان در کنگره سبب ادامه جنگ در هندوچین زبر فشار گروه «صاحبان صنایع نظامی» شود.

يك مقایسه

در سال ۱۹۶۰ پدنیال شکست نیکسن در برابر جان کندی هواداران نامزد جمهوریخواهان در توجیه دلیل شکست او میگفتند: «نیکسن قادر نیست علاقه و محبت مردم را به سوی خود جلب کند» و در هفته‌های پیش از انتخابات امسال، هواداران مک گاوردن که شکست او را حتی میدانستند، از س تاسف میگفتند: «مک گاوردن قادر نیست توجه مردم را به سوی خود جلب کند و آنان را وادار که جدید بگیرند».

مک گاوردن در این هفته‌های اخیر با ترتیب‌دادن برنامه‌های متعدد که غالباً سراسری و بدون دقت طرح‌ریزی شده بودند، سبب شد که مردم آمریکا از توجه باو چشم‌پوشند. تا لحظه اخذ رای طرح‌های سیاسی حزب‌دمکرات و چهره سیاسی نامزد این حزب برای اکثریت مردم آمریکا مبهم و نامشخص بود.

این وضع بویژه از این جهت خطرناک است که برای آمریکایی متوسط نیکسن اجراکننده يك سیاست مطمئن و حساب شده و منطقی است و فراموش نکنیم که مسافرت‌های نیکسن به یکن و مسکو باعث شده است که مردم آمریکا او را یک سیاستمدار بزرگ بدانند و این پرسش‌ها را بی‌جواب بگذارند که «تمام مروضه‌هایی که حکومت نیکسن درباره برقراری صلح در ویتنام به راه انداخته، نشانه تمایل واقعی به صلح است یا یک مانور انتخاباتی؟ مگر نه اینکه دولت آمریکا متن توافق-نامه‌ای را که مانوری منتشر کرد، مطابق با واقع میداند، مگر نه اینکه در این توافق-نامه دولت آمریکا با امضای پیش‌نویس آن در روز نهم آبان موافقت کرده است، پس چرا به قول خود وفا نکرده؟ آیا نیکسن میخواهد خر خود را از پل انتخابات بگذراند و بعد با پنهان‌هایی که بدست آورده‌شان ساده است، بی‌بندگ در ویتنام ادامه دهد؟»

شعارهای انتخاباتی

ریچارد نیکسون که امسال برای سومین بار در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت کرد، از قاعده کلی شعارسازی انتخاباتی برکنار نیست. «فرانکلین» دلانو روزولت، در پی هرج و مرج اقتصادی سال ۱۹۲۹ «نظام جدید» را برگزید. «جان‌کندی» شعار «مرز» های جدید را ساخت که اشاره‌ای بود به‌جوش آمریکای جوان و پر‌تحرك. «بنیگام مرگ جان‌کندی» در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۲ - اول آذر ۱۳۴۲ - لیندن جانسن عصب «جامعه بزرگ» را آغاز کرد. نیکسن سیاست «جلب‌نظر» اکثریت خاموش را برگزید - یعنی از اکثریتی از مردم که در مبارزه

های سیاسی شرکت نمیکند، و خواهان افزایش رفاه اجتماعی در پناه نظم و قانون است. نیکسن که سخت اهل مطالعه است، در جریان مبارزه انتخاباتی از جمله‌های مشهور پیشینانش فراوان استفاده کرده است که چند نمونه‌اش را ذکر می‌کنیم:

«جرج واشینگتن (۱۷۸۹ - ۱۷۹۶) در نامه‌ای به «مارکی دولا» فایته نوشت: «تجربه نشان داده است که شانس بیهان اندازه شهادت در روند زندگی مؤثرست و همواره‌بیش از اصالت يك موضوع تاثیر دارد.» «جان آدامس» (۱۷۸۷ - ۱۸۰۱) در نامه‌ای به «رابرت لیونینگتن» نوشت: «من اقتدر زیسته‌ام که متقاعد شوم حق‌شناسی، دوستی و اعتماد مطلق همچون تمامی هیجان‌های انسانی خطرناکترین راهنماها در سیاست هستند.»

«زخاروی تیلور» (۱۸۴۹ - ۱۸۵۰) میگفت: «زندگی من سراسر به‌اسلحه وقف شده بود، با اینوصف جنگ همواره در نظر من يك آفت در زندگی ملتها بوده است.» «کالورین کولیج» (۱۹۲۳-۱۹۲۹): «جنگ و صلح چیزی جز نظاهر حالت‌های روحی نیستند.»

فرانکلین روزولت در سال ۱۹۳۵ به‌سفیر آمریکا در شوروی نوشت: «به‌هنگام جشنهای ماه مه بعنوان ادای احترام به مزار لنین يك شاخه گل بگذارید. او مرد بزرگی است، زیرا مرده است.»

سرگذشت احزاب

● در حال حاضر آمریکا در واقع دو حزب دارد، حزب دمکرات و حزب جمهوریخواه. ۱۸۳ سال پیش از اینکه نیکسن برای سومین بار و مک‌گاورن برای اولین بار در مبارزه انتخاباتی شرکت کنند، «جرج واشینگتن» به عنوان اولین رئیس جمهوری آمریکا از جانب «فدرالیست‌ها» برگزیده شد. در پرونده‌های کنگره آمریکا مخالفان واشینگتن تحت نام «ناشناس‌ها» مشخص شده‌اند.

در آن زمان که «واشینگتن» حکومت میکرد - که نامش برپایتخت قدرال نباده شده است - جنگ آمریکا میان فرانسه و انگلستان شدت ادامه داشت. واشینگتن که سعی می‌کرد بی-طرف باشد، مجبور شد در اختلاف میان «گالیتن» که از پایه گذاران فدرالیسم بود و «جفرسن» که يك ضد فدرالیست بود میانجیگری کند. جفرسن در آن زمان حزب «دمکرات‌جمهوریخواه» را تأسیس کرد و جنگ انگلستان - فرانسه به‌سود استقلال‌طلبان آمریکایی پایان گرفت.

بعد از سال ۱۸۰۰ تا سال ۱۸۲۰ سه جمهوریخواه به کاخ سفید راه یافتند. یکی در صفحه ۹۹

چهره «نویافته» شاعر

جمجمه شاعر پس از بازسازی (قسمت‌های تیره نشانگر موم ویژه‌ایست که برای تکمیل جمجمه بکار رفته است)

قطعات جمجمه شاعر



موتاز دو نیمه «راست» چهره شاعر



موتاز دو نیمه «چپ» چهره شاعر



در بهار سال ۱۹۷۰ رئیس سوزۀ هنر و ادبیات ایروان، جمعی کوچک که حاوی قطعات خردشده جمجمه دوریان بوده، بسن سرد و خواست تا چهره شاعر را با شیوه بازسازی چهره بر مبنای جمجمه تهیه کنند.

مردد بودم، نمیدانستم پندیرم یا نه. احساس ترس میکردم. ترس از مقام و محبوبیت کم‌تطبیق شاعر در میان هواخواهان بیشمارش. زیرا بازسازی چهره بزرگان ادب و تاریخ، کاری پس دشوار و پر مسئولیت است. اگرچه من یادانش نوین آن‌ترو-پولوژی آشنائی کامل داشتم و پیش از آن برپایه جمجمه‌های چهارهزار ساله حوزۀ دریاچه سوان (Sevan) چهره‌های مردان و زنان باستان را تهیه و ارائه کرده بودم، از اندیشه بازسازی چهره دوریان احساس هراس مینمودم. دوریان میبود همگان بود و اشتباهی کم‌تظنیر داشت و مردم از مدتها باینطرف با چهره خیالی شاعر که توسط تنی چند از نقاشان تهیه شده بود مانوس گشته بودند. تشویق‌های دوستان از طرفی و بار مسئولیت گران تسل حاضر در برابر آیندگان از سوی دیگر، سرانجام مرا برآن داشت که بتقاضای رئیس موزه هنر و ادبیات پاسخ مثبت بدهم. و من قبول کردم. و اینک شمه‌ای پیرامون چهره خیالی شاعر:

کنتیم که افتاب عمر دوریان در افق بیست و یکسالگی غروب کرد. واپسین ناله دردناکش پیامی بود خطاب بآیندگان که در اندک زمان به ابدیت پیوست و همگان را به وادی ملال‌انگیز شاعر رهنمون گشت.

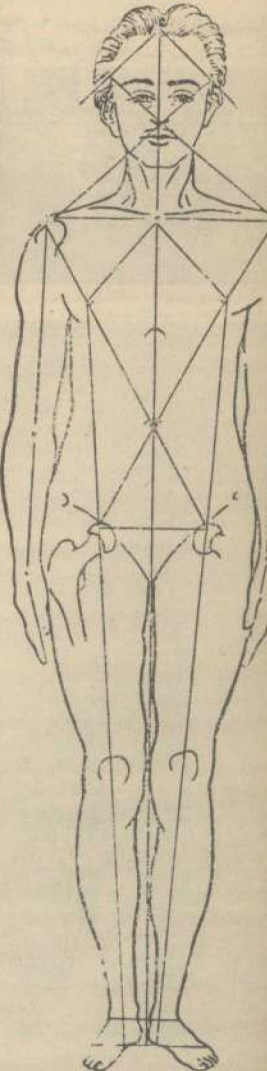
سحرگاهان روز ۲۱ ژانویه سال ۱۸۷۲ اهالی اسکوتار قسطنطنیه (استانبول) از مرگ نابهنگام پطروس دوریان آگاه شدند. شاعر جوان، اسیر در چنگال بیماری و تنگدستی از این جهان سرفرت و چونان آذیر عدم و نیستی، خواب بیخبران را آشفته. پیش از دیگران، جوانان برآشفته، زیرا دوریان نگوینخت حتی عکسی ساده از خود بجای نگذاشته بود. بدینرو عکاس معروف محله را بر سر کالبد بیجان شاعر حاضر نمودند. لیکن عکاس بیچاره با دیدن صورت ازهم گسیخته و ناشناختنی شاعر واماند و اگر رفتن عکس بازایستاد. به‌گفته‌ی: «این دوریان شاعر نیست و من در این شرایط قادر به گرفتن تصویر واقعی شاعر نیستم...» و بدینسان، تصویر دوریان مبدل به یک خاطره گشت. سالها گذشت و آثار پراکنده شاعر، در دفترهایی چند گرد آمد و در اندک زمانی نایاب شد. هواخواهان روزافزونی، مزاربی شکوه شاعر را زیارتگاه خویش ساختند. جوانان ستایشگر در پیرایه قیرش سینه‌ها نمودند و پیمانهای عشق بستند. بر دوروسر تسل خاکش بس سخنان پرستشگرانه نقش بست. و پارانهای بهاری آنها را شستند تا دگرپاره، دوستداران دلپاخته‌اش، احساسات خود را بصورت کلمات ستایش‌آمیز نثار تنها ماترک خاکی شاعر کنند.

... بیست و اندی سال از مرگ دوریان میگذشت، که سوگی جانگناه قلوب ارمنیان را در پهنه گیتی دردم فشرود و ملت ارمنی دردم چندصد هزار تن قربانیان خویش، ماتم گرفت... در این هنگام، یکبار دیگر، خاطره دوریان

پروفیسور جاقاریان بر مبنای قطعات جمجمه پطروس دوریان (Petros Dourian) یکی از نام‌آورترین شعرای لیریک ارمنی سده نوزده - که بسال ۱۸۷۲ در سن بیست و یکسالگی بر اثر بیماری سل درگذشت بی‌آنکه عکسی از خود بیادگار گذارد - پیکره و پرتره شاعر را با موازین علمی و استتیک تپیه و ارائه نموده است. جمجمه خردشده دوریان بسال ۱۹۶۰ از استانبول به ایروان آورده شد و از ۱۹۷۰ کار «چهره‌سازی» آغاز و در مراسم صدمین سالروز مرگ شاعر، پیکره دوریان در معرض دید و داوری دانش‌پژوهان، هنروان، نویسندگان و شاعران گذارده شد.

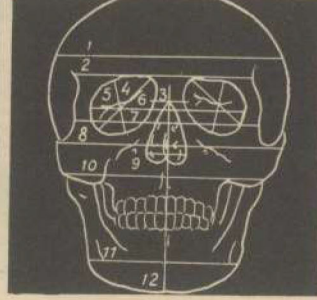
پروفیسور جاقاریان، جراح، آناتومیست، آنترپولوژیست، نقاش و مجسمه‌ساز نامدار که برنده جوایز Brussel Grnd Prize و Ussr Burdenko State Prize و دارای نشان ویشنیسکی از دولت اتحاد شوروی است، ماجرای بازسازی پرتره و پیکره شاعر را اینچنین شرح میدهد:

ح اندام شاعر برپایه اندازه‌های چهره



Handwritten notes in Persian script, likely related to the anatomical study or reconstruction process.

فاساد طرح جمجمه‌شناسی



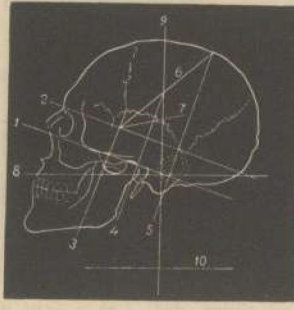
شاعر را باز یافتند، تمییدانستند و نمیتوانستند پیش‌بینی کنند که در دهه‌های ششم و هفتم قرن بیست، دستهای آزموده و نوازشگری، قطعات خردشده و ازهم پاشیده جمجمه شاعر را از میان تل خاک بی‌نشان دوریان جمع‌آوری نموده و در اختیار یک دانشمند و هنرمند طراز اول قرار خواهد داد تا برپایه آن چهره واقعی شاعر را تهیه کنند...

در خاتمه این ماجرا، طرح پرسشی چالب، که همواره چهره «نویافته» شاعر را مورد تردید قرار میداده، باینصورت مطرح میشود که: «آیا قطعات جمجمه ارسالی بایروان، براسی متعلق به خود دوریان بوده است یا خیر؟»

در اینباره، به ۳ مدرک اشاره میشود که عبارتند از شهادت‌نامه‌های دوتن از کارکنان خلیفه‌گری وگورستان ارمنیان استانبول - که خود بدست خویش قطعات جمجمه را از دل خاک برون آورده‌اند و سپس تأییدنامه رسمی خلیفه‌گری، که بموجب آن، در سال ۱۹۵۷، بسبب تشریح جنازه کنار گورستان «باغ‌لارباشی» که قبر دوریان در آنجا بود - قسمتی از قبرستان مزبور خراب شده و تبدیل بجاده گشته و باینجهت پاتریارک‌کاره‌کین - خلیفه ارمنیان استانبول - باتفاق کارکنان یاد شده بمحل قبر دوریان رفته و قطعات جمجمه و بازمانده‌های جسد شاعر را از قبر درآورده پیش خود نگه داشته است تا بعداً بآرمنستان گسیل دارد.

هرالدخالیتان

طرح نیم‌رخ جمجمه



رغم تنگدستی و تلخکامیهای روزگار وی توانست در سال ۱۸۶۷ تحصیلات متوسطه خویش را باتمام رساند. در آن زمان نیز چون وضع مالی خانواده همچنان ناساعد بود، وی ناچار شد در تلاش معاش و تأمین زندگی افراد خانواده به مشاغل مانند کارگری و حرفه‌پیتی تن دردهد. زمانی شاگرد داروساز، زمانی حسابدار صرفاً، زمانی معلم، مترجم و هنرپیشه تئاتر بود. دوریان ازسنین نوجوانی بسروند اشعار پرداخت و اولین شعر خود را در سن سیزده‌سالگی سرود و نیز بنوشتن نمایشنامه‌های چندی پرداخت که بسا بروی صحنه آمدن آنها شهرت نویسنده روزپروز فزونی یافت. ولی گردانندگان تئاتر نویسنده جوان را همیشه مورد سوءاستفاده قرار میدادند. در چنین ایامی بودکه دوریان جوان آثار تئاتری خود، «گل سرخ و سوسن»، «آرداشس جهانگشای»، «سقوط خاندان اشکانی» و «خاک سیاه» را برشته تحریر درآورد که عموماً با استقبال مردم روبروگشت.

زندگینامه و نمونه‌هایی از آثار: پطروس دوریان (۱۸۷۲-۱۸۵۱)

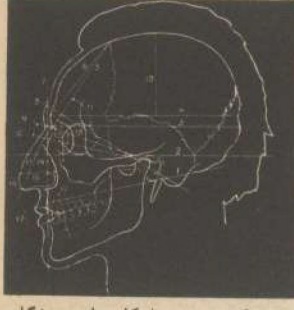
پطروس دوریان که در حقیقت نام اصلی وی پطروس‌زمپایان است، بعنوان یکی از جوانترین شعرای ارمنی زبان که در طول بیست و یکسال عمر کوتاه خویش آثاری جاویدان و بس گرانقدر از خود برجای نهاد، مقامی بسیار شامخ و والا در ادبیات پررمانه ارمنی دارد و از چهره‌های مشخص و مشهور آن بشمار می‌آید. بنا بگفته هاکوپ اوشاکان، از بزرگان ادبیات ارمنی «پطروس دوریان رفیع‌ترین کتیب عالم احساس ملت ما است».

پطروس دوریان در سال ۱۸۵۱ میلادی در محله اسکوتار استانبول بدنیا آمد. پدرش آهنگری فقیر بود، لذا دوران کودکی و نوجوانی وی در محیط خانواده توأم با فقر، گرسنگی و محرومیت سپری گشت. لیکن علی-

ترجمه یادداشتی که پروفیسور جاقاریان بهت کتابی که به یک دوست ایرانی هدیه کرده نوشته است: «به آندره آموریان - از طرف مؤلف، امیدوارم روزی چهره حکیم عمر خیام را بازسازی کنم.»

پروفیسور جاقاریان - ۱۹۷۲/۳/۸ ایروان

طرح نیم چهره شاعر



رغم تنگدستی و تلخکامیهای روزگار وی توانست در سال ۱۸۶۷ تحصیلات متوسطه خویش را باتمام رساند. در آن زمان نیز چون وضع مالی خانواده همچنان ناساعد بود، وی ناچار شد در تلاش معاش و تأمین زندگی افراد خانواده به مشاغل مانند کارگری و حرفه‌پیتی تن دردهد. زمانی شاگرد داروساز، زمانی حسابدار صرفاً، زمانی معلم، مترجم و هنرپیشه تئاتر بود. دوریان ازسنین نوجوانی بسروند اشعار پرداخت و اولین شعر خود را در سن سیزده‌سالگی سرود و نیز بنوشتن نمایشنامه‌های چندی پرداخت که بسا بروی صحنه آمدن آنها شهرت نویسنده روزپروز فزونی یافت. ولی گردانندگان تئاتر نویسنده جوان را همیشه مورد سوءاستفاده قرار میدادند. در چنین ایامی بودکه دوریان جوان آثار تئاتری خود، «گل سرخ و سوسن»، «آرداشس جهانگشای»، «سقوط خاندان اشکانی» و «خاک سیاه» را برشته تحریر درآورد که عموماً با استقبال مردم روبروگشت.

زندگینامه و نمونه‌هایی از آثار: پطروس دوریان (۱۸۷۲-۱۸۵۱)

پطروس دوریان که در حقیقت نام اصلی وی پطروس‌زمپایان است، بعنوان یکی از جوانترین شعرای ارمنی زبان که در طول بیست و یکسال عمر کوتاه خویش آثاری جاویدان و بس گرانقدر از خود برجای نهاد، مقامی بسیار شامخ و والا در ادبیات پررمانه ارمنی دارد و از چهره‌های مشخص و مشهور آن بشمار می‌آید. بنا بگفته هاکوپ اوشاکان، از بزرگان ادبیات ارمنی «پطروس دوریان رفیع‌ترین کتیب عالم احساس ملت ما است».

پطروس دوریان در سال ۱۸۵۱ میلادی در محله اسکوتار استانبول بدنیا آمد. پدرش آهنگری فقیر بود، لذا دوران کودکی و نوجوانی وی در محیط خانواده توأم با فقر، گرسنگی و محرومیت سپری گشت. لیکن علی-



زیرسازی چهره شاعر

نیم چهره راست شاعر پس از بازسازی



ادبی دوریان است که بعنوان برگزیده ترین برتارک ادبیات ارمنی جاودان میدرخشند.

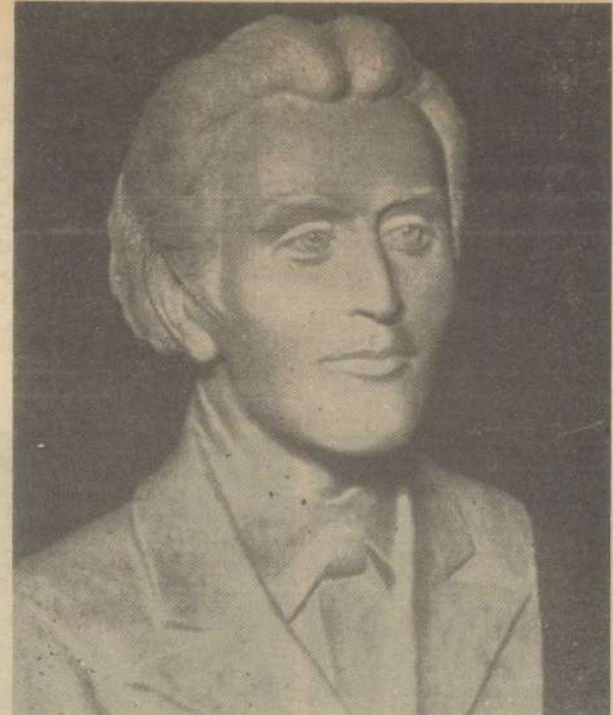
در میان آثار دوریان نامه‌های وی از ارزشی کم‌نظیر برخوردارند و گرچه کوتاهند لیکن اثری عمیق در خواننده‌ها جای میگذارند. در هر سطر از این نامه‌ها، یاس، نایسامانی، اندوه و آرزوهای نویسنده کاملاً احساس میشود. اشعار و نمایشنامه‌های دوریان نخستین بار در سال ۱۸۷۲، بلافاصله پس از مرگ وی در کتابی تحت عنوان «اشعار و نمایشنامه‌های دوریان» در استانبول بطبع رسید و سپس تا سال ۱۹۷۲ میلادی ۲۴ بار دیگر همراه با نامه‌های وی در کتابهایی بعنوان گوناگون در شهرهای استانبول، بیروت، ایروان، وین، پاریس، نیویورک و حلب انتشار یافت.

بیشک اوضاع ناسامد زندگی، محرومیت و سرگردانی مهمترین عواملی بودند که بیاری نبوغ ذاتی وی محیطی فراهم ساختند تا دوریان بتواند در عتقوان جوانی آثاری اینچنین بدیع بوجود آورد.

در اشعار دوریان اصل تمامیت بگونه‌ای بی‌نقص تکامل یافته است. پطروس دوریان پیرو مکتب رمانتیسیم است ولی در اشعار وی عناصر انتزاعی از سببلیزم مشاهده میشود. اشعار وی بیان‌کننده رنجها و غناهای درونی اوست و عموماً دارای آهنگی غم‌آلود و ملایم است. از چهل و یک قطعه شعر دوریان هشت قطعه دارای روح میهن‌پرستی و ملی‌است و در آن عشق و علاقه مفرط شاعر به وطن و ملت خویش کاملاً متجلی است. دو قطعه شعر نیز دارای جنبه مذهبی بوده و نوزده قطعه شعر دیگر عاشقانه است و در این اشعار وی احساسات بی‌شائبه و عاشقانه خود را

بیکره شاعر و خالق آن

چهره حکاک شده شاعر



اجلاس علمی در دانشگاه ایروان جهت نمایش کار پروفیسور جاقاریان



مرگ من

گر رنگ باخته عقربیت مرگ
بالیغندی ابدی فرود آید،
در و روح فنا شوند،
بانیید هنوز هم زنده‌ام.

ک باین مرگم
چنان نزار شمعی میرا
از سرد بیافشاند،
بانیید هنوز هم زنده‌ام.

د با پیشانی تدهین از اشک،
تم را چون صغره‌ای سرد،
کن‌پوش در تابوتی سیه‌نهند،
بانیید هنوز هم زنده‌ام.

ز با طنین غم‌بار ناقوسها
آ خنده‌های مرتعش و بیرحم مرگ،
توتم سنگین گام ره بسپرد،
بانیید هنوز هم زنده‌ام.

ز آن مردان رها گوی
به جامه گرفته روی
پرسوی دعا و دود کندر افشانند،
بانیید همیشه زنده‌ام.

ر مزارم را بیاریند،
با ناله و سوگی جانکاه،
زیزانم از من جدا شوند،
بدانیید همیشه زنده‌ام.

یک گم بی‌نشان ماند
ز گوشه‌ای زین جهان گور من،
بیزمرد یادگارهایم،
..... آن زمان من خواهم مرد.

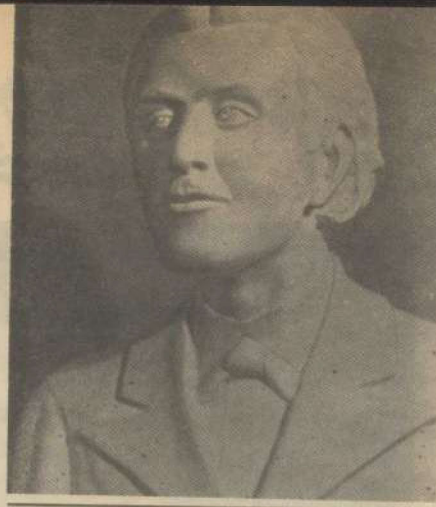
چه میگویند؟

بمن گویند «چرا خاموشی؟»
اه، مگر واژه یا جمله‌ای دارد
صبیحگاهی که به‌ناگاه شعله‌ور میگردد،
چون، او نیز مثل من نقشی است از بینهایت.

بمن گویند «با نشاط نیستی،
چگونه میتوان اندوهگین نبود، چون یکایک
ریختند ستارگان سرم...
لیک از قلبم نگذشت پگاهی.

بمن گویند «با نشاط نیستی،
چونان دریاچه مات و مرده‌ای،
چهره و نگاهت نزارند...
اه، کف امواج در ژرفای وجودم نهان است.

بخود گویم «رسیده واپسین دم زندگانت،
در آغوش سیه مادر ثابوت بناه گیر،
گوری که تو در آغوش آن خواهی جست
وردها، طپشها، پروازها و ستاره‌ها را».



بیکره شاعر نامدار پطروس دوریان

سیاهتر از سیاه

زمانی بود که روحم چونان اختران
بالهائی پروانه‌آسا داشت،
رویاها پیشانی آتشیتم را میسوزاندند
همانند ابرهای شامگاهان.

ولی اکنون، قطرات یخ زده اشکهای تلخ
زیر سینه‌ام متحجر میشوند
و توده‌های ابرهای سیه‌فام
میخواهند قلب مرا و این افتاب را خاموش سازند.

فقط روزی چند از عمرم
مطلا شدند در شوربختی‌ها،
روزهایی که واحای
در گویر پرمغن زندگیم گشتند.

روزها تنها میشدم، تا آخرین روز
رسوبات تلخ زندگیم را
در ابرهای برف‌گونه این آسمان
و در این گلها و مرغزارها بریزم.

عشق و زندگی را جذب می‌کردم
تا شعله‌های آتش مغموم این غروب
ترغیب کند مرا بگفتن وداع،
وداع آتشیتم این واپسین دم.

زمانی بود که من گلپائی سرشار
و ستارگانی بشمار داشتم،
تقدیر سیاهم چشم دیدن آنها را نداشت،
آن گلها را از قلب من چید و بیغما برد.

معشوقه‌ای داشتم،
گرچه چشمان او سیاه بودند
لیک این چشمها سوگواری نمیدانستند...
او فرشته‌ای بود، فرشته‌ای بی‌بال.

روزی رؤیائی سیاه و لرزان
مرا به‌سوی گودالی سیاه راند،
آنجا میخکوب شده بودم با قلبی پرطپش
و دیدگان من به‌تابوتی دوخته ماند.

افسوس گلپا و ستارگان او را
آن گودال سیاه می‌بایست به‌آرامی فرو میبرد،
پوسه‌ای سرد برپیشانی‌اش نهادم،
هیسات، این آخرین هدیه‌ام بود.

و آن زمان صدای خاک را شنیدم،
خاک سیاهتر از سیاه، بسختی بسخن درآمد
و سرپوش ماتم زده تابوت چوبی را بستند...
دو زخی نفرین بر آن روزهای سیاه.

آن خاک سرد را درون قلب تپ‌ام
ریختند با پرشدن گودال سیاه،
و این دنیای بی‌لیغند را
بستند در برابرم تا ابد....

دست رد

خوشه‌ای آژنگ، انبوهی صاعقه،
دو زخی نفرین، روحم را مجروح ساخت.

خواستم او را ببرستم،
چوانه‌زین و لیغندهای او را،
خواستم دل بندم به‌اختران چشمهای سیاهش،
به‌آن تخیلی که به‌تیرگی گرایش میدهد
پیشانی درخشان ماه را
و آن بسان ابری است
که چهره‌ ماه را می‌آراید.

شبی ماتم، دره‌ای ناله،
متزلزل کرد روح و کالبدش را.

خواستم بیوسته کنارش باشم،
به‌طنین قلبش نزدیک شوم،
بیاشامم راح روحش را و دم زخم در هوایش
و تنها بیکار لمس کنم
طره‌ مواجش را
که گسترده است
برگردن برف گونه‌اش.

اقیانوسی از شکوه بیکاره خورشید،
«مرا میازاری» استغاله کرد.

خواستم چنگی باشم
تا بتالم زیر پنجه‌هایش
و مقتون روح ژرفش شوم،
چون تصویری لرزان
خود را از یاد بردم
و تنها اندیشه‌ نورانی‌اش باشم،
نوری که هرپرتو از آن زاینده رؤیائی است.

ضربه‌ای سهمناک چون رعد بلرزه افکند ارکان
روحم را،
فریاد برآورد «مرا تو توانی دوست داشتن».

چه عبث قلبم در برابرش ضجه زد،
دل همچون گل در شزاران رایحه نمی‌افشاند.
پیشانی رنگ باخته‌ام را باو نمودم،
یاو نمودم دیده اشکبار و سینه و آغوشم را،
چه عبث لبهایم لرزیدند
و چه آشکارا عشق او را طلبیدم.

از من دور شد و گفت
«عشق تو برایم بس است، به‌امید دیدار».

ایران اندیشه‌ام بخروش درآمدند،
روحم صاعقه زده شد،
رویاها در درونم خاکستر شدند،
و تقدیر شوم از آسمان به‌نیشخند زهرگشود.
گودالی که روی من لب به سخریه کشوده بود
گودال پرسکون گورم بود...

خوشه‌ای آژنگ، انبوهی صاعقه،
دو زخی نفرین، روحم را مجروح ساخت.

چندوچونی باخوئی

شاعر اندیشه نسل خویش

منوچهر آتشی



اسماعیل خوئی

سرود ماست نیمشب،

آری نیمشب

سرود ماست که خاموش است
میان ما سخنی نیست
و عشق بالغ ما
نگاه و آغوش است.

میان ما سخنی نیست

در آستانه آغوش
با بوسه‌ای دراز
ابدیت را یا او می‌گویم:
و عشق در خاموشی گل می‌دهد

«غزلواره ۱۶ - چاپ نشده»

شعر خوئی صدای بریده و زخم‌دار نسل
اوست، نسلی اندیشه‌گرا که اندیشه‌های خود را
تسخیر می‌کند، به خود اعتقاد و اعتمادی ندارد،
با تمامه غرور و به نیروی اندک گرمای ایمانی
متزلزل به انسان، به نیکی و به زیبایی‌های جهان
آدمی سرپا ایستاده، - یا بهتر بگویم سقوط نکرده
است. شعر خوئی آبخوار از شعر نسل پیش از
خود - امید، شاملو، فروغ و دیگران - دارد.

همچنانکه از نظر اخلاق اجتماعی، نظرگاه‌های فکری
- و کیفیات روحی و گرایش‌های شخصی کاملاً تابع
و مشابه آن نسل است.
نخستین شعرها - یا بهتر بگویم نخستین
کتاب شعر خوئی از نظر کلام، تعبیرات و بطور
کلی زبان شدیداً متأثر از اخوان است، اما این

*تأثیر پذیری به هیچوجه از بافت خارجی و ترکیب
بیرونی سخن خوئی تجاوز نمی‌کند. جوهر شعر
خوئی، خون صاف و نجیب و در عین حال پرچوش
و خروش عاطفه او، به خصوص خطوط روشن
فکری و بعد فلسفی آن متعلق به خودش است. این
همانندیا را خوئی و دیگر یاران خراسانی به
خصوصیت مشترک زبان خراسانی و کاربرد شعری
آن مربوط می‌دانند، یا این استدلال از شعرهای
شیمی‌کدکنی، مختاری و تا حدودی نعمت آژرم نیز
باید رفع اتهام شود! اما من اینرا قبول ندارم چون
خوئی در دفترهای بعدی نشان داد که این حرفها
تعارف است و در این زمان زبانی با عنوان «زبان
خراسانی» - در متن زبان فارسی نمی‌تواند وجود
داشته باشد؛ اگر غرض «سبک خراسانی» است،
که خود از متولده دیگر است و در موارد دیگر شعری -
فی‌المثل در شعر گذشتگان - قابل توجه است نادر
شیوه نیمائی، چرا آن سبک در شعر امروز، درغیاب
بسیاری از خصوصیات ساختمانی خود بکار گرفته
میشود.

بهرحال شعرهای پرخندگ راهوار زمین که
بدلایلی روشن باید نخستین دفتر شعر خویش
دانست - جولانگاه طبع آزمایی‌های موفق خوئی
اما نه غایت شعری او، و نه نماینده کمال هنر
اوست؛ در آن شعرها خوئی میرا و مصفا نیست،
انعطاف ندارد، گاه سخت احساساتی و از نظر فرم
و لفظ شائبه‌پذیر است. دفتری است که با تمام
نقص‌های فنی و فکری، خواننده را نسبت به کارهای
بعدی شاعر مطمئن می‌کند. «نظاره» از این دفتر
است:

۱ رنگبازیهای دریا بود

۲ رنگبازیهای دریا بود و گلزاران دیگر سوی
ابر

«لفظ و کنت و صوت»
وانده شادی که در خود می‌سرودم من
گرچه با من آنچه بود اندیشه دیروز و فردا
بود،
باز می‌دیدم که بودم من؛
باز می‌دیدم که زیبا بود.

۳ رنگبازیهای دریا بود و من بودم که می‌دیدم
که می‌رویتید
روی دیوار شکسته‌ی ابر
خار پوته‌ی باغ ویران خدا: خورشید.

رنگبازیهای دریا بود؛
و تبسمهای شیرین ستاره‌ی اشک بی‌گامی
که تابید از نگاه من؛
و آسمان آبی و

غرور ضمکن شاهین آه من
تنهایی سرشار؛

بهمین ۴۲

«برپام گردباده» دفتری است از شعرهایی که
خوئی با تمام قد، مستقل و زبان‌آور از میان آنها
برمی‌خیزد. زبان پیراسته است، شکل بیرونی و
انداسهای کلامی، ویژگی می‌یابند و تعلق خود را
به شاعر فریاد می‌زنند، تمایل درونی شعر، درنگ
و حیرت بر زندگی - نه هستی - امروز شاعر و
نسل شاعر است. شاعر اندیشه‌هایی که در رکشیا
می‌دود یا شاعرش.

شاعر بیداری شب و «شبانه‌های انده‌هاک و
تلخ و سوگوار، شاعر «میخانگی»ها (یک سلسله
از شعرهای خوئی) و غزلواره (ایضا) و قطعاً
که در آن نویسی فکری بیش از سرخوردگی عاطفی
تجلی دارد. شاعر «تنهایی‌کویری» و اشرافی‌خاکی؛
تنهایی کویری ما آسان نیست
دست در آستانه پیوستن می‌لرزد.

تنهایی کویری ما آسان نیست.
تنهایی کویری ما
این راستای نور و غرور، این گشادگی
عریان -

آسان نیست...
دفترهای بعدی خوئی «از صدای سخن عشق
و زان رهروان دریا اوج کارهای خوئی را - در
کنار بعض استثناها - در بردارند. از نظر قالب
و فکر تغییر در کلیت شعرها داده نشده تنها
ملین صداست که زیر و بم می‌گیرد و شیب و فراز
می‌یابند. خوئی دمی از سرودن باز نمی‌ماند چرا
که شعر او زندگی ذهنی روزانه اوست، و صداقت
شخصی و راستکاری او انگیزه همیشه ززمه‌گراییها.
شعر تازه «درم شکستن آری» که هنوز چاپ نشده
نمونه کمال شعری خوئی است.

آتش - آقای خوئی! آیا به جریانهای شعر
معاصر توجه کافی دارید؟ اگر دارید، نظرتان
دربارۀ آنها چیست؟ قدیمی‌ها، بعد از نیما، و از سال
۳۰ تا ۴۰، آیا غایتی دلخواه - یا خلاف آن، بر این
جریانه‌ها می‌بینید؟

خوئی - گمان می‌کنم برای هر شاعر طبیعی
شد - و حتی وظیفه‌ای است که به فضائی فرهنگی
در آن نفس می‌کشد توجه داشته باشد و بگوید
آن را، چنان که هست، بشناسد؛ و شعرمعاصران
شاعر، بی‌گمان، یکی از اصلی‌ترین عناصری
ست که فضای فرهنگی، یعنی زمینه رشد و شکوفان
دن اندیشه و احساس او را می‌سازند. بنیادی‌ترین
ناصر سازنده این فضا را، البته، در آنسوی شعر
بنی در شرایط اقتصادی - اجتماعی، یعنی در
بزان رشد تاریخی جامعه به‌طور کلی باید جست -
چوکرده، اما از آنجا که شاعران، دانسته یا ندانسته،
سویگر زندگی مردم جامعه خویش‌اند، این
ستاره با پارک شدن در شعر هردوره از تاریخ
رجامه نیز می‌توان، تا اندازه زیادی، به چگونگی
زندگانی مردم، یعنی به میزان رشد تاریخی آنان،
ر آن دوره از تاریخ، پی‌برد. این سخن، البته،
یشت دربارۀ گذشته درست است تا درباره اکتون.
هنی، مثلاً، با خواندن شعر حافظ، ما می‌توانیم
ندازه زیادی به شرایط اجتماعی زندگانی مردم
پران در عصر او پی‌بریم، اما برای شناختن شرایط
اجتماعی زندگانی مردم این‌سرزمین در زمان حاضر،
خواندن شعرشاعران امروز نه‌لازم است و نه‌کافی.
لازم نیست، چرا که ما خود، با این شرایط، به‌طور
بی‌واسطه، روبرویم؛ و کافی نیست، چرا که شعر
مرکز تصویرگری و باز گوینده کل واقعیت‌های
اجتماعی نیست، و نمی‌تواند باشد. اما توجه‌داشتن
به شعر معاصران، برای هر شاعر، بی‌گمان، لازم
است؛ نه تنها برای بهتر شناختن واقعیت‌هایی که
او، به‌هر حال، خود به‌طور بی‌واسطه با آنها روبرو
است، بلکه برای ورزیده‌تر شدن در نحوه نمایاندن
و بازگو کردن این واقعیت‌ها، یعنی برای کمال
بخشیدن و پالودن سبک کار خویش.

باری، من به‌جریانه‌های شعر معاصر توجه
دارم؛ و این توجه چندان است که من حتی پرت‌ترین
«شعر»هایی را که در مزخرفترین نشریه‌های این
روزگار چاپ می‌شوند نیز می‌خوانم؛ و باورکن این
کار چندان هم بی‌بهره نیست. گفت: ادب از کج
اموختی؟ گفت: از بی‌ادبان!
اما، برای آنکه بتوانم نظر خود را درباره
این «جریانه‌ها» به صورتی دقیق بیان کنم، لازم
است نخست بگویم شعر از دیدگاه من چیست. شعر،
به‌نظر من، تصویری‌ترین صورت بیان اندیشه‌است.
دقیق‌تر بگویم: شعر گره‌خوردگی اندیشه و خیال
است در زبان. اصرار نمی‌کنم که این تعریف منطقی
شعر است؛ اما، به‌هر حال، من شعر را جز این نمی‌-
دانم: گره‌خوردگی اندیشه و خیال در زبان. در شعر،
از این‌رو، سه عنصر تشخیص دادنی است: اندیشه،
خیال و زبان. یگانه شدن این سه عنصر است که
شعر ممتاز را پدید می‌آورد. به‌هیچ‌روی نمی‌توان
گفت که یکی از این عناصر با اهمیت‌تر از آن
دو تای دیگر است. شعری که از نظر خیال یا اندیشه
یا زبان ضعیف باشد، بی‌گمان، شعر درخشانی نیست.
شاعری داشته‌ایم و داریم که شعرش به کمال رسیده
باشد؛ یعنی هم از نظر اندیشه، هم از نظر خیال و هم از
نظر زبان ممتاز باشد. همین سخنان را،
بی‌کم و کاست، درباره احمد شاملو نیز می‌توان
باید گفت. عناصر اندیشه، خیال و زبان در بسیاری
از کارهای این شاعر بزرگ، به‌استادانه‌ترین صورت،
به‌هم گره خورده‌اند. برای نمونه، در شعر «سرود
آن کس که برفت و آن که به‌جای مانده» اندیشه‌ای
ژرف، به‌خیال‌انگیزترین صورت، در پاک‌ترین زبان،
بازگو شده است.

(همین‌جا بگویم که عناصر وزن و قافیه، به
نظر من، از ویژگی‌های ذاتی شعر نیست. عناصر
ذاتی شعر، به‌نظر من، همانست که گفتم: اندیشه،
خیال و زبان. وزن و قافیه از ویژگی‌های سبک
شعر است، نه از عناصر سازنده ذات شعر.)

شعری منتشر نشده از اسماعیل خوئی

درهم شکستن، آری

به «کلامه مخبری

درهم شکستن، آری؛
ویران شدن...

اینک:
آن ناگزیر.

اینک:
آن دیولاخ گردنه ناشناس

که در پیچاپیچش
ناگاه
راه
دیوار می‌شود؛
وانگاه،
در مرزی از شگفتی و وحشت،

پنداری،

دیوار کوهسارت بر سر
آوار می‌شود.

من خشم و عشق ورزیدم.
من هست و نیست را

در خشم و عشق چکاندم؛
و خشم و عشق ورزیدم؛

چندان که ذات خود را
- در مرزی از نبودن و بودن -

ویران،

ویران،

عظیم ویران دیدم.
وینک منم؛

ظرفیتی عظیم و عقیم -
ظرفیتی برای پذیرفتن،

ظرفیتی برای گفتن،
ظرفیتی عظیم‌تر از مرگ،

ظرفیتی عقیم‌تر از مرگ...

مهر ۵۰ - تهران

- در اینجا سوالی برام پیش می‌آید، چرا
شاعران، همیشه پا به سن و سالی گذاشتند از تک
و تا می‌افتند؟ در حالیکه دوران پیری فی‌الواقع
باید دوران (تجربه بردن بکار) باشد؛ ضمناً از
جوانان، موج نو، و خرکتهای نو نیز سخنی بگو.

● بسیاری از شاعران بزرگ پیشین بهترین
شعرهای خود را در پیری سروده‌اند. اما نمی‌دانم
چه شده‌است که در روزگار ما شاعران بزرگ بهترین
شعرهای خود را در جوانی می‌سرایند؛ و همین‌که سالشان
از سی‌چهل می‌گذرد، در شعر نیز، همچون که در زندگانی
به‌گفته شاملو، از سراسیمه غلتک‌سان به سوی عدم
می‌روند. فروغ فرخ‌زاد شاید شانس آورد که در
اوج شکوفائی هنر خود، ناگهان، برای همیشه

خاموش شد. غم‌انگیزتر از این هیچ نیست که آدم
شاهد فروتنستن آتش درون شاعران سرجسته‌ای
باشد که فضای شعری نسل خویش و حتی نسل‌های
پس از خود را روشن کرده‌اند.

و اما درباره موج نو: با همه کوشش بی-
دریغی که بعضی از شاعران جوان در پروردن و گسترش
دادن این موج به‌کار می‌برند هم از آغاز، پیش‌بینی
شدنی بود که این موج دیر نخواهد پانید، درست
است که میان نوآوری و سنت تضادی در کار است؛
بدین معنی که سنت می‌خواهد همه‌چیز همچنان که
هست بماند و نوآوری می‌خواهد هیچ‌چیز چنان که
هست نماند، ولی همیشه از گره‌خوردن این دو عنصر
متضاد و حل شدن تضاد آنهاست که هنر اصیل
زائیده می‌شود. سر سپردن کورکورانه به سنت،
بی‌گمان، صورتی است از ارتجاع؛ اما بریدن
گستاخانه سنت نیز به بی‌ریشه‌شدن می‌انجامد؛ و
هنر بی‌ریشه تخمى است که در باد افشانه می‌شود و
برباد می‌رود. با اینهمه، من به هیچ‌روی نمی‌خواهم
«موج نو» را درست محکوم کنم. از احمد رضا
احمدی، بیژن‌الهی، شهرام شاهرخ‌تاش و چند تن
دیگر گاهی سطر یا تکه زیبا و درخشانی خوانده‌ام.
برای نمونه این تکه از احمدی براستی شمر است:

«و از تمامی کلیدها

کلیدی بی‌شکل

شب را خواهد گشود.»

اما نکته اینست که شعر ایشان اغلب
نامفهوم و حتی بی‌مفهوم است؛ و نمونه‌های خوب
آن نیز از درون آشفته و پراکنده است و به راحتی
می‌توان بسیاری از پاره‌های آن را حذف کرد یا
پاره‌هایی از شعرهای دیگر به‌جای آن گذاشت. حال
آنکه هر شعر خوب یک ارگانیزم است که هر پاره
از آن نقشی ویژه به عصبه دارد؛ و از این‌رو، حذف
شدنی یا عوض شدنی نیست. جالب این است که
پاره‌های خوب شعر موج نو همانیاست که به سوی
معنای روشن و شکل استوار گرایش دارد - یعنی
«موج نوی» نیست. به یاد دارم، روزی، یکی از
همین شاعران می‌گفت: «ما اینگونه تکه‌ها را برای
این می‌گوئیم تا شما کهنه‌پردازان (!) گمان نکنید
ما از سرودن شعر در حد و روال شما ناتوانیم -
همچنانکه شما گاهی غزل و قصیده می‌گوئید تا
توانایی خود را به فیصل شدگان نشان دهید.» شاید
حق با او باشد، شاید من کند فهم باشم. نمی‌دانم.
اما، به‌هر حال نظرم در این‌باره همان است که گفتم:
بریدن از هرگونه سنت به بی‌ریشه‌شدن می‌انجامد؛
و هنر بی‌ریشه، مثل قاصدک، حتی اگر زیبا و فریبنده
نیز باشد، بر باد می‌رود. این در ذات فرهنگ است
و هیچ‌کارش نمی‌توان کرد.

خوب، خواهی گفت - و خواهند گفت - که
پاسخ من به پرسش تو خسته کننده است؛ چرا که
از طنز و طنزهای و ناز و افاده و فحش دادن و قلقلک
در آن خبری نیست. باشد، این کارها را منتقدان
محترم معاصر به اندازه کافی انجام می‌دهند. من در
اینجا خواستم جنبه‌های پذیرفتنی شعر معاصر را
تایید و تاکید کنم. سنجش ابژکتیو و موشکافانه
شعر معاصر بر عهده آیندگان خواهد بود؛ چرا که،
به‌گفته گیلبرت رایل، «تاریخ هنگامی آغاز میشود
که بیار یاد فرو نشسته باشد.»

- درباره زبان نیما و این ادعای برخی
شاعران میانه‌رو که نیما زبان سالم - یا به قولی
شسته رفته‌ای - ندارد چه می‌گوئید؟

خوئی - کار بزرگ نیما در زمینه زبان دو
جنبه دارد: یک جنبه معناشناسانه Semantic
و یک جنبه نحوی syntax - یعنی یکی کاربرد
واژه‌ها و دیگری بافت و ترکیب آنها. از نظر کاربرد
واژه‌ها، کار بزرگ نیما نشان دادن تجربی این
حقیقت است که هیچ واژه‌ای، به خودی خود و در

بقیه در صفحه ۷۷

ضربه آینده



وضع مهندس جوانی از آشنايانم، بسیار روشن کننده است؛ او کاری را که R. C. A در داشت رها کرد برای آنکه در شوکت جنرال الکتریک وارد خدمت شود. خانهای را که در سال پیش در پریسون خریدند بود فروخت و خانواده‌اش در یک منزل اجاره‌ای در کناره فیладельی سکونی گرفتند تا خانهای را که مشغول ساختن بودند تمام شود. پس از مدتی به آن خانه نقل مکان کردند و این چهارمین باری بود که در مدت پنجسال اسباب‌کشی می‌کردند. و فراموش نکنیم که سراب کالیفرنیا دائماً در افق چشمک می‌زند.

از: آلوین تافلر Alvin Taffler ترجمه امیر محمد ولی زاده



تقارن قاطع و مسلم جغرافیائی نیست، ولی باید گفت که مقدار آن بسیارست. ده سال پیش ویلیام وایت در کتاب «انسان و تشکیلات» میگفت «فردی که از خانه و زندگی‌ش دور شود، در جامعه امریکاشخصیت مهمی بشمار می‌رود. و انسان تشکیلاتی یا تعریف کسی است که خانه و زندگی‌ش را ترک میکند». این نتیجه‌گیری و تجزیه و تحلیل که در زمان خود کاملاً درست بود اکنون نیز درست است. روزنامه قول - استریت» در مقاله‌ای تحت عنوان «چگونه خانواده مسئولان و رؤسا خود را با نقل مکان دائمی تطبیق می‌دهند» از «کولهای صنعت» نام می‌برد. در این مقاله، زندگی یکی از مسئولان سلسله مغازهای «هولنگبری‌وارد» شرح داده شده است. این شخص ناشی جاکوسبوس است، خود و زتش در حدود چهل و شش سال دارند و تا تاریخ تحریر مقاله در مدت بیست و شش سال زندگی مشترک بیست و هشت بار خانه و زندگی‌ش عوض کرده بودند. گاهی از اوقات زتش به مهمانان می‌گفت: «مثل اینست که من چادر نشین هستم». با آنکه وضع این خانواده استثنائی است ولی بسیاری کسانی که بطور متوسط هر دو سال خانه خود را تغییر میدهند و هر سال هم بر عده آنان افزوده میشود، این پدیده، فقط بعزلت نوسانهای دائمی نیازمندی‌های صنعت بوجود نمی‌آید بلکه بسبب طرز فکر مدیرانعامل نیز ایجاد میگردد. زیرا بنظر آنان تغییر دادن پست افراد یکی از مراحل تربیت و آماده ساختن چابک‌نشینان است.

این تغییر مکان افراد، که مانند پیاده‌های شطرنج، آنها را از این خانه به آن خانه انتقال و حرکت میدهد. باعث شده است که روانشناس معروفی در این زمینه طرح جدید و خنده‌آوری بوجود آورد. طبق طرح این روانشناس، هر عضوی که باید منتقل شود، خانه و فابلیش را در همان مکان اول بجای میگذارد و مؤسسه می‌کوشد تا در محل جدید، خانه و فابلیلی مطابق ذوق

و میل او برایش فراهم آورد. البته هیچکس تا بحال این طرح را با چشم قبول ننگریسته است.

بغیر از افرادی که همیشه آزاد دارند، گروه‌های بسیار متحرک دیگری نیز در جامعه می‌توان یافت. خانواده‌های سربازان و آفسران نیز، چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ، دائماً محل سکونت خود را تغییر می‌دهند. روزی زن سرهنگی به سخن می‌گفت: «چه فایده که من تزئینات خانه‌ام را عوض کنم؛ زیرا پرده‌ها هیچگاه با منزل جدید جور نیستند؛ قالی هیچوقت اندازه‌اش اطفاقی نیست. بنابراین بهترین راه آنست که خودم را تزئین کنم. سیاه سیاه کارگران صنایع ساختمانی نیز به گروه مهاجران افزوده میشوند. شاید بتوان پنجاه هزار دانشجوئی را که باید برای تحصیل به دانشگاهائی خارج از محل زندگی خود بروند، به این عده افزود. بنظر میلیون‌ها انسان، و بخصوص بنظر «انسان‌های فرده»، خانه و کانون زندگی، در همانجاست که پسر می‌برد.

خودکشی و اتوستوپ

Auto-Stop

نقل و انتقال رؤسا و مدیران، تابع قوانین قاطع و مسلم جغرافیائی نیست، ولی باید گفت که مقدار آن بسیارست. ده سال پیش ویلیام وایت در کتاب «انسان و تشکیلات» میگفت «فردی که از خانه و زندگی‌ش دور شود، در جامعه امریکاشخصیت مهمی بشمار می‌رود. و انسان تشکیلاتی یا تعریف کسی است که خانه و زندگی‌ش را ترک میکند». این نتیجه‌گیری و تجزیه و تحلیل که در زمان خود کاملاً درست بود اکنون نیز درست است. روزنامه قول - استریت» در مقاله‌ای تحت عنوان «چگونه خانواده مسئولان و رؤسا خود را با نقل مکان دائمی تطبیق می‌دهند» از «کولهای صنعت» نام می‌برد. در این مقاله، زندگی یکی از مسئولان سلسله مغازهای «هولنگبری‌وارد» شرح داده شده است. این شخص ناشی جاکوسبوس است، خود و زتش در حدود چهل و شش سال دارند و تا تاریخ تحریر مقاله در مدت بیست و شش سال زندگی مشترک بیست و هشت بار خانه و زندگی‌ش عوض کرده بودند. گاهی از اوقات زتش به مهمانان می‌گفت: «مثل اینست که من چادر نشین هستم». با آنکه وضع این خانواده استثنائی است ولی بسیاری کسانی که بطور متوسط هر دو سال خانه خود را تغییر میدهند و هر سال هم بر عده آنان افزوده میشود، این پدیده، فقط بعزلت نوسانهای دائمی نیازمندی‌های صنعت بوجود نمی‌آید بلکه بسبب طرز فکر مدیرانعامل نیز ایجاد میگردد. زیرا بنظر آنان تغییر دادن پست افراد یکی از مراحل تربیت و آماده ساختن چابک‌نشینان است.

جغرافیائی برای بسیاری از افراد، نوعی آزادی بوجود آورده است که موجب شادی آنان میگردد. سرعت، حرکت و حتی عوض کردن خانه برای بسیاری از مردم ارزش مثبت دارند. بهمین علت است که امریکائیان و اروپائیان تا به این پایه به اتومبیل‌های خود علاقه نشان می‌دهند. اتومبیل، تجسم تکنولوژیکی آزادی حرکت و نقل مکان است. اولت دیختر، متخصص بررسی‌های سبب‌شناسی، معتقدست که اتومبیل «نیرومندترین وسیله تسلط یافتن است و امروز هراتسان غربی به این سلاح مجهز میباشد. او در تجزیه و تحلیل این امر، فرمول‌های تو خالی فرمود را رد میکند و مورد انتقاد قرار میدهد ولی مطالبی را که در اثبات موضوع فوق می‌آورد بسیار سنجیده و اندیشیده است. بنظر او «اتومبیل درعصر خاص نشانه بلوغ است و صدیق رانندگی بنظر پسر شانزده ساله، جواز ورود او به جامعه مردم کامل و بالغ میباشد.

او همچنین می‌نویسد که در کشور - های غربی بیشتر افراد می‌توانند بقدر اشتیاق خود غذا بخورند؛ خانه و مسکن آماده‌ای نیز دارند. پس از تحقق یافتن آرزوئی که بشریت هزاران سال در سر داشت، اکنون این افراد بدنبال نیازمندی‌های دیگری می‌روند. آنان در پی آنند که بیشتر سفر کنند، دنیا را بشناسند، از استقلال (و لاقلا استقلال مادی) برخوردار باشند. اتومبیل مسیول حرکت است... واقعاً اتومبیل آخرین چیزی است که هر خانواده‌ای ممکن است در بدترین مواقع، فدا کند. سخت‌ترین مجازاتی که در امریکا ممکن است فرزندی از پدر خود به‌هیئت اینست که «اتومبیل را از زیر پای او بدر آورد.

اگر در امریکا از دختر جوانی بپرسید که چه چیز یک پس جوان بیشتر او را جلب میکند، پس از اندکی تفکر - حتماً می‌کند تا همیشه آخرین آدرس مشتریان خود را داشته باشند. شرکت‌های تلفن نیز بهمین نحو عمل مینمایند. بیش از نیمی از ۸۸۵ هزار آبونه تلفن شهر واشنگتن، در سال ۱۹۶۸ تلفن خود را عوض کرده‌اند. سازمانها و اتحادیه‌ها نیز همیشه دچار مشکل عووض شدن آدرس اعضای خود هستند. بیش از یک سوم از اعضای «اتحادیه ملی تعلیمات برنامه‌ای» محل سکونی خود را در ظرف یکسال تغییر داده بودند. تمام افرادی که در امر آموزش و پرورش مشغول تحقیق هستند عضو این اتحادیه میباشد. حتی دوستان نیز بدشواری از آدرس‌خانه یکدیگر آگاهند. اکنون واقعاً می‌توان شریک غم و اندوه کنت لاترفالکواوسونی شد و نظر او را در این مورد پذیرفت که سفر و حرکت و نقل و انتقال مردم از جایی بجای دیگر، ویران کننده جامعه است. او می‌گوید: در زندگی کنونی ما، دیگر فصل آثار و اپرا از میان رفته زیرا هیچکس را همیشه در یکجا نمی‌بینیم؛ و فقط تازه بدوران رسیده‌ها هستند که از این قاعده مستثنی می‌باشند. این جمله را هم به‌او نسبت میدهند «در گذشته وقتی می‌خواستید بیست نفر را مارینتی شاعر هم‌آواز شوند و دوغنامه می‌فرستادید تا بیست نفر مهمانی بیایند. اما اکنون باید برای دویست نفر کارت دعوت بفرستید.» اما با وصف اینهمه ناامید و دشواری، باید تصدیق کرد که از میان رفتن موانع

از میان رفتن سکون و بیحرکتی اجتماعی به این سبب است که انسان جامعه «افوق صنعتی» احساس می‌کند که جامعه از راه دچار خفقان کرده است. بنابراین نخستین عکس‌العمل او اینست که از محل زندگی خود فرار کند و در جای دیگر سکونی بزند. طبیعی است که چنین اندیشه‌های مچگانه در ذهن دهقانی که همیشه در رستایش مانده است، ظهور نمی‌کند. همچنین کارگری که تمام روز را در اعناق زمین، در معدن زغال‌سنگ، عرق ریخته، بچگاه به‌اینگونه نمی‌اندیشد. یکس از دلشجویانم، پیش از آنکه به گروه مسافران سفر فرمودند همیشه می‌گفت: «سفر کنی یا سفر کنی خبلی از مسائل حل میشود، بی اکنون مشاهده می‌کنیم که حرکت زدن و نقل مکان نمودن، ارزش مستقلی فته است و مردم می‌خواهند به این وسیله «تنها در برابر فشار دنیای خارج مکن - عمل نشان دهند، بلکه بنحوی، آزادی خود را نیز ثابت نمایند. از ناپصد و سی و نهمی مشترکان مجله «دیویک» پرسیده شد که چرا آدرس خود را تغییر میدهند. بعضی از نا پاسخ داده‌اند که: «خانواده بزرگتر شده بود و خانه سابق گنجایش همه افراد نداشت و بعضی دیگر نوشته‌اند: «می‌روستیم در محله بدتری زندگی کنیم». ز هرده نفر، لاقلا یک نفر فقط گفته است: برای اینکه دلم می‌خواست خانه‌ام را عوض کرده‌ام.

بشرین نشانه نیاز به حرکت را در میان جوانانی که بر سر راه می‌باشند و از اندگان می‌خواهند که آنها را سوار کنند، می‌توان دید. این «اتوستوپ کنندگان» کم کم گروه اجتماعی خاصی را تشکیل می‌دهند. مثلا در انگلیس دختر کاتولیکی کار خود را رها کرد تا با دوستان دیگرش یا استفاده از «اتوستوپ» تا ترکیه سفر کند. در هامبورگ دختر جوانی، با «اوتو آتجا» به استانبول رفت و پس از مدتی اقامت در آنجا، عازم انگلستان شد. در آنجا چند زمانی در مجله‌ای کار کرد و وقتی به اندازه مخارج یک مسافرت دیگر پول اندوخت، دوباره راه سفر را در پیش گرفت. این دختر بیست و سه سال دارد و از طرفداران جدی «اتوستوپ» است. او دائماً کولبار خود را بدوش میگیرد و از آنجا به آنجا سفر میکند. هفت یا هشت ماه در انگلیس میماند تا مقداری پول جمع آورد و دوباره برای می‌افتد. او پیش از سه ماه در جایی - البته غیر از انگلیس - اقامت نمی‌کند. بعقیده او «اوتوستوپ» و با ماشین دیگران سفر کردن زندگی بسیار مطلوبی است می‌تواند با مارینتی شاعر هم‌آواز شوند و چنانکه او در تیم قرن پیش گفته است، این شعر را بخوانند که: «یک اتومبیل کورس غرض کننده، از پیروزی ماعلوقراس زیباتر است.» (شماره به‌پیروزی دریائی دمتریوس بر جزیره یونانی که بهمین نام خوانده میشود)

اروپا را ندیده‌ام.»

علاقه امریکائیان را به حرکت و سفر کردن می‌توان از توجهی که مسافران می‌کنند دریافت. محققان دانشگاه میشیگان به این نتیجه رسیده‌اند که پاسخ دهندگان به پرسشنامه‌های مربوط به سفر، مسافران را مردمی خوشبخت میدانند. افراد با سفر کردن، ارج و منزلت می‌یابند و بهمین سبب است که میلیون‌ها امریکائیان با مدتها برچسب‌های تبلیغاتی یا سفراتی هوابیما را نگه میدارند و از روی چمدان‌های خود پاره نمی‌کنند. آدم شوخی اندیشیده است که اگر مؤسسه‌ای برای تعمیر و نو کردن این برچسب‌ها تأسیس شود، در ظرف مدتی قلیل ثروت و درآمد هنگفتی به‌چنگ خواهد آورد.

اما همه میدانیم که عوض کردن مسکن، اغلب ناراحتی‌های فراوانی بوجود می‌آورد و واقعاً بجای تبریک گفتن به کسی که منزل خود را عوض کرده، بهترست به او تسلیت بگوئیم. البته عوض کردن خانه برای کسانی که قبلاً اینکار را یکبار کرده باشند خیلی آسانترست. آن‌ها فوراً جامعه - شناس معروف فرانسوی در این باره می‌گوید: «این افراد که قبلاً یکبار نقل مکان کرده‌اند، برای عوض کردن دوباره خانه خود از دیگران آسانتری می‌باشند. همچنین یکی از مسئولان سندیکی‌های انگلیس بنام کلارک، چندی پیش در کنفرانس بین‌المللی که درباره کارگران تشکیل شده بود، ثابت کرد که میل به حرکت و نقل مکان، از جمله عاداتی است که معمولاً افراد در سالهای تحصیل پیدا میکنند. او با ذکر مثال‌های گوناگون روشن ساخت که کسانی که چند سالی در دانشگاهی دور از خانه و مسکن خود تحصیل کرده باشند معمولاً به‌زادگاه خود علاقه کمتری از کارگران دارند؛ از این گذشته این تمایل به حرکت را به کودکان خود نیز انتقال میدهند، در حالیکه اغلب خانواده‌های کارگران تغییر منزل را دوست ندارند و اینکار را همیشه به‌اجازت و به‌علت شیوع بیماری در یک منطقه و یا بسبب بروز بدبختی دیگری انجام میدهند. برای طبقه متوسط و طبقه مرفه، خانه عوض کردن معمولاً هنگامی صورت میگیرد که آنها وضع بدتری پیدا کرده باشند و بخوانند در منزل آسوده‌تر یا مجلل‌تری زندگی نمایند. برای این افراد سفر کردن وسیله شادی‌بخش و تفریح است.

خلاصه کلام آنکه از لحاظ مردم آینده، در همه کشورهایی که در آستانه جامعه مافوق صنعتی می‌باشند، حرکت یکی از اشکال زندگی است؛ وسیله‌ای است برای رهایی یافتن از محدودیت‌ها و ضروریات زمان گذشته؛ مرحله‌ای است که آنها را بسوی آینده غم‌خیزی رهنمون می‌گردد.

دختران جوان به این نوع سفر فراوان علاقه دارند. از خوانندگان مجله «سوتین Seventeen» در این زمینه پرسش شد و ۴۵٪ درصد آنان کسانی بودند که چند بار به این ترتیب سفر کرده‌اند. ۶۹ درصد از این سفرها به‌خارج از ایالت محل اقامتشان و ۹ درصد به کشورهای خارج بوده است. میل به سفر کردن در دختران پیش از سیزده سالگی دید می‌آید. مثلا دختر یکی از روانکاران نیویورک هنگامی که شنید دوستش سفر اروپا رفته است، گریست و شکایت داشت که من نسالام و هنوز

ندم بلافاصله و ناگهان ناراحتی جسمی و روحی شدیدی در دلم حس کردم... بعد از شش ماه درد و ناراحتی از بین رفت و طبیعت اعصاب تشخیص داد که من «ضربه فرهنگی» وارد آمده‌ام است. البته میدانم تمویض‌خانه، حتی در بهترین و مساعدترین شرایط، مستلزم اینست که ما خود را با عوامل جدیدی از نو تطبیق دهیم.

سه جامعه‌شناس بنام‌های سیلی و سم و ویولتی در بررسی بسیار جالبی که درباره حومه‌های شهرهای کالیفرنیا بعمل آورده‌اند ثابت می‌نمایند که: سرعت تحول در عمق تغییرات اجتماعی است که افراد باید برای قبول آنها قابلیت انعطاف بسیاری داشته باشند. اندیشه‌ها و عقاید، زبان و حتی عادات غذا خوردن باید تغییر یابد و این تغییر بسیار سریع و بی هدف است زیرا در این قبیل موارد هیچ معیاری وجود ندارد.

مرحله اول «همسازی خود با محیط» توسط دکتر جیمز امی‌هرست استاد دانشگاه کلیسای مطالعه شده است. او چنین می‌نویسد: «با بررسی وضع و حالات افراد در دوران بعد از مهاجرت می‌توان خطوط کلی این همسازی را درک کرد. در مرحله نخستین فرد به آنچه در اطراف خود می‌بیند توجه می‌کند و ضمناً می‌کوشد تا شغلی بدست آورد و درآمدی داشته باشد و خانه‌ای فراهم نماید. همه این فعالیت‌ها اغلب با تحریکات عصبی و تلاش پسکوسم - موتوری فراوان همراه است...»

اما همینکه احساس بیگانه و ناآشنا بودن با محیط قوت گرفت، مرحله ثانوی آغاز میگردد. «در این مرحله، فرد بسیار مضطرب است و ناراحتی عصبی او دائماً افزوده میشود. اضطراب و تشویش روز بروز شدت میگیرد و اغلب با علائم بیماری همراه می‌باشد. فرد عزلت می‌گزیند و گذشته‌های خود را با نفرت و خشم می‌نگرد. احساس تفاوت و ناتوانی بیش از پیش تشدید می‌گردد. در تمام این مرحله، فرد ناراحت بسیار آشکارست. این دوران ممکن است یک یا چند ماه بطول انجامد.»

آنگاه مرحله سوم فرا میرسد. در این مرحله، فرد کم و بیش با محیط جدید خود را منطبق می‌نماید. و اگر نتواند خود را با محیط تطبیق دهد، بیماری در او شدت می‌یابد و حالات غیر عادی پدیدار میگردد.

در این مورد باید گفت که مردمان با فرهنگ و مرفه نیز از اسباب‌کشی و تمویض مسکن اظهار ناراحتی میکنند کلیتون فادین در یکی از آثارش وضع محل سکونت خویش را در لوس آنجلس شرح میدهد. او از شش آرامی که در کنسکرتات قرار داشت به‌لوسی آنجلس نقل مکان میکند او می‌گوید همینکه در خانه جدید خود وارد



اوزیمبا

شاهدخت جنگاور

رینولدز پرایس
ترجمه عبدالله توکل

سالخورده ترین زنی بود که هممان چیزی درپاره اش می دانستیم و هرگز به زمین تنیس نزدیک نشده بود اما هر سال، در حدود چهارم ژوئیه (مبتد) درازی پدرم این کار را می کرد و دو سال بود من خودم تنها این کار را می کردم) یکی از ما به خانه او می رفت و یک جفت کفش تنیس آبی (آبی، برای آنکه رنگ آبی، پیش از کسور شدن، رنگ دلخواهش بود... و برای اینکه حتی اکنون هم که در جمیع راه باز می کرد و کفش را نمی توانست ببیند، باز هم می پرسید: «آبی است؟») و ما این کار را روز چهارم ژوئیه می کردیم، برای اینکه آن روز تاریخی بود که در حدود پنجاه سال پیش به عنوان سالروز ولادت خود برگزیده بود، بی آنکه بدانند چه روزی ولادت

زیش ریش کردنش بود یا از روی کف سالون که برقی می انداخت، برمی داشت و می گفت: «مستر «آه»، هفته آینده پاهای مامان روی زمین خواهد بود» و آن وقت رهسپار خانه او می شدم و آن روز روز ولادت او بود...
مادرم اکنون بسیار کم از خانه بیرون می رود و این بود که من، پاسی از عصر گذشته، کفش را برداشتم، یکس و تنها کوزه ای را که اتومبیل می باشد، سوار شدم و به سوی جاده امیر و روانه شدم که به اتفاق «وستا» و شوهر «وستا» در آن سمت می نشست و از روزی که، در شب زمان، زن عمو- بن هاریسون شده بود و کم کم صاحب همه «آن چیزهایی» شده بود که پیش و کم ناپدید شده بودند، در آن سمت نشسته بود. (پدر بزرگم روزی پرسید که درست در چه زمانی بایکدیگر ازدواج کرده اند... و او لیخنده زد و گفت: «ببینید، مستر «بیدی»، خودتان می دانید که ما ازدواج نکرده ایم... همین قدر، بساط را روپراه کرده ایم»)
در سرتاسر مسیر، دو سمت جاده خاکسی، پوشیده از سیاه پوستانی بود که لباس های زیبا و روشنی بتن داشتند و دقیقه به دقیقه سروکله شان کمی بیشتر گرد و خاک می گرفت و صرف نظر از آئین بزرگ تمید که در بالادست رودخانه صورت می پذیرفت، بی هدف معین، آهسته آهسته، خوش- حال، بسیار خنده کنان، با اتفاق گروهیانی از بچه ها که فریاد می زدند و جست و خیز می کردند، و مثل سگهای کوچکی که در آستانه سگ بزرگ شدن، جز گریختن در اندیشه هیچ چیز دیگری نیستند، با کبر و نخوت راه می رفتند... سر راه، با حرکت دست، عده ای از این گروه های بازیگوش را سلام دادم، تنها محض خاطر اینکه در آئینه ماشین بتوانم ببینم بچه ها دست از تهنزدن بهم دیگر برمی دارند و با چشمهای درشت و از حدقه درآمده و همه دندانهایشان برای نگرستن به ماشین من که رفته رفته ناپدید می شود، صف می بندند و از خودشان می پرسند که این مرد سفید پوستی که به ایشان سلام می دهد و جلو ایشان به سوی رودخانه می رود، چه کسی ممکن است باشد.
باز هم می بایست از رودخانه ای بگذرم که با بچه سیاه پوستی به نام والتر، در آنجا سدی ساخته بودم تا بتوان در آن شلنگ انداخت. رودخانه به سمت چپ می رفت و آن وقت بیشتر از یک فرسنگ سایه خنک و شن و پیچک بود و در آن سر این محوطه، دو دودکش دیده می شد که در زمان گذشته خدا می داند به چه کسی تعلق داشته اند... و تسل خاک آرد ای دیده می شد که هارپ هیارد را در یازده سالگی به کام خود فرو برده بود، چندانکه دیگر نمی توانستم در آنجا، جز در خفا بازی کنیم و این امر ناگزیر زمان می کرد پیش از بازگشتن به خانه شستشوئی بکنیم... وانگهی، خانه در سمت راست بود...
آنچه می توان گفت این است که این خانه می توانست انسان را از باران خفینی در امان نگه دارد، خانه ای که بر فراز تپه کوچک خودش جای داشت و توازن و تعادل خویش را روی چهار ستون چنان زودشکن اش نگه داشته بود که کشتی او که روی سندی خود در یکی از گوشه های ایوان، راست نشسته بود، اگر سبکتر از برگی در فصل خزان و خشکیده اش مثل برگ خزان نبود، می توانست، به یک حرکت، همه چیز را به نوسان بیاورد و آهسته آهسته - خانه و سگ و گل و خودش را - تا پائین، روی جاده، جلو جوجه هایی که دانه می چیدند و جلو درخت توت - سر از زیر کند، حتی بی آنکه سگ را هم بیدار کنم از ماشینم پائین آمدم و به طرف او روانه شدم همانجا نشسته بود... بهمان گونه ای که هفت سال بود، هر روز، نشسته بود (و هر روز... از آن شبی که پس از شام تا در سالون پیش آمده بود و پدرم را داد زده بود و گفته بود: «مستر (فیل)

خیال نمی کنید موقع آن شده باشد که کسی استراحت بکنم؟) و رویش را به سوی هر کسی که از جاده می گذشت، به سوی درختها و آن سوی درختها کرده بود و کم کم چون دیگر نتوانسته بود، ببیند، دستها رو پشت جوان، راست و افراشته، و با آن گلاسه مشکی که هرگز کسی ندیده بود از سر بردارد اما- شب - عوض شده بود - نشسته بود - و کم و بیش، هر سال، اندکی گوش سنگین و پاک تابیناشده بود، بی آنکه حتی یک دندان هم داشته باشد و لبها که تا قیامت به سوی درون برگشته بود، چیزی جز آن سلطوح استخوانی زیر هر چشم و چیزی جز سن او که هیچکس نمی دانست - برای او به جای نگذاشته بود. (گاهی انسان می توانست او را به یاد روزی بیندازد که ژنرال لی مادر بزرگ مرا که هنوز نوزادی بیش نبود، در آغوش گرفته بود و به رویش بوسه داده بود) و به یاد نامی بیندازد که از پدر پدر بزرگ من خواسته شده بود به او بدهد... و از کتابی درآمده بود که وی در آن زمان سرگرم خواندش بود: شاهدخت جنگاور، اوزیمبا...
از پله ها بالا رفتم و درست روبروی او، در برابر چشمهای بسته او نشستم و در میان او و واپسین اشعه خورشید که آن سال - مثل همه سالها - آن رنگ پشیم کهنه و براق را به او داده بود حایل شدم... رنگی که در سایه اش می توانستم به همه بگویم که این پیرزن آن روزها که ما بچه بودیم و پشت در پنهان می شدیم و نگاهش می کردیم (و این فکر را در مغزمان به باز می آورد که چیز هائی می داند که نمی خواهد بگوید) دختر سرخ - پوستی بود... مطمئن نبودم بیدار شده باشد تا اینکه گفت: «سلام بسیار پرشما» و من گفتم: سلام، عمه زیمبی، خوش می گذرد؟
- «آه! برای پیرزنی، با آن آفتاب خویش که قایدها دارد، چندان بد نمی گذرد»
گفتم:
- آری، در واقع هوا بسیار خوش است. در آینده بسیار نزدیک کمی باران خواهیم خواست...
گفت:
- شما شاید باران بخواهید اما من برای دره هایم نیازمند آفتاب هستم نه نیازمند باران... و خواهش می کنم، قربان، خواهش می کنم از حلقه روشنائی من بیرون بروید تا بتوانم به متنی درجه از آن برخوردار بشوم، آن وقت روی بلندترین پله ها، در زیر پای او که بازمانده کفش سال گذشته به آن بود، نشستم و آفتاب یازدیگر چهره اش را روشن کرد و آن سیمائی را که چشم پدر بزرگ من، سیمای شاهدخت جنگاور اوزیمبا بود، و بیگمان می بایست بدینگونه بوده باشد...
وقتی که از نو حرف زد، مسلم می نمود که می داند یکی با او هست. «برای آن اینجا نشسته ام که بهرسم این توت های من بزودی خوردنی می شود یانه.» به درخت کوچک گره دار نگرستم و گفتم:
«نه، نه هنوز»
- کارفرمایان سفید پوستی که برای شان کار می کردم... و پسر کوچکشان که نامش «فیل» بود، آه! می توان گفت که توت را دوست داشت... روزی قرار بود مادرش بیرون برود... و به او گفت: «فیل، مخصوصاً یک جبهه هم از این توتها نخوری.» آن وقت فیل گفت: «نه، نه، مامان، نمی خورم.» چنانکه گفتمی در دادگاه قسم می خورد، خوب، من شامش را دادم و او به آن سر حیاط گریخت. آن روز عصر، روی پله های آشیخانه نشسته بودم، و می خواستم پاهایم خشکی درکنند... و فیل، درست بدرستی مگس، از میان حیاط به سویم آمد و به من گفت: عمه زیمبی، «درفکر چه هستی؟» گفتم: خوب... نمی دانم این توتها خوردنی است یا نه تکان نمی خورد و سرپا مانده بود و صورت کوچولوی خود را که چون ساعت یک دلاری گرداست، و آنهمه وقار

دارد اما شیره توت در پیرامون دهانش مثل تاج برقی می زند، برمی گرداند و می گوید: «خیال می کنم خوب باشد.»
خیال می کردم می خواهد ببیند - خودم، آهسته خنده ای کردم - اما ناگهان باز هم بی حرکت ماند، سپس لیخنده دهانش را توازن داد، چنانکه گفتمی به آنهمه مدت نیاز داشت تا این داستان از لبهایش به مغزش برسد، و در آن لحظه ای که لیخنده از میان می رفت، ناگهان دستش را بند کرد، آن دستی که پیش و کم مثل یال پرندة قهوه ای رنگی، در هوا، جلو چشمهایش تنها یک بار پاروزد، نخستین بار بود که تکانی می خورد و حرکت چنان تند انجام گرفت که دقیقه ای گمان بردم چشمهایش را با این دست باز کرده است و اکنون می خواهد به سوی من برگردد تا ببیند من که هستم. اما هیچ حادثه ای جز این یگانه عمل رخ نداد، دوباره در اعماق سنین خود فرو رفته بود، و گفتمی چنان در خواب عمیقی فرو رفته بود که اگر واپسین اشعه خورشید بر صورتش نمی تافت و رنگی که زیر پوستش پخش می شد، در میان نمی بود، هر آینه جرأت نمی یافتم قسم بخورم که نفس می کشد...
لحظه ای همچنان نشستم، دیگر در اندیشه چیزی نبودم، جز اینکه گرما کمی کاهش می یابد و می خواهم تا صد بشمارم و اگر در این مدت نه تکانی خورد و نه حرفی زده می روم... شروع به شمارش کردم و چنین می نمود که قرار نیست، امروز، از آن جانی که بود، برگردد... آن وقت جمیع کفش را بغل سندی ش گذاشتم و پا شدم تا راه بیفتم و بروم. «هائیه»، «وستا» می توانست، در اوایل شب که برای بردن مادرش به درون خانه می آید، آن را ببیند... پائین پله ها رسیده بودم و به این امید که سگ پارس نکند آهسته آهسته راه می رفتم که زبانش باز شد: «بگو ببینیم، با «مسترفیل» من آشنائی ندارید؟»
بالارفتم تا صدای مرا بشنود و گفتم: «نه، خیال نمی کنم». بیپرده بود که حواس او را اکنون پریشان بکنم و پدرم را به یادش بیاورم و شاید مایه آن بشوم که اشک بریزد... هیچکس به پیرزن نگفته بود او مرده است.
کورمال کورمال ظرف حلبی را بغل سندی - اش جست و سر برگرداند و آب تنباکویش را در آن تف کرد. (در زمان گذشته گفته بود که اگر خواسته باشد تالبگور، تنباکو به دهان، گناه بکند، جز به خودش به کسی ارتباط ندارد... اما از دیگران نخواهد خواست به این کارهای او نگاه بکنند) این حرکتهای آهسته که مثل یکی از آن مرغان دریایی گردن دراز نرم و زودشکن بود او را زنده کرد و وقتی که ظرف را کنار خودش گذاشت، چنین پنداشتم که باید چیزی بگویم و از نو گفتم که حقیقتاً هوای خوشی است.
اما چشمهای همچنان بسته بود، و شاید می دانست که اگر باز شان می کرد و اگر گور نمی بود، هرائنه می دید که من آن کسی نیستم که او در سراسر سال در انتظارش بوده است. «آه! بی چون و چرا، چنین هوائی، برای رقص جان می دهد، درست نمی گویم؟»
گفتم:
«چیزی خوشتر از این نمی شود از خدا خواست...»
- پس در این اواخر، رقص بسیار کرده ام، «مسترفیل»؟
گفتمی چنین می پنداشت که با من حرف می زند، آن وقت به او گفتم که نه، امروز، چندان از این کارها نمی کنند.
«دو نفر مثل شما اهل رقص پیدا نمی شود، درست نمی گویم، مسترفیل؟» به خنده بلندی که بتواند بشنود اکتفا کردم... اما او با پارچه زر زرد رنگی دهانش را پاک کرد و دیدم که - بناخواه بقیه در صفحه ۴۲

آئینه‌های جیبی آقای مک لوهان

دکتر ابراهیم رشیدپور

قسمت پنجم

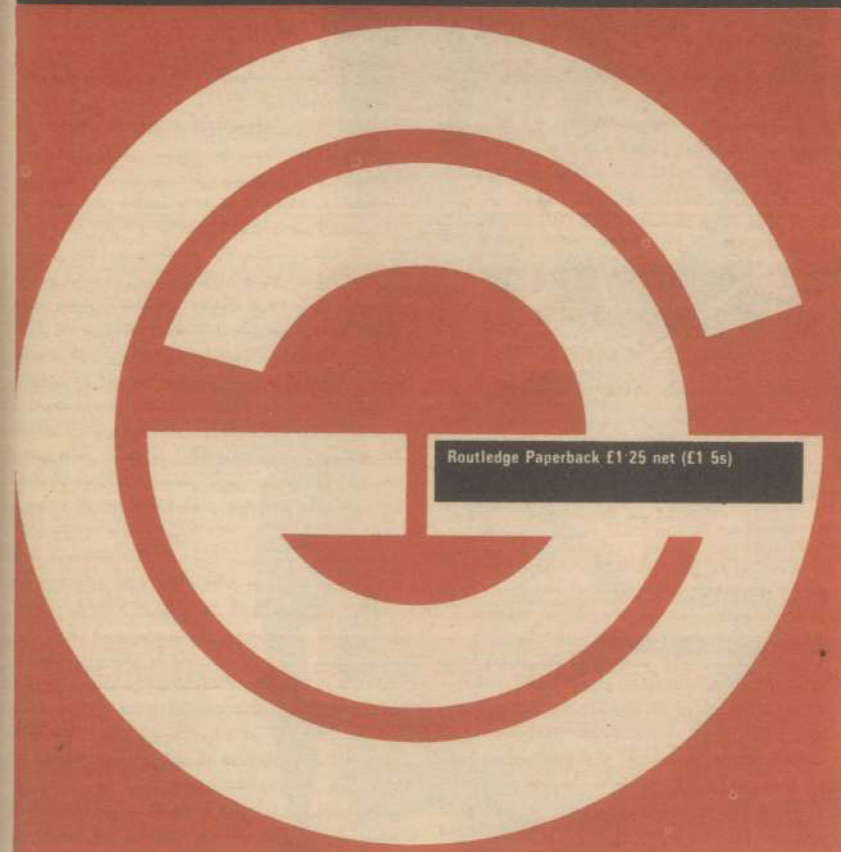
کتاب کپکشان گوتنبرگ اثر پرگزیده هربرت مارشال مک‌لوهان پسال ۱۹۶۲ انتشار یافت و توجه بسیاری از صاحبان نظران اروپائی و آمریکائی را به خود جلب کرد. این کتاب را میتوان خلاصه عقاید و مفاهیم مورد قبول آقای مک‌لوهان در زمینه وسائل ارتباطی خاصه چاپ و کتابت دانست. بقولی کپکشان گوتنبرگ از سایر آثار مک‌لوهان خوانندگان زیادتری داشته‌است و منتقدان فراوانی درباره آن به بحث و اظهار نظر پرداخته‌اند. مک‌لوهان در یکی از مصاحبه‌های خود با همکارانش بسیاری از آنچه را که در کتاب کپکشان گوتنبرگ مطرح ساخته بزبانی ساده و بدون تکلف بیان میکند....

مک لوهان: اسم من مارشال مک لوهان است. من، رابرت شیفر، و هارلی پارکر، قصد آن داریم سفری به قرون کنیم و در حقیقت از پنج قرن گذشته که بحق میتوان آن را قرون گوتنبرگ یا فرهنگ گوتنبرگ نامید به سرعت بگذریم و خصوصیات آن را مورد بررسی قرار بدهیم.

در مقابل ما دو شیئی ناچور که در ظاهر شباهی با یکدیگر ندارند قرار گرفته‌اند. یکی از آنها ماسکی است که از نواحی دریای جنوب بدست آمده، و معرف فرهنگ قبیله‌ای و بدوی و در حقیقت دوران قبل از خط و نوشته است. شیئی دیگر همان گیس‌نسنده تلویزیونی آشنا و محبوب همگان است که به گمان ما میتوان آن را از هر جهت معرف انسان عصر الکترونیک و دوران بعد از خط و نوشته دانست. بین این

the Gutenberg galaxy

Marshall McLuhan



Routledge Paperback £1.25 net (£1.5s)

دو زمان (دوران ابتدائی و عصر الکترونیک) قرون گوتنبرگ یا چیزی که من از آن بعنوان کپکشان گوتنبرگ یاد کرده‌ام قرار گرفته است. کپکشان گوتنبرگ را میتوان عبارت از پنج قرن دوران چاپ دانست که نتیجه هزاران سال آشنایی بشر با الفبای فونتیک بوده است.

هر چند گفتم این دو شیئی (ماسک و تلویزیون) شباهتی با یکدیگر ندارند، اما اگر خوب توجه کنیم بین آنها میتوان نزدیکی فراوان و قابل ملاحظه‌ای را احساس کرد. ماسک حالت سه بعدی و مجسمه‌ای دارد، و من عقیده دارم که تلویزیون نیز از این خصوصیت بی‌بهره نیست. ما وقتی تلویزیون تماشا میکنیم ناگزیر از این هستیم که علاوه موجود در تصویر را با تمام حواس خود پر کنیم و این یک



انسان قبیله‌نشین دروژی برای درک محیط از کلیه حواسش کمک میگرفت. در تماشای تلویزیون نیز انسان امروزی با تمام حواس خود سروکار دارد. آیا تلویزیون بشر قرن بیستم را انسان قبیله‌نشین کرده است؟ سروکار دارد.

پارکر: بهتر است بگوئیم انسان سمعی، در دنیای تمام حواس زندگی میکرد. او در هر لحظه اطلاعات لازم و مورد نیاز را از طریق بکار گرفتن تمام حواس خود دریافت میداشت. شیفر: و امروز این خصوصیت درگیرنده تلویزیونی بسته‌بندی و خلاصه شده است.

مک لوهان: انسان بصری مغرب زمین، برعکس، تنها حس بینائی را به کمک میگرفت و حواس را در طول دوران گوتنبرگ بدلیل اینکه مورد نیاز او نبودند کنار گذاشته بود. روزگاری ما در دنیائی که فقط حس شنوائی آن را برای ما میساخت زندگی میکردیم. چطور شد به دنیای حس بینائی آمدیم و قدرت سایر حواس را از دست دادیم؟ **پارکر:** دنیای اسکیمو، بدون تردید یک دنیای بصری بود. او نمیتوانست به حیات پرمخاطره خود در جهان ناآشنائی که او را دربر گرفته بود ادامه دهد، مگر اینکه در هر لحظه و آن، بقول معروف، گوش بزنگ باشد و برای درک محیط از کلیه حواس خویش بهره بگیرد.

مک لوهان: آیا خط مصریان قدیم، کلید چگونگی انتقال از دنیای سمعی به جهان بصری را بدست نمیدهد؟ **پارکر:** بدون تردید نویسندگان مصر قدیم با هیروگلیف یا پیام‌های تصویری سروکار داشتند.

مک لوهان: نویسندگان و خطاطان قرون وسطی نیز ادامه دهنده این دنیای تصویری بودند. دنیائی با ساختمان فونتیک فرهنگ مصر و یونان. آنها در حقیقت با ابزار نویسندگی خود صدا را به تصویر تبدیل میکردند. سوزنی که بر قرص گل پخته، خط میانداخت و قلمی که طومارهای سفید را رنگین میساخت به این کار مشغول بودند. بدل کردن صدا و صوت به تصویر.

پارکر: به نظر من این مسأله بسیار مهمی است که نباید از نظر دور بماند. انسان، خطوطی بر کاغذ میکشد و این همان صدائی است که او میخواهد ضبط کند.

مک لوهان: و این تکنولوژی است. این قدرت تکنولوژی زمان است که به انسان اجازه میدهد تمام جوانب فرهنگ سمعی خود را بدل به یک فرهنگ بصری بسازد.... و از این گذشته آن را کنترل کند. آنچه در روزگاران گذشته اتفاق افتاد هم‌اکنون در سرزمین چین دوباره صورت میگیرد. ماهنوز فرهنگ سمعی و لمسی چینی را از راه بدست کردن آن به الفبای فونتیک درک میکنند.

پارکر: یکی از دوستان من که سردبیر یک روزنامه در کشور مراحل تهیه و تولید روزنامه در کشور خود سخن میگفت، آنها با چهل و یک علامت فونتیک و حدود ۲ هزار نشانه تصویری چینی سروکار دارند. من از او پرسیدم، در اینصورت چطور از عهده چاپ یک روزنامه‌یومیه برمیآید، قرار معلوم آنها با کارگردانی که

تعداد آنها ۳۰ برابر کارگران یک روزنامه اروپائی است این وظیفه مهم را به‌تمریرسانند. بطور مثال، یک نفر حروفچین مسئول ۵۰۰ تا هزار نشانه تصویری است که روی مکعب‌های چوبی کنده شده است و اگر بخواهند عبارت «ماشین لباسشویی خانسهای خانه‌دار» را چاپ کنند کسی که مسئول نشانه تصویری آن است مکعب‌های چوبی مخصوصی را به آنها خواهد داد. شیفر: و به این ترتیب آنها در حال انتقال از دنیای قدیمی سمعی به جهان بصری هستند.

پارکر: بعد از گوتنبرگ، جهان غرب صاحب چیزی شد که به مقدار قابل ملاحظه‌ای با ۲۰ هزار ایدیوگرام (نشانه نگاری) زبان ژاپنی یا چینی تفاوت دارد. بعد از گوتنبرگ ما صاحب واحدهائی که باسانی میتوانند جای خود را با یکدیگر عوض کنند، شدیم. این واحدها در حقیقت اجزای

مشابه و متحدالشکلی هستند که وقتی در کنار یکدیگر قرار میگیرند تشکیل لغات و عبارات را میدهند. این مسأله در هریک از زبانهای زنده جهان که سیستم حروف الفبا را برای خود انتخاب کرده صادق است و تعداد لغات نیز حد و اندازه معینی ندارد. در مورد کنار هم گذاشتن حروف، من فکر میکنم میتوان از شباهت این کار با عملی که در کارخانه‌های بزرگ، بهنگام سوارکردن قطعات مثلا یک ماشین به هم انجام میشود صحبت کرد. فراموش نکنیم که لغات درست شده از حروف بدنبال هم، نیز خطوط طولی را میسازند.

شیفر: کار گوتنبرگ به نظر من پایان دوره کارهای دستی (غیرصنعتی) و آغاز عصر ماشین و مکانیک را اعلام میداشت. **مک لوهان:** همینطور که میگوئید، گوتنبرگ دنیای جدیدی را خلق کرد



این تکنولوژی است

تکنولوژی قدرت و توانائی است

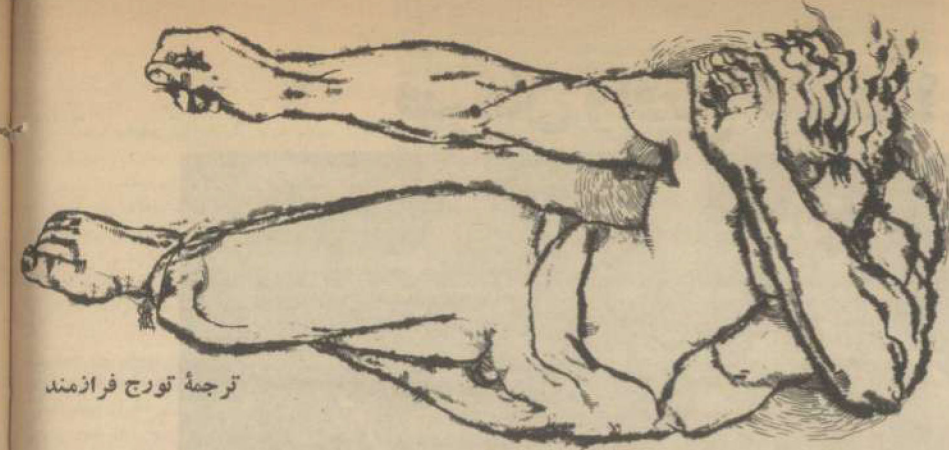
انسانی که برای اولین بار یاد گرفت صدا را به تصویر تبدیل کند از تکنولوژی کمک گرفت... تکنولوژی به انسان اجازه میدهد تمام جوانب فرهنگ سمعی خود را بدل به یک فرهنگ بصری سازد.

که در آن مسأله رابطه تمپه‌کننده و مصرف‌کننده بیش از اندازه به چشم میخورد. دنیای ماکمک تبدیل به جهانی شد که در هر گوشه آن در روی نوار متحرک تولید، قطعات یدکی روی هم سوار میشوند. در همان دوران ما به جهان اعداد نیز قدم گذاشتیم. فراموش نکنیم که اعداد نیز از قابلیت تحرك برخوردار هستند. به نظر من دنیای زبان اعداد را میتوان با دنیای زبان حروف از هر جهت یکی و مشابه دانست. دنیای زبان حروف خود خالق دنیای بصری و فضای یکسان اقلیدسی بود. اعداد بما امکان دادند، این دنیای بصری اقلیدسی را بتوانیم از جهات مختلف قابل اندازه‌گیری و سنجش سازیم. از جهات حسی، لمسی، و سمعی.

گوتنبرگ چطور و بچه وسیله باعث تحق فردیت و ملیت در زمان رنسانس شد؟ به نظر من چاپ میتواند

سنگدشت انسان

انسان درخشانترین لحظه‌های مدنیت خویش را با گسترش خط و کتابت آغاز می‌کند



ترجمه توریج فرازند

در مقاله‌های گذشته که مبحث پیدایش شهرها، در عصر مفرغ مطرح بود با نظری کلی ظاهرگشتن شهرها را در بین‌النهرین، سوریه، آناتولی، مصر، میلام دره رود سند و شمال سرزمین چین بررسی کردیم.

دیدیم که چگونه روستاهای عصر نوسنگی در عصر فلز مبدل به شهر و شهرها تبدیل به مدینه - حکومتها شدند. اینک باید این مطلب را اضافه کنیم که این توسعه و پیشرفت مادی در عین حال علت و معلول تغییری در نحوه زندگی انسانها بود.

این مراکز که چیزی جز محل تجمع کلانها و خانواده یا به‌مبارت دیگر واحدهایی که کم و بیش نیاز خود را خود برمی‌آوردند و از یک استقلال معنوی و اجتماعی برخوردار بودند نبود، حالا یک جامعه متشکل در داخل مصر و سومر که شغل و حرفه‌ای تخصصی به‌عصبه داشت به‌وجود آمده بود. در چنین جامعه‌ای هر فردی باید نقش خود را به‌عنوان عضوی از اجتماع ایفا کند و در این کار از همکاری همشهری‌های دیگر که به‌انها به‌وسیله یک قانون مشترک مربوط می‌شد استفاده برد.

انسان ابتدائی که در یک تنهایی و انزوی نسبی زندگی می‌کرد و می‌بایستی خود نیازهای خویش را تامین کند حالا اجبار داشت که به‌تمام مشاغل دست بزند. هنگامیکه به‌سایر افراد ملحق شد تا روستایی بنا کند و دمی به‌وجود آورد این حقیقت بر او آشکار شد که می‌باید با دیگران همکاری کند و درصدد رقابت با ایشان برآید.

منافع عمومی و منافع خصوصی او چنین‌حکم می‌کرد که تمام وقت خویش را متوجه یک شغل و پیشه مین که در آن استعداد و آمادگی بیشتری داشت بسازد.

نخستین جلوه‌های تخصص

یک‌چنین تخصص شغلی از زمان‌های خیلی دور شروع شد و به‌تدریج تکامل یافت ولی بعد از کشف فلز جنبه اساسی و اصولی پیدا کرد زیرا کار فلز کاری است که از عصبه متخصصی برمی‌آید که مدت زمان درازی کارآموزی کرده باشد و فقط بدین کار پرداخته باشد. در واقع هنگامیکه جمعیت روز-افزون شهر - حکومتها یک بازار مصرف دایمی اشیاء ساخته شده به‌وجود آورد چنین وضعی ناچار ایجاد کرد که کارگران هر چه بیشتر و بیش از پیش وقت خود را مصروف همان رشته تخصصی خود سازند.

درست است که کشاورزی همچنان گرداننده اصلی اقتصاد حکومت بود و اکثر اتباع حکومت از جمله ده‌نشینان مالك قطعه زمینی یا باغی یا مرتعی بودند که نیاز شخصی خود را از آنجا برمی‌آوردند

ولی در اغلب موارد نگهداری از زمین یا باغ به عصبه کارگر روزانه‌ای بود که حاصل زمین یا محصول باغ او تقسیم می‌شد.

به‌طور کلی شهرنشین پیشه‌ور، اهنگر، یا کوزه‌گر، یا دکاندار از هنگامیکه ثروتی می‌آندوخت سوداگر و بازرگان بود باین ترتیب بود که در هر حکومت در شهر و روستا طبقات مختلف به‌وجود آمد و این مبحثی است که در اینجا بدان‌می‌پردازیم.

در میان طبقات مختلف باید پیش از همه به افراد ارتش توجه کنیم. در اکثر کشورها درآستانه تاریخ یک ارتش دایمی و همیشگی وجود نداشت.

و مردان مسلح می‌ساخت ولی این کار معمولاً بعد از برداشت محصول و به‌قول قدیم در فصلی که پادشاهان به‌جنگ می‌رفتند انجام می‌گرفت به‌این ترتیب در اوآن تاریخ شغلی به‌عنوان شغل سربازی وجود نداشت با اینسه در همان زمان دور هم بیک کادر افسر منظم احتیاج داشتند و پادشاه معمولاً نگهبانان مسلح شخصی داشت.

لذا می‌توان گفت از همان زمان یک طبقه نظامی به‌وجود آمد که هر چند سیاست توسعه‌طلبی و امپریالیستی حکومت‌ها بیشتر می‌شد اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد.

در حکومت‌های مذهبی طبقه کاهنان و کشیشان نیز نقشی مهم به‌عصبه داشتند. رئیس خانواده همچنان اجرای مراسم ستایش خدای خانواده را به‌عصبه داشت و همو بود که هدایا و قربانیان لازم را به‌پیشگاه خدای خانوادگی تقدیم می‌کرد، ولی انجام مراسم مذهبی، ملی و مدنی کار حکومت و دولت بود. پادشاه گاه خودش خدا بود چنانکه در مصر فرعون شخص خود را خدا می‌دانست؛ گاه نماینده و مظهر خدا محسوب می‌شد گاهی نیز برجسته‌ترین و برگزیده‌ترین پرستنده و نگهبان خدای شهر و به‌عبارت دیگر کاهن بزرگ بود.

تفاوت محسوسی بین قدرت مذهبی و شرعی و قدرت مدنی و عرفی وجود نداشت و کارمندان دولتی اگر در بعضی موارد خود کاهنان و کشیشان و خدا مذهبی نبودند لاقلاً از میان آنها و زیر نظر

آنها انتخاب می‌شدند پس باید گفت که این دو طبقه نظامیان و رهبران مذهبی از همان اوآن تاریخ طبقات اجتماعی مهمی بودند.

تجلی خودخواهانه روشنفکری در عهد کهن

پیدایش و متداول شدن کتابت نیز چهره جامعه اولیه را تغییر داد. نباید فراموش کرد که فن نوشتن و هنر کتابت در آغاز اختراعی بود که در معابد صورت گرفت و لذا در اصل نوشتن کار کاهنان و نگهبانان معبد بود.

خط را می‌باید تعلیم می‌دادند و به‌همین‌دلیل کار تعلیم خط و آموزش کتابت به‌عصبه کاهنان و کشیشان محول شد.

اما هر چه بیشتر به‌مزایای نوشتن پی می‌بردند سایر شهروندا نیز به‌مکتب‌های معابد روی می‌آوردند و بسیاری از سوداگران و بازرگانان میل پیدا کردند که این فن جدید را بیاموزند ولی بعضی از آنها که مشغله فراوان داشتند ترجیح دادند که این فن را افرادی که در خدمت آنها بودند بیاموزند و به‌صورت کاتبان خدمتگزار درآیند.

بدین ترتیب بود که یک طبقه از دبیران و کاتبان و نویسندگان عمومی پیدا شد، و چون‌دانشی می‌آندوختند، کارهای کوچک دولتی بایشان ارجاع می‌شد.

یک مسأله روشن است در حالیکه وجود این پیشه‌ها و مشاغل متفاوت تقسیم عمودی شهروندا را موجب می‌گشت گروه‌هایی که باین ترتیب‌بو‌وجود می‌آمد همگی در یک سطح اجتماعی مساوی نبودند لذا یک تقسیم افقی طبقاتی هم به‌وجود آمد.

افسران ارتش و کاهنان و رهبران مذهبی به‌سبب پیشه و شغلشان روابط دائمی و نزدیک با پادشاه داشتند و همین امر اعتبار و حیثیتی بایشان می‌بخشید که آنان را در درجه‌ای عالی قرار می‌داد.

کاتبان و نویسندگان حتی اگر شغلی و مقامی در دستگاه دولت نداشتند همان پرخاشگری و تفرعن روشنفکرانی که به‌سبب دانش خود خویشتن را برتر از دیگران می‌دانند پیدا کردند و نفرت خود را از کسانی که کارهای دستی انجام می‌دادند پنهان نمی‌کردند در این زمینه فصلی از کتاب تعلیمات کتی پسر دواق که ظاهراً اثری مربوط به‌دوره سلسله یازدهم فراتنه مصر است می‌تواند روشنگر وضع طبقه کاتب و نویسنده باشد.

در اینجا شرح حال پدری را می‌خوانیم که پسر خود را به‌مکتب می‌برد و ضمن تشویق او به تحصیل و آموزش، پیشه‌ها و مشاغل دیگر را برایش شرح می‌دهد و دشواری‌ها و مشقات هر یک از آنها را با توضیح می‌دهد. قسمتی از این کتاب مصری را نقل می‌کنیم پدر می‌گوید:

من هرگز ندیدم که اهنگری سفیر بشود اما اهنگر را به‌هنگام کار در کنار کوره اهنگری دیده‌ام که انگشتانش مانند انگشتان سوسمارهای بزرگ بود و تنش بویی بدتر از بوی تخم ماهی می‌داد. بنا با سنگهای گران وزن کار می‌کند و وقتی کارش تمام شد بازوهایش از خستگی از کارمی‌افتد و زانویش را در بغل می‌کند و تا طلوع آفتاب به‌همان شکل می‌خوابد زانوآن و پشتش از خستگی دردناکند. سلمانی از یام تا شام سرو صورت می‌تراشد جز به‌وقت خوردن مرکز نمی‌نشیند و در طلب‌مشتی از این خانه به‌آن‌خانه می‌رود بازوایش را از کنار می‌اندازد تا شکمش را پر کند، کشاورز درست مثل زنبور عسل خود را می‌خورد. کشاورز تا ابد همان بالاپوش کهنه و مندرس را به‌تن دارد صدایش چون صدای کلاغ گرفته است. انگشتانش دائم در خاک است و باد بازوایش را خشک کرده است. اگر استراحتی داشته باشد بسترش گل و لای است اگر سلامت است سلامت حیوانی دارد و اگر بیمار است بستر بیماریش زمین برهنه در میان چهارپایانش است. شامگاه تازه به‌خانه برمی‌گردد

که سحر دوباره به‌کار زراعت باز گردد و از صبح تا شب کار کند.

پس ای پسر با دقت بیاموز و درس بخوان. ای پسر هیچ چیز را با دانش نمی‌توان مقایسه کرد فایده‌ای که از یک روز مکتب می‌بری برابر درآمد یک عمر است.

نویسندگان و تحقیر حرفه‌ها

در متن دیگری از آثار مصر یعنی در آموزش ام‌مس در پاره نویسنده‌گی چنین می‌خوانیم:

کار یک دبیر چنان است که او را همیشه مورد تفضیل پادشاهان قرار می‌دهد. کاتبی که در کار خود شایستگی دارد همنشینی اش انبوه خلق نیست بلکه در مجلس پادشاهان جای دارد.

در توضیح بیان ماهیت تقسیماتی طبقاتی باید باین نکته توجه کرد که اصل و منشأ آن مربوط به‌جوامع اولیه است، همینکه تخصص در کارها پیدا شد الزاماً بین پیشه‌ها و مشاغل برتری و پست‌تری پیدا آمد، پیشه‌ور ماهر نه‌تنها به‌کارگر ساده به‌نظر حقارت نگاه می‌کرد بلکه شغل او طوری بود که درآمد بیشتری برآید و تأمین می‌کرد و وقت استراحت بیشتری در اختیارش می‌گذاشت.

لذا آرامش و زندگی مرفه‌تری داشت، شهر نشینی و به‌طورکلی پیدایش شهرها باین تحول اجتماعی قدرت بیشتری بخشید زیرا امتیازات و تفاوت‌های دیگری به‌وجود آورد بدین معنی که طبقات عالی در شهرها جمع شدند و توده طبقه پایین که شامل کارگران زراعتی بودند در زندگی تاریک روستاها به‌سر بردند.

در آستانه تاریخ، شهرنشینی یک وجه تمایز دیگر هم به‌وجود آورد که همان تفاوت بین کار-دستی و کار فکری بود. در تمام تمدن‌های شهری یک طبقه حاکمه و رهبری کننده وجود داشت که گاه تعداد افراد آن بسیار کم و در پایین آن‌جامعه‌ای بود که شامل طبقه متوسط و طبقه کارگر فقیر می‌شد اساس جوامع بشری در آستانه تاریخ چنین بود منتصبی چگونگی و کیفیت آن از جایی به‌جای دیگر و از زمانی تا زمان دیگر تفاوت می‌کرد و تابع شرایط مکان و زمان بود.

برای بیان وضع طبقات اجتماعی در جوامع عصر مفرغ یعنی در آستانه دوران تاریخی حیات بشر باید چگونگی این طبقات را در حکومت‌های مختلف بررسی کنیم همانطور که در مورد مبحث پیدایش شهرها از مصر و بین‌النهرین شروع کردیم و به دره سند و شمال چین رسیدیم، در اینجا یعنی هنگام بحث در پاره پیدایش طبقات اجتماعی نیز باید چنین کنیم. باید به‌بینیم خصوصیات طبقه‌ای که فرمان می‌داد و طبقه‌ای که فرمان می‌برد چه بود و وضع هر یک در جامعه از کارگر و زارع و پیشه‌ور و کاهن و افسر در برابر این طبقات که خود تشکیل دهنده آنها بودند چه بوده است. این بحثی است که در شماره‌های آینده بدان می‌پردازیم.

«اتمام»



کشتی حامل فرعون و ملکه مصر در حال حرکت به ممفس می‌باشد. در جلو یک کشتی بادی و دو کشتی دیگر که از جویهای مخصوص درست شده، ملاحظه می‌گردد. نقشه کشتی بادی در ۲۵۰۰ قبل از میلاد کپی شده است. کشتی‌های بادی برای عبور در جهت مخالف جریان آب رود نیل از باد دریای مدیترانه استفاده می‌نمودند.





«تماشا»ی مطبوعات مهم جهان

برگزیده مقالات و گزارشهای خواندنی مطبوعات جهان

DER SPIEGEL

تر از نامه تلاش آینده

دو سال پس از روی کار آمدن آینده، بحران حاد اقتصادی، تجربه تبدیل شیلی به یک جامعه سوسیالیستی از طریق دموکراسی را تهدید به شکست میکند. تورم یعنی همان چیزی که آینده قصد متوقف کردن آن را داشت به میزان ۹۹٫۸ درصد رسید. کسی که میخواست از «قتل جنجالی ارزش پول» بوسیله ادواردوری، جانشین اسبق خود، جلوگیری کند، در این فاصله مجبور شد دوبار ارزش «اسکودو» واحد پول شیلی را کاهش دهد که آخرین بار آن به میزان سددردصد در اوت ۱۹۷۲ بود. ذخایر ارزی بانک مرکزی شیلی که در ابتدای حکومت آینده، ۳۳۷٫۶ میلیون دلار بود به رقم ناچیز ۲۴ میلیون دلار رسید. موانع دشواری که بر سر راه تولید و توزیع پدیدار گشته بود، برنامه آینده در زمینه تولید کالاها را مورد مصرف عامه، را دچار شکست ساخت. در دکانها علاوه بر وسایل خوراکی حتی اجناس ضروری چون وسایل یدکی ماشین و یا کاغذ توالت یافت نمیشد. اندرس سالدیوار وزیر دارایی دولت فری و عضو حزب دمکرات مسیحی بهطرحه میگوید «این چه سوسیالیسمی است که مردم حتی از ضروریترین مایحتاج زندگی محرومند».

حقیقت این است که آینده مارکسیست که دولت جبهه واحد وی از اکثریت پارلمانی برخوردار نیست، با وضع تقریباً غیر قابل حلی روبروست؛ چنانچه بخواهد برنامه خود را یعنی تبدیل شیلی به یک کشور سوسیالیستی از طریق ملی راه طولانی تحقق بخشد، ناگزیر است تقریباً تمامی صنایع

آیا همه جوانان طغیانگرند؟

برای بی بردن به طرز تفکر جوانان امریکائی درباره دنیا، طی یکسال پرسشنامههایی بین ۱۵۵۰۰۰ نفر از سرپرستان کلاسها، شاگردان ممتاز فارغالتحصیل و سایر دانش آموزان برجسته توزیع شد. نتایج بدست آمده به شرح زیر است:

- بیش از ۸۰ درصد جوانها با خدمتی نیکون موافقت، و ۴۷ درصد در نظر دارند به نفع وی رای بدهند. (۲۷ درصد طرفدار جورج مک گاورن هستند).
- نقطه ضعف دولت انظر دانش آموزان در زمینه کنترل آلودگی است. ۸۴ درصد فکر می کنند دولت تمام سعی خود را در این مورد بکار نمی برد، و ۹۳ درصد صنایع را مقصر می دانند.
- در مورد سکس ۷۱ درصد جوانان می گویند که هرگز آمیزش نداشته اند، و ۴۹ درصد علاقمند به ازدواج با دختران باکره هستند.
- در مورد مواد مخدر، ۷۴ درصد مدعی اند که هرگز ماری جوانا تکشیده اند و بگفته ۶۸ درصد حتی در صورت قانونی شدن ماری جوانا حاضر نیستند آنرا امتحان کنند ولی ۷۷ درصد می گویند که بدست آوردن مواد مخدر در محیط آنها خیلی آسان است.
- ۸۱ درصد از جوانان از زندگی خانوادگی خود رضایت دارند.

از نقطه نظر نسلی که آینده آمریکا را می سازد، پاسخهای جوانان آمریکائی زیاد رسمی بنظر می رسد. شاید دلیل این امر آنستکه جوانان راه پاسخ گفتن به مسوالات پرسشنامهها را یاد گرفته اند.

در مجموع رشد تولید فرآوردههای صنعتی در سال ۱۹۷۱ یعنی اولین سال حکومت آینده پانزده درصد و رشد تولید ساختمانی ملی ۸٫۵ درصد بود. همراه با رشد سریع اقتصادی از خیل بیکاران کاسته شد و براساس گزارش مدیر استتوی تحقیقات آمریکائی لاتین در سانتیاگو، از ۸ درصد به ۳٫۲ درصد کاهش یافت. آینده دستور داد که در محلات فقیرترین، آنجائی که مسدودها هزارتن در اطرافهای چوبی بدون آب و برق زندگی می کردند، خانههای پردوام بسازند و بدینوسیله اشتغالهای جدید به وجود آورد. در نخستین سال حکومت آینده مرکز ویر المفال از ۱۰۹ در هزار به ۸۸٫۱ در هزار تقلیل یافت. رویهرفته مردم بهتر از گذشته زندگی می کردند، برای بیکاران کار فراهم بود، روزمزدها مزایای بیشتری داشتند. برای نخستین بار مردم محلات فقیر نشین میتوانستند اندکی گوشت گاو یا یک شلوار تازه خریداری کنند، به کودکان نیز روزانه نیم لیتر شیر بطور رایگان داده میشد، و این یک وعده انتخابی بود که آینده تا به امروز بدان وفادار ماند. حتی صاحبان صنایع نیز به علت رشد سریع اقتصادی سود بیشتری می بردند. لیکن این انقلاب که برای فرورد شیلی ارمغانی به شمار می آید، چندان بطول نیانجامید، زیرا آینده برای انجام معجزه اقتصادی، در چند ماه اول تنها به سایل قشری پرداخت.

آینده برای جلب نظر مردم و همبستگی ساختن عرضه و تقاضا، در نخستین سال حکومت خود، ۲۲٫۹ درصد به واردات کشور افزود و آن را به ۱٫۱۶۵ میلیارد دلار رساند. برای مواد خوراکی از قبیل گندم که از آرژانتین وارد میشد و سوپ مرغ که از بلژیک وارد می گردید ۳۱۳٫۷ میلیون دلار، یعنی تقریباً دو برابر سال گذشته، پرداخت کرد. بانک مرکزی شیلی با اعتبار هفتاد میلیون دلاری برای هزینه سفرهای پرخرج نرئوسندان شیلی به اروپا و آمریکا موافقت کرد. در عوض برای وارد کردن ماشین آلات که مهمترین عامل رشد اقتصادی و صنعتی کشور محسوب می شد فقط مبلغ ۱۳۹ میلیون دلار اختصاص داده شده که ۳۰/۵ درصد کمتر از سال گذشته بود.

در آخرین روزهای نخستین سال حکومت آینده صندوق دولت از ارزش خالی شد. در ترانزنامه پرداختی شکافی مبلغ ۲۵۵ میلیون دلار پدیدار گشت. کارشناسان اقتصادی پیش بینی می کنند که این کمبود در سال جاری به ۴۰۰ میلیون دلار خواهد رسید. اکنون دیگر امیدی به بپوش کردن صندوقهای ارزی نمی رود.

تجارت داخلی نیز پاندازه بازرگانی خارجی با مشکلات خارجی روبروست. از اکتبر سال گذشته بار دیگر رشد سریع عرضه کالا، قوس نزولی را طی کرد. اگرچه کارخانهها به امید آنکه انعطاف بیشتری در تنبیت قیمتها پدید آید، ابتدا بر تولید خود افزودند، لیکن هنگامیکه، پدرو وسکوویچ، وزیر پیشین اقتصاد آینده، علیرغم یک اصلاحیه، همچنان روی ثبات قیمتها تأکید ورزید، صاحبان صنایع از ادامه سرمایه گذاری سر باز زدند.

تخریم سرمایه گذاری از دیدگاه کلی اقتصادی تأثیر بدی را بدنبال داشت. در سال ۱۹۷۱، ۱۶ درصد از میزان سرمایه



تظاهرات علیه آینده



آینده سوسیالیست



فقر ... و

گذاری کاسته شد و پول سرمایه داران یا به دلار تبدیل می شد و یا اینکه صرف خرید کالاهای مصرفی می گردید. بسزودی در مغازهها حتی کالاهای گرانیقیمت نیز نایاب گردید.

کشاورزان دریافته بودند اگر بجای شیر، که قیمت آن نسبتاً پایین بود، پنیر یا خامه عرضه کنند، درآمد بیشتری خواهند داشت و چون گوشت خوک گران بود، گاوهای خود را برای کودکان تنگدستان ترجیح دادند. آینده ناگزیر با وارد کردن شیر به ارزش ۴۵ میلیون دلار در سال کمبود آن را جبران کرد.

با این همه در نظام غلط قیمتها تغییر داده نشد. کارلوس ماتوس وزیر اقتصاد آینده دلیل آن را چنین ذکر کرد: دولت هنوز هم خود را برای ملی کردن کامل آماده کرده است، ناگزیر بودیم نخست مقررات تغییرناپذیری بوجود آوریم. گرچه آینده در پارلمان موفق بیافتن یک اصل قانونی برای ملی کردن معادن بزرگ از قبیل مس، آهن و شوره و همچنین بانکها گردیده بود، لیکن اقلیت پارلمانی از طرح ملی کردن کامل وی حمایت نکرد. آینده برای آنکه شرکتها را تحت نظارت دولت در آورد، از یک قانون سالیهای سی سود جست که تحت شرایطی مساعده کارخانهها را میسر می ساخت، از آن پس تصویب نامی کافی بود تا بازرسی دولتی در کارخانهها گمارده شود. ظاهراً کارخانههای که توسط کمیته دولتی نظارت میشوند، همچنان در مالکیت خصوصی باقی می ماند، لیکن عملاً انتصاب یک میانجی دولت بمعنی واگذار کردن کارخانه به دولت است، چرا که بازرسان دولتی تمامی اختیارات یک مدیر کل را دارا هستند.

تورم بهزبان تنگدستان بود

اوایل اوت، هنگامیکه سیاست جدید اقتصادی پرمحله اجرا گذاشته شد، قیمتها بسرعت سیر صعودی طی کرد از اوت ۱۹۷۰ تا اوت سال جاری قیمت کره در حدود ۱۲۵ درصد، شیر ۲۶۱ درصد، سیب زمینی ۳۰۰ درصد، تخم مرغ ۳۱۰ درصد، پنیر ۶۴۰ درصد و بهای سالاد حتی ۱۰۴۲ درصد افزایش یافت. افزایش قیمتها بویژه بزبان طبقاتی بود که آینده در بهبود وضع آنها سعی کوشید. در حالیکه توانگران نگران سفره رنگین خود بودند، وضع برای تنگدستان و آنهایی که درآمدی متوسط داشتند بگونه ای فاجعه آمیز درآمد.

برای تعدیل نیازهای اولیه، در اوایل سال جاری کوبینهای ویژه ای به ارزش ۷۰۰ «اسکودو» به کلیه کارگران پرداخت شد. اواخر سپتامبر نیز باز دیگر سبابت تورم ۵۰۰ «اسکودو» پرداخت گردید.

هفته گذشته، آینده طی سخنرانی خود در جنوب شیلی سیاست فوق العاده اقتصادی خود را اعلام داشت. وی گفت منظور از این سیاست خشن ولی نه چندان غیر عادلانه اینست که آنان که اندوخته فراوان دارند، فداکاری بیشتری ققبل کنند. اواخر اوت، همه نانواها، قصابها، خردفروشان، عمده فروشان و توزیع کنندگان شیر سانتیاگو که در مجموع ۱۳۰۰۰ مغازه را شامل میشد، بنظر اعتراض از تحمل سنگینی برنامه اصلاحی آینده به استصواب بکروزه دست زدند.

پس از سه روز که حالت فوق‌العاده لئو گردید، دانشجویان و دانش‌آموزان در مرکز سانتیاگو اجتماع کرده و بمنظور حمایت از اعتراض کسبه، با سنگ و آتش پلیس آلوده را درگیر نبردهای خیابانی خود کردند.

چهارم سپتامبر، در دومین سالروز انتخاب آلوده، نزدیک به هفتصد هزار کارگر شیلی با شعار «آلوده، ملت از تو دفاع می‌کند» در خیابانهای سانتیاگو تظاهراتی بنوع آلوده و اتحاد خلق انجام دادند.

پس از نبردهای خیابانی موافقین و مخالفین آلوده، اکنون در سانتیاگو شایعه کودتا قوت گرفته است.

البته بدون کودتا نیز آلوده ماههای دشواری را تا انتخابات مارس در پیش دارد در آن هنگام باید کلیه نمایندگان مجلس و نیسی از نمایندگان سنا مجدداً انتخاب شوند.

آیا اتحاد خلق آلوده که از اولین در اقلیت بوده، در انتخابات آینده بیشتر از گذشته مغلوب جناح مخالف خواهد شد؟ آیا آلوده میتواند با حمایت دمکرات مسیحی های اصلاح طلب تا پایان دوره ریاست جمهوری در سال ۱۹۷۶ به حکومت خود ادامه دهد؟ آلوده تنها وقتی میتواند به این پشتیبانی امیدوار باشد که هرج ومرج اقتصادی را از میان بردارد.

The Washington Post

ادگار اسنوفاش می کند

در مصاحبه‌ای که ادگار اسنو فقید در اوایل ۱۹۶۵ با مائوتسه تونگ به عمل آورد، مائو به او گفت که در اواسط دهه ۶۰ نمی‌خواست در جنگ ویتنام درگیر شود، زیرا مسائل داخلی او را بخود مشغول داشته بود.

متن این مصاحبه بطور کامل در کتاب «انقلاب طولانی» ادگار اسنو که در فهرست کتابها منتشر شده این هفته است، درج شده است. ادگار اسنو در فوریه سال گذشته زندگی را بدرود گفت.

این کتاب شامل ۱۷۰ مصاحبه با مائو و چوئن لای است که ضمن آن‌ها رهبران چین انگیزشهای خود را برای نجات پرزیدنت نیکسون به چین بیان داشته‌اند. قسمتی از مصاحبه مائو که در آوریل ۱۹۷۱ در مجله لایف به چاپ رسید نشانه اشتیاق برای روابط چین - آمریکا بود که سفر نیکسون در ماه فوریه را بدنبال خود داشت.

تقابل مائو به افتخار از دخالت در جنگ ویتنام شدیداً با این گفته مقامات خائرتیه آمریکایی در سالهای ۱۹۶۰ که هدف آمریکا در جنوب شرقی آسیا جلوگیری از نفوذ چین است، مغایرت دارد. مثلاً در اکتبر ۱۹۶۷ دین راسک وزیر خارجه آمریکا در ویتنام سدی در مقابل تهاجم آتی یک میلیارد جینی مجبزی به اسلحه آبی وجود



ثروت در شیلی

مبارزه علیه دشمنان سیاسی داخلی خود، درگیر سازند.

مائو که از ارتش به عنوان حامی اصلی خود استفاده می‌کرد، عقابت موفق به برکناری لیوشاوجی و سایر دشمنان خود در حزب گردید. به‌ر صورت مسئله مداخله در جنگ سمب جزئی در انقلاب فرهنگی

داستان است. ادگار اسنو گزارشی می‌کند رویداد هائی که به‌دیدار نیکسون از چین منجر گردید، طبق گفته چوئن لای این بود که چینی‌ها با آمدن نیکسون یا فرستاده نهائی او به‌چین در ۱۹۶۹ موافق بودند تا بتوانند

ضمن این دیدار پیرامون مسئله تایوان و رژیم جیانگکایچنگ گفتگوهای به‌عمل آوردند. اسنو می‌نویسد که به‌ر صورت جواب فوری از کاخ سفید در این مورد شنیده نشد. سپس تهاجم آمریکا به کامبوج در بهار ۱۹۷۰ پیش آمد که بنا به‌نوشته اسنو «چینی‌ها چنین نتیجه گرفتند که نیکسون را نباید جدی گرفت».

اسنو آشکار ساخت که سیاست مائو مبنی بر عدم مداخله مورد مخالفت لیوشاوجی - رئیس جمهور سابق که طرفدار گفتگوی یکن با شوروی به‌منظور جلب پشتیبانی کرملین در تصادم بین چین و آمریکا بود، قرار گرفت.

لکن طبق اظهارات اسنو مائو با تزمی راسخ از متکی شدن به مسکو خودداری کرد، همانطور که این حالت را در جنگ کره به‌خود گرفته بود.

اسنو فرستاده نهائی کی‌سینجر مشاور امنیتی آمریکا برای گفتگو پیرامون مسئله تایوان بود. لکن در اواخر ۱۹۷۰، اسنو فاش ساخت که یچی‌خان رئیس جمهور وقت پاکستان با نامه‌ای از نیکسون وارد پکن شد. این نامه مسئله مسافرت نیکسون به چین را مطرح ساخت. این نامه همچنین موضوع سفر یک فرستاده نهائی قبل از مسافرت رسمی رئیس جمهور را پیشنهاد کرده بود.

این فرستاده نهائی کی‌سینجر مشاور امنیتی آمریکا برای گفتگو پیرامون مسئله تایوان بود. لکن در اواخر ۱۹۷۰، اسنو فاش ساخت که یچی‌خان رئیس جمهور وقت پاکستان با نامه‌ای از نیکسون وارد پکن شد. این نامه مسئله مسافرت نیکسون به چین را مطرح ساخت. این نامه همچنین موضوع سفر یک فرستاده نهائی قبل از مسافرت رسمی رئیس جمهور را پیشنهاد کرده بود.



ثروت در شیلی

GUARDIAN

افزایش امراض آمیزشی بین نوجوانان انگلیسی

سال گذشته میزان امراض آمیزشی بین نوجوانان تا ۱۶ سال ۱۰ درصد افزایش یافت. سر جرج گادبر Sir George Godber رئیس مرکز بهداشت در گزارشی سالانه خود از زیادی تعداد دختران مبتلا اظهار نگرانی کرد.

آمار سال پیش که فقط نمایانگر مبتلایان ۱۵ تا ۱۹ ساله است تعداد پسران را ۴۳۹۴ و دختران را ۵۵۵۸ نفر ذکر می‌کند.

در سال ۱۹۷۰ تعداد کل دختران مبتلا

۵۰۱۴ نفر و پسران ۴۱۰۶ نفر بود. در حالی که قرص ضد بارداری را علت این افزایش می‌شناسند، اطلاعات بدست آمده حاکی از آنست که برخی از دختران حتی از امکان باردار شدن نیز بی‌بی‌دل راه نمی‌دهند.

سفلیس هنوز بعنوان مرضی شایع به چشم می‌خورد، ولی امید می‌رود با کوشش‌های پیگیر از تعداد مبتلایان کاسته شود.

سر جرج می‌افزاید که کنترل امراض

آمیزشی، بدلیل تغییر گونه آمیزش از دست‌آنها بیرون آمده است، و این مسئله تغییر روش کنترل را لازم می‌کند.

برای کمک به جوانان می‌توان از آموزش بهداشت مدد گرفت و آنها را از نزدیکی با افراد متفاوت بازداشت. سرویس بهداشت نیز باید روش مداوی مؤثری پیدا کند و نیز مبتلایان را به‌حال خود رها نماند.

اطلامیه «کمیت سلامت دابره» که در سال ۱۹۶۹ انتشار و درباره خطرات قرص‌های ضد بارداری سخن می‌گفت، باعث کاهش مصرف قرص شد و در نتیجه ۴۰۰۰ نوزاد بیش از تعداد پیش‌بینی شده بدنیآ آمدند.

کمیت در گزارشی خود متذکر شد که می‌توان از نشتن خون بعثت مصرف قرص ضد بارداری بوسیله کم کردن میزان استروژن موجود در قرص‌ها کاست. نحوه این گزارش بشکلی بود که زنگ خطر برای همگان به شمار می‌رفت و اکنون تعداد نوزادان دوباره افزایش می‌یابد.

مخالفت مقامات مسئول محلی با افزودن فلوراید به آب آشامیدنی باعث شده است سلامت دندانبی بیشتر تأمین شود. مخالفت بی‌اساس با این اقدام که در جهت تأمین سلامتی مردم بریتانیا صورت گرفته است، تمسخر یک‌جانبه‌ای

THE TIMES

ستونهای لرزان يك گروه چریکی نمونه

است. پنج‌مرد در رأس گروه و در مقام هیئت اجراییه دستورات را صادر می‌کردند و هیئت دبیران مرکب از ۷ تن به کار اداره گروه می‌پرداخت و افراد در شاخه‌های صدنفتری متمرکز شده بودند.

اکنون توپامارو در هرسره پیش گفته دچار ضایعات و خسارات جبران‌ناپذیری شده است. پایه‌گذار این سازمان، «راول - سندیک آتوناسیوه»، در آغاز سپتامبر پس از یک زد و خورد مسلحانه با نیروهای امنیتی زخمی و دستگیر شد و سه‌تن دیگر از اعضای هیئت اجراییه نیز تاکنون از میدان خارج شده‌اند. چهار نفر از اعضای هیئت دبیران دستگیر و یک‌تن از آنها کشته شده است. از هیئت هفت‌نفری فقط دو تن آزادند که یک نفر از آنها به شیلی فرار کرده است و دیگری احتمالاً هنوز در اروگوئه است.

مبارها هر چه باشد، توپاماروها موفق‌ترین گروه چریکی شهری بوده‌اند. میتوان گفت که آنان نمونه اولیه و سرسشق بسیاری از گروه‌های فروریستی و از جمله گروه‌های فلسطین و سایر کسانی که به کار فلج کردن زندگی مدنی مشغول‌اند بوده‌اند.

تنها معجزه می‌توانست سبب ادامه زندگی این گروه گردد، وگرنه شکست آنان در ردیف پیروزمانده‌ترین اعمال ضد شورشی سالهای اخیر در ریسیف موفقیت انگلیس در مالایا بخاطر خواهد ماند. حال آنکه اقدامات انگلیس در مالایا طولانی‌تر و خون‌آلودتر بوده است. ما ابتدا حقایق اوضاع موجود را شرح میدهم و سپس دلایل تغییرات اخیر اروگوئه را بیان می‌کنیم.

توپامارو لاقابل‌بخش عمده از موفقیتش‌های خود را مدیون سازماندهی عالی خویش

را در زمینه توجه به بهداشت و سلامت کودکان برمی‌انگیزد. به‌عقیده دکتر گادبر استفاده از ماده فلوراید بدون هیچ دلیل علمی و تنها بخاطر سروصدهای اندکی که در این مورد برخاسته است، موقوف شده است.

در مورد سلامت کودکان اقداماتی صورت گرفته است تا هنگام تصمیم پزشک متخصص اطفال و یا جراح در مورد عمل کردن و یا نکردن ستون فقرات طفل در بیماری‌های خاص مربوط به فاصله بین مهره‌ها به‌کمک پزشک یشتابند.

طرق جدید معالجه امکان زنده ماندن را بالا برده است - ولی این امکانات اشکالات فراوانی بدنبال دارد که خود سبب می‌شوند معالجه بشکل مسئله‌ای قابل توجه مطرح شود.

گزارش مزبور این عقیده را که انتشار سرب موجود در بنزین اتومبیل‌ها در هوا برای سلامت بشر خطرناک است در حاله‌ای از تردید فروبرد. آزمایشات «مؤسسه تحقیقات طبی» در مورد آلودگی هوا نشان داده است که ذرات سرب رها شده از اتومبیل‌ها آلودگی بزرگ نیستند که در ریه‌ها بر جای بمانند. ولی دلایل کافی وجود دارد مبنی بر اینکه از هیچ کوششی برای کاهش میزان سرب و جلوگیری از افزایش آن نباید خودداری بشود.

«اظهارات سالانه مرکز بهداشت انگلستان»

شعبه ۲۶ که در «کولونیا» عمل می‌کرد بنا باظهار مقامات رسمی نابود شده است. در شعبه‌هایی که در مونتویدئو عمل می‌کردند ۱۹۲ نفر توپاماروئی گریخته از زندان وجود داشت و از این عده تاکنون ۱۵۹ نفر باز دستگیر شده‌اند. با هر دستگیری مقدار زیادی سلاح نیز بدست آمده است. به‌تقریب تمام تفنگ‌ها و مسلسل‌هایی که در ماه مه ۱۹۷۰ از پایگاه تعلیماتی نیروی دریایی دزدیده شده بود کشف شده است و همینطور سلاحهایی که از خارج وارد شده بود، با اینشمه تفنگ‌هایی که از مجموعه داران خصوصی اسلحه دزدیده شده است هنوز در اختیار توپامارو است. متوالی که برای کشورهای که با چنین فعالیت‌های مسلحانه‌ای دست بگریباندند اهمیت دارد، چگونگی شکست توپامارو است. به‌نظر بسیاری از صاحب‌نظران آمریکای لاتین، اروگوئه عملاً نابود شده است ولی اکنون یاران سابق آن یعنی دموکراتهای مسیحی در کشوره علیه تروریسم عمل میکنند. دیگر نیز ازجایب یعنی کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها نیز رضایت خود را از شکست توپاماروها پنهان نمی‌کنند و امیدوارند از آن بهره برداری کنند.

گروه سیاسی و علمی وابسته به توپاماروها که جنبش ۲۶ مارس نامیده می‌شد عملاً نابود شده است ولی اکنون یاران سابق آن یعنی دموکراتهای مسیحی در کشوره علیه تروریسم عمل میکنند. دیگر نیز ازجایب یعنی کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها نیز رضایت خود را از شکست توپاماروها پنهان نمی‌کنند و امیدوارند از آن بهره برداری کنند.

در آمارگیری اخیر ۵۹ درصد از مردم معتقد بوده‌اند که عمل ارتش در سرکومی توپاماروها پسندیده است و فقط ۴ درصد معتقدند که توپاماروها بخاطر عدالت اجتماعی مبارزه میکنند. حال آنکه در ماه فقط ۳۳ درصد از مردم طرفدار اعمال ارتش بودند و یکسال قبل ۵۲ درصد از مردم طرفدار توپاماروها بوده‌اند.

بر ناردشاو از دریچه چشم بر ناردشاو



ایا من آدم یاسوادی هستم؟

اغلب نمی‌توانم این حرفها را بزنم که سواد من - اگر چه هیچگونه مدرک دانشگاهی ندارم - بسی بیشتر از سواد اکثر درس‌خواندهای دانشگاهی است. پدر و مادرم از دوستداران موسیقی بودند: موسیقی دانشمندانهای که بدست هندل بر من نمایان شد و موسیقی دراماتیک موسیقیش که با گلوک و موتسارت پدید آمد. اما این دو قالب موسیقی، خودشان، به‌اتفاق یکدیگر، مجموعه‌ای از هنر فرهنگی نو به وجود می‌آوردند که ادبیات زبانبیای مرده نمیتواند دعوی آن را داشته باشد مگر در ترجمه‌های بسیار گرانمایه گیلبرت‌موری که مثل آثار نوآورانه‌ای که به زبان ما نوشته می‌شوند، هم انگلیسی و هم مال امروز هستند و این نکته را بیاد ما می‌آوردند که خود شکسپیر هم داستانها و سرگذشتهای کهن را ترجمه می‌کرده است و تغییرشکل می‌داده است و ابداع نمی‌کرده است. پدر و مادرم که با اینهمه افراد مهربان و نیکخواهی بودند، از قرار معلوم معنی محبت را نمی‌دانستند. اما این امر برای بچه‌ای که حتی پیش از اطلاع کامل از اصول دین می‌توانست آهنگسپای *Suone la tromba intrepida* و بیشتر از حدی که لازمه *A te O Caras* را بخواند و بیشتر از حدی که لازمه سالتی باشد، در این آهنگها قدرت احساس و شهبواری پیدا کند، هیچ اهمیتی نداشت.

و رشتۀ این تعلیم و تربیت هرگز گسسته نشد. بیگمان وجود امتحان بهتر از این است که امتحان هیچ وجود نداشته باشد... هرکسی که قدم به قدم از ارسطو تا لوکرس - از افلاطون و سقراط تا پلوتن - از توسیدید و سنیریر تا رابرت اوون - از سن‌توماذاکن تا «هوس» و لوتر - از اراسم تا ولتر - به‌تحصیل پرداخته باشد حد اقل می‌داند که تاکنون چه کاری صورت گرفته است و می‌تواند به‌کسانی که بتوانند این کارها را از تو صورت بدهند، دیلم بدهند. اما اگر تجربه‌های زندگی نباشد، هیچکس نمی‌تواند بگوید که تعلیم و تربیتی دیده است. اگر یگانه توشۀ انسان درجه‌های دانشگاهی باشد (اگرچه این درجه‌ها اندوده به‌رنگ زبانبیای مرده و چند جمله جبر باشد) یاسوادترین دارندگان دانشنامه‌ها هم احق و نادانی بیش نمی‌توانند بود.

فرق اساسی تحصیل و تجربه را نمی‌توان با نمره‌های امتحان اندازه گرفت. و من برمیاین ایمان به این تفاوت، نخوت این دعوی را دارم که یکی از یاسوادترین آدم‌های دنیا هستم و گاه نگاه - بی‌آنکه خواسته باشم به‌کسانی که استعداد واقعی دارند اهانت بکنم - نودونج درصد شخصیتبای سرشناس دانشگاهی را در ردیف کودکان و احق‌ها قرار داده‌ام...

چند جمله از بر ناردشاو

● کاری را که نمی‌خواهی دیگران باتو بکنند با آنان مکن. شاید ذوق و علاقه ایشان با ذوق و علاقه شما یکی نباشد.

● بوروکراسی از کارمندان دولت - اریستوکراسی از پشاه - دموکراسی از پت‌پرستها تشکیل می‌شود...

● آزادی یعنی مسؤلیت... و بهمین سبب است که بیشتر مردم از آزادی می‌ترسند.

● وقتی که انسان می‌خواهد ببری را بکشد، اسم این‌کار را ورزش می‌گذارد اما اگر ببر درصدد کشتن او باشد، اسم این کار را درندگی می‌گذارد. تفاوت بین جنایت و عدالت بیشتر از این نیست.

● اگر مرد بزرگی می‌توانست حرفهای خودش را به همتوش تقسیم بکند، به‌دار اوخته می‌شد.

● دانشمند موجود تنبلی است که وقتش را به مطالعه می‌گذراند. از دانش ساختگی او پرهیزید که بدتر از نادانی است.



کاسکت کارگران معدن برسر و آرده‌بست



برنارد شاو در حین نهرین یکی از نمایشنامه‌هایش

و من در سایه این توشه است که توالسم در دنیای ادب زنده بمانم. و گرنه، در آنجا، از گرسنگی می‌مردم. وقتی که ویلیام آرتچر وظیفه «انتقاد هنری» را که به‌عهده او گذاشته شده بود امامی‌توانست از آن‌صرف‌نظر بکند و از این گذشته خودش را در آن زمینه غیرصالح می‌دید، به‌عهده من گذاشت مثل شهاب‌ناب به راه افتادم. مقاله‌های هنرگی من که یکی پس از دیگری درباره همه هنرهای زیبا نوشته شده است، هنوز هم که شصت سال از آن زمان گذشته است، با لذت خوانده می‌شود... هر چیزی که نمایشگاهها و تئاترهای لندن ممکن بودعرضه بدارند، در منتهای آزادی در دسترس من بود و این امر - از روزی که در دنیای داستان‌نویسی گرفتار انکاروامتناع قاطبه مردم شدم، مدت دهسال دوام داشت. داستانهای من هرچه نیکوتر می‌شد، در نظر خوانندگان حرفه‌ای که در خدمت ناشرین هستند، ناپسندتر می‌افتاد. اما به عنوان منتقد به‌نحوی مقاومت‌ناپذیر، اسم و رسمی برای خود فراهم آوردم، در صورتی که جوانان ما - جوانانی که در آن دوره، تازه در عرصه ادبیات دست به‌کار می‌شدند و سواد کتابی خوبی داشتند اما در آن محافل بریتانیایی پرورش یافته بودند که از حس هنری بی‌بهره است - نمی‌توانستند شهرتی بدست بیاورند.

آن سالها که به‌عنوان منتقد قلم می‌زدم، پرورش مغزی مرا بسط و توسعه داد زیرا که مجبور بودم‌دوربهای بسیار بخته و سنجیده‌ای بکنم و در میان استعدادهای درخشان، هنر‌نمایشهای آمیخته به «تکنیک» شخصیت‌های سرشناس و آلامدی که نام و آوازه‌شان - اگر زودتر از میان نرود - به روز مرگ از میان می‌رود - و بنوعی که گذشته از یک عصر به ابدیت تعلق دارد - فرقی و تفاوتی نشان بدهم. آوای نوحاستگانی را شنیدم که تازه از زیر وصایت استادشان بیرون آمده بودند و چنین می‌نمود که آینده سرشار از نویدی دارند اما چون از ارزش تعالیم مکتبیه خیری نداشتند، بمحض آنکه از قید وصایت آزاد می‌شدند، گرفتار حماقت و ابتذال می‌شدند. یک نفر منتقد منحصراً از طریق این تجربه‌ها می‌تواند یاد بگیرد که تجزیه و تحلیل را باجیره‌دستی صورت بدهد و از این طریق می‌تواند بی‌ببرد که اگر از تجزیه و تحلیل عاجز باشد بسپولت گول می‌خورد.

و من که اکنون پای به نودونمین سال زندگی‌خود گذاشته‌ام، هنوز هم یاد می‌گیرم... درباره زبان و ریاضیات باید بگویم که من چندان صلاحیت شایسته توجی ندارم. زبان فرانسه را، به

همان سهولتی می‌خوانم که می‌توانم زبان انگلیسی را بخوانم. در ایتالیا یا اسپانیا می‌توانم، از طریق مرور روزنامه‌های محل از اخبار دنیا اطلاع پیدا کنم... و آن‌قدر زبان آلمانی می‌دانم که بتوانم از مضمون و مفاد بیشتر نامه‌هایی که به این زبان به دستم می‌رسد، سر دریاورم. در مقام مکالمه زبان‌شناس یاس‌آوری هستم. ودر موضوع ریاضیات باید بگویم که اطلاع من از حساب (که امروز پاک‌خل‌بذیر است) بیشتر از یک نفر صدوقدار نیست. اما در زمینه ریاضیات محض باید بگویم که برای درک و تصور موضوع کوشش می‌کنم؛ و سوادم در این زمینه در حکم هیچ است. من از نظر فنی هم هیچ هستم. یا اینهمه، در زمان پیشین، به مقیاس آن روزها، عنقا بودم.

با وجود همه آن چیزهایی که از کتابهای سر-شناس و نقاشیهای شایسته تحسین و موسیقی گرانمایه یاد گرفتم، اگر در دهسالگی خیابان پدری و مادری خودم را که نمی‌از آن به سوی مزرعه بی‌جده‌ای‌نگاه می‌کرد و این مزرعه هم بزودی در پشت نخته‌ای پوشیده از اعلان پنهان شد - رها نمی‌کردم و به آن خانه‌روستایی تورکا - خانه کوچکی در بالای تپه دالکی - که از جزیره دالکی تا دفاعه هوو و از لنگرگاه کیلینی تا دماغه بری به سوی لنگرگاه دولین می‌نگرد - و آن ساحت پهناور دریا و آسمان را که هر دم به رنگی در می‌آید، در برابر خود دارد - برده نمی‌شدم، هر آینه سوادای که دارم، از این هم کمتر می‌بود.

هرگز توجی به خوشبختی نداشته‌ام. مثل اینشتین، خوشبخت نیستم و آرزو ندارم خوشبخت باشم؛ نه وقت آن را دارم که در اندیشه اینگونه چیزها باشم و نه به این‌گونه اشفاها که به قیمت یک حقه ترپاک یا یک گیلاس ویسکی فراهم می‌آید، علاقه‌ای دارم اگر چه در رؤیایهای خود دو سه بار اشفاهایی دیده‌ام که حقیقتاً برتر از این اشفاها بوده است... با اینهمه، در دوره کودکی خود سعادت آمیخته به خلسه‌ای دیدم و آن زمانی بود که مادرم خیر داد که می‌خواهیم به دالکی برویم و آنجا زندگی بکنیم... و آنجا، هینکه چشمهایم را باز می‌کردم برده‌ها و منظره‌هایی می‌دیدم که هیچ نقاشی نمی‌توانست برای من بنگارد... نمی‌توانستم باور کنم که چنین آسمانی‌هایی در گوشه دیگری از دنیا وجود داشته باشد تا اینکه روزی از روزها این جمله را در شکسپیر خواندم: «این گنبد سرشار از عظمت که به رنگ زربین آتش در آمده است.» و از خوشبختی پرسیدم که اگر این منظره

را از پنجره‌های کلبه روستائی تورکا ندیده باشد، کجا ممکن است دیده باشد... و شادمانی آن لحظه، در سرتاسر عمر، شادمانی من شد... اگر من حاکم مستبدی بودم که قدرت کامله داشتم، شروط زندگی طبیعی را چنان تقسیم و توزیع می‌کردم که اتباع من، برای تحمل زندگی، دیگر احتیاجی به مواد مخدر، عرق، قرص مقوی، توتون، ماهی، گوشت قصاب و شکار نداشته باشند... سعی می‌کردم خرید و فروش این اجناس را ممنوع کنم. و در مقابل پرگوییها درباره آزادی رژیم غذایی و فریادهای جون [انگلستان مست اما آزاد بهتر از انگلستانی است که مشروب نمی‌خورد اما برده است] کاملاً خوشمرد بمانم.

اما من در آرزوی آن نیستم که دل تزار بریتانیای بزرگ را به عهده داشته باشم و میل ندارم لینچ‌بکنم... مرا بحق چندان اهل تقوی و فضیلت می‌دانند که نمی‌توانم بر ملتی حکومت کنم که بسیار فقیر است و نمی‌تواند در آن واحد بار دوگانه فضیلت و فقر را به گرده بگیرد. یک گردن‌کلفت ویسکی‌شناس و سیگار برگ‌شناس و اسپشناس و پر از نیرو و همت، و ساده‌وکاری از شعور و فراست، بسی بیشتر از آن حدی که من بتوانم امید داشته باشم، می‌تواند محبوب مردم باشد... چنین کسی انقلابات خوینی به راه نمی‌اندازد، انقلابی که ممکن بود به سر من بیاید... اما اگر به علل طبیعی می‌مردم، مرگ من عکس‌العملی به بار می‌آورد که عکس‌العملی که مرگ کرومول به راه انداخت، درمقابل آن بیعنی می‌بود...

«پایان»





تماشای نوجوانان



«برای بزرگداشت بچه‌ها که بداند در دنیایی که ما بزرگترها به آن پنجه انداخته‌ایم سهمی بزرگ دارند.»

روزی سخن به همه کسانی است که به دیدن نقاشی‌ها آمده‌اند: چه آنها که با ارسال نسخه‌ای از کارهایشان در این نمایشگاه شرکت کرده‌اند و چه آن‌هایی که از کسانی که برای ارضای حس کنجکاوی و شاید هم تصادفاً قدم به این محل نهاده‌اند. بیش از ۵ ماه در صدد جمع‌آوری کارهای نقاشی کودکان و نوجوانان بودیم که از مجموعه آنها نمایشگاهی را برپا کنیم که در عین حال که، نمایشگاهی باشد از کارهای بچه‌ها، شاید که ما بزرگترها را لحظه‌ای به روزهایی که گذشت ببرد. بیش از ۸۵۰ تابلو از دوستان

۴-۱۶ ساله بدستمان رسید که از میان آنها ۲۳۵ تابلو در نمایشگاه گنجینه شده است. در انتخاب تابلوها کوشیدیم تا آنهایی را برگزینیم که هرچه بیشتر با زمینه تفکر بچه‌ها هماهنگی داشته باشد. در واقع از انتخاب تابلوهایی که عمداً متأثر از آثار یا ایده بزرگترها بود دوری جستیم. در ضمن برای آنکه این نکته را به بچه‌ها یاد آور شویم که ما بیش از هر چیز به اصالت تفکر خود آنها ارج می‌نویسیم از تابلوها آنچه را برگزیدیم که هر چه بیشتر ساده و بی‌پیرایه نقاشی شده بود.

امید است این نمایشگاه با تمام خرده‌هایی که میتوان به آن گرفت به کودکان و نوجوانان برای آشنایی با کارهای یکدیگر کمک کند و در عین حال مشوق نقاشان کوچک برای خلق کارهایی با ارجح‌تر باشد.

بالاخره نمایشگاه نقاشی مجله تماشا برای کودکان و نوجوانان در ملاحظه میکنید.



بررسی و نقدی درباره نمایشگاه نقاشی تماشا برای کودکان و نوجوانان

بیشتر از ۷ سال بنظر نرسیده، آمده بود جلوی يك تابلو خیره به آن نگاه میکرد. گاه تکانی می‌خورد که آنهم از سر توجیه بود، پیراهن زرد با گل‌های قرمز به تن داشت. موهایی کوتاه، چشمانی سیاه با مردمکی درشت داشت. توجهم را با آن لباس خوشرنگی از لحظه‌ای که پا به نمایشگاه گذاشته بود، جلب کرده بود. آمدم کنارش، نیم‌رخش را میدیدم، چیزی کم داشت. یعنی مثل همه متفکران تماشاگر گالری‌ها نبود، قیافه‌اش جدی بود اما با صداقت نگاه میکرد. به تابلویی که خیره شده بود، نگاه کردم، يك خورشید زرد رنگ روی زمینه آبی آسمان میدرخشید. سعی کردم که متوجه کنجکاوی‌اش نشود، تند، و من توانستم خیلی راحت اولین سؤال را مطرح کنم. سؤال می‌بایست چیزی باشد از تابلو و شخصیت دختر که گمان کنم حدس می‌زد، پرسیدم: - خورشید قشنگ است نه؟ نگاهش بین کرد و گفت: - خیلی قشنگ است. - تو رنگ زرد را دوست داری؟ - آره. - چرا؟ - خوب، چون رنگ خورشید است؟ دیگر سؤالی در مورد خورشید و رنگ زرد نمی‌توانستم بکنم چون حتماً در محدوده يك جواب دایره‌وار گیر می‌کردم. پرسیدم: - چند سال داری؟ گفت: - شش‌ساله‌ام، کلاس اولم. گفتیم: نقاشی میکنی؟

گفت: - آره. و بعد اشاره‌ای به همان تابلو کرد و گفت این نقاشی را من کشیدم. از اینکه با یکی از نقاشان کوچک این نمایشگاه روپرو میشدم خیلی خوشحال بودم. درست است که جای هیچ‌گونه از مسائل اتلکتوتلی نبود، اما میشد خیلی حرف زد، سؤال کرد و جواب شنید. نمی‌خواهم اسم این نقاش کوچک را به برم چرا قصدم از ابتدا انتخاب و گزینش بهترین نبود، ما با عنوان کردن این نمایشگاه فقط خواسته‌ایم در این شهر بزرگ جایی را برای چند روز به بچه‌ها اختصاص بدهیم که بیایند نقاشی‌های خودشان و دیگران را ببینند و بدانند که چگونه به افکارشان توجه می‌کنیم و براین پهنوانه این تابلوها با ارزش است.

از آن نقاش کوچولو می‌گفتم، در حد خودش هر گوشه‌ای از تابلوش را به بهترین صورت و منطقی‌ترین آن توجه میکرد. رنگها را می‌شناخت، اما حرفی از خطوط نمی‌زد. خواستم به این موضوع توجهش بدهم که دیدم با گیجی نگاهم می‌کند، و حتی



تجربه‌های آزاد

با این شماره، سه هفته از گشایش بخش جدید «تجربه‌های آزاد» در هفته‌نامه‌ها میگذرد که خوشبختانه مورد توجه و استقبال خوانندگان باذوق تماشا قرار گرفته که از طرفی با ارسال مطالبی برای چاپ در این بخش و از طرفی دیگر با ارسال و تلفن‌های تأیید و تسلیح‌کننده خود را مورد لطف و محبت قرار داده‌اند و امید است که از همه سانسور کنیم.

شماره‌های بعدی از این بخش که سه هفته در آستانه است و دست و همکارمان علی مراد فدایی است که قبلاً نیز اناری از ایشان را در مجله «خواننده‌اید» به همین سبک و روانی که در اینجا میخوانید.

در میداگاهی ده جلو ارباب را گرفته بود و گفته بود:
 - منم میخام جویون بشم!
 ارباب ابروانش بالا رفته بود و از خمی که در لحنش بود یکه خورده بود و دندان قروچه کرده بود.
 - حالا چی میکنی؟
 - سر جالیزم، حیوانهارو میبام!
 ارباب به مباشرش نگاه کره بود و گفته بود:

- پدر این تخم‌سنگ کیه؟
 مباشر از کدخدا پرسیده بود و او میل کرده بود که بگوید «پسر کیه» ولی کدخدا گفته بود:
 - قربانت گردم، بی‌پدره!
 و با رنگ زرد و لکت، این حرف را زده بود، ارباب تازیانه‌اش را به چکمه‌اش که گلی شده بود زده بود و پشت به او کرده بود و او بازم بطرف ارباب دویده بود.

- من میخام جویون بشم!
 ارباب فریاد زده بود: این حرامزاده کیه دینگه؟! دیوونه‌اس؟!
 مباشر و کدخدا هر دو رنگشان پریده بود، مباشر پشت بخه‌اش را گرفته بود و غریبه بود:
 - مگه از جوت سیر شدی؟
 و برتش کرده بود وسط گل میدان و او برخاسته بود و جلوی پایش تف افداخته بود و یاد «امام حسن»

شغال در جالیزار

از: پرویز حضرتی - گرگان



تجربه‌های آزاد

نور بقیر یاباش بیاره، اونم حریش نسشد. خیالش گیسم را توی آسیاب کنار نهر سفید کرده‌ام. حالا اومده اینجا، یعنی آوردنش اینجا و دمر خوابیده و غصه میخوره و قلب من بی‌رزرو می‌جزونه، به‌اش میگم، حالا چه‌جوری توی ده سر بلند میکنی؟ اون صریکه گردن کلفت قرصاق به‌ات گفت «لیاقت تو هون سنگ پرودن و شغال ترسوندله، کاری دینگه ازت برنیمه! این گور بگور شده فاسم اینهارو برام گفت، معلوم بود که میگه، تورو چه به گوسفند چروندن و نی‌لیک زند؟ مگه اون دوتا ولنگ و ووژها که معلوم نیس پدرشون کیسه، مادرشون کیسه میذارن بکارت برسی، مگه میذارن بزندگیت برسی؟ پرو باهاشون توی رودخونه آب‌تانی کن، بعدم یا مثلش مرده بیفت اینجا و بگو نه، من مریضم، نمیدونم چه‌جوری میتونی زلی یباری خونه؟ من کن نه‌ام! اگه چل دختر کسور و کویل هم داشته باشم یکیش رو بتو نمیدم چش برسه به بنده‌علی، اون دینگه کی حاضر میشه دختر بلون مقبولیو بتو بده!

و در این مدت اجاق را گیرانده بود. صورت دختر بنده‌علی آمد تو ذهنش و رفت، مادرش نمیگذاشت، از گریه‌اش دلش ریش میشد، از وقتی پدرش مرده بود دلش نمی‌آمد مادرش ناراحت بشود. یاد پدرش افتاد و چیش و یکدفعه بنظرش رسید که پدرش بغل در اتاق نسته‌و چیق میکشد و مثل همیشه زانوانش را گرفته زیر بغلش و به کوچهای که از جلو خانه میگذشت خیره شده و حتی صدای فوت کردن به چیش را شنید و بعد صدای سرفه‌های ریز و آرامش راه، چشمپاش را بست، اشک زیر بلکش جمع شده بود و از کنار بینی‌اش داشت نشت می‌کرد و آلتیا را بخارش می‌انداخت. سرفه‌های آرام و شمرده پدرش گوشش کرد و یکدفعه صدای زنگدار و دورگه‌اش را شنید که به کدخدا می‌گفت:

- خاك حرمت داره مرد! من اگه توش بیل میزنم و عرق می‌ریزم، بخاطر حرمتی است که به‌اش میدارم و گرنه از «اولدرم و پولدورم» کسی که واهمه ندارم، تخم و گاو و کار از منه، آب و زمین از اون، سه‌تا من میرم دوتا اون، اگر غیر از این کم حرمت خاکرو نگه‌داشته‌ام، به‌مرد یایی بی‌غیرت باشه، اگه جز این باشه.

کدخدا رفته بود و مباشر آمده بود و او هم همین چیزها را شنیده بودو فردا پدرش مرده بود. طاق‌باز افتاده بود و از ذهنش خون بیرون زده و دلمه شده بود و نگاه چشم‌های‌بازش حیرت‌زده بود. سرش را گرداند و صورتش را در بالشی فرو برد. دلش میخواست فریاد بزند، از همان جا گفت:

- دینگه نگو!
 از صدای خودش که بم و خفه شده بود تعجب کرد، مادرش گفت:
 - چرا نگم، دلم خونه، نمیدونم چی تو جلدت رفته که آروم نداری!
 غلت زد و رو به مادرش شد، یاد دختر بنده‌علی افتاد و ابروهای پاچه‌بزیش که در وسط بهم گره خورده بود و لب‌های خون گرفته‌اش که وقتی می‌خندید چاله میافتاد توش و او چندبار خواسته بود بیوسدش ولی دختر نگذاشته بود و فرار کرده بود، حالا میدید هیچ میلی بداشتن دختر بنده‌علی ندارد. سعی کرد بخندد، حرفش مادرش را برید:

- چیزیم نیس نه! اصلا چیزیم نیس، دارم فکر میکنم، تو هم بیخود دلواپسی!
 مادر به شعله‌ای که اول کوتاه و بعد بلند از لای هیزمها زبانه کشید نگاه کرد و او بدنیال نگاه مادرش بود. وقتی شعله به کف دیزی سیاه سنگی میخورد پخش میشد و تمام کف دیزی را آیرتنگ میکرد و در لبه، بریده و دندان‌دار میشد.

- به‌ات که گفتم، اصلا چیزیم نیس. مادر با صدای بلند زد زیر گریه و تند صورتش را توی دامنش پنهان کرد. او فهمید که مادرش میترسد و شاید دچار دلشوره‌ای که بعد از دیدن نفس شوهرش اغلب به سرافش می‌آمد شده، چشمپاش را بست و فکرش

را داد به جالیزار و یوته‌های چنبر زده خریزه و هندوانه و باغهای اطراف جالیزار، پشت دستش را چسباند به پیشانی و زل زده به تیره‌های سقف و حصیری که روی تیرها بین بود، اطراف چشمش می‌پرید و سرش سنگین بود. گفت:

- آخه واسه چی گریه میکنی؟
 مادرش داشت میگفت: تو به چه فکر میکنی؟ که دو مرتبه فکرتش رفت به جالیزار که بسوی خریزه رسیده معطرش کرده بود. دلش میخواست مادرش عوض تمام چیزهایی که می‌گفت، بلند میشد و میرفت و برایش يك خریزه می‌آورد و او با مشت میتراکانش و قاج‌های ناموزنش را گاز می‌زد و طعمش را توی دهن مزه مزه میکرد و حرارت آفتاب را که در روزهای ی‌ابر درش نسته بود از لابلای میان‌بر شیرینش میمکید، به مادرش گفت:

- باین، که تو روز چندتر سنگ می‌پروم، این شغالها! این‌زنده‌ها، چه تخم یاشی، چه می‌واشه برسه! مادر گفت: پس دروغ نگو، به‌چی فکر می‌کنی؟ آهسته گفت: آخه دوست ندارم نه! بیل‌زنیرو دوست ندارم!

و روی آرنجش بلند شد و از پنجره آسمان پر ابر را تگریست و بعد که تاب یابورد ازبشت خوابید و آه کشید:

- تو بیخودی به این قاسم و احمد بیله‌کرده‌ای، اونها کمکم هستن، ناخوشی من تقصیر اونا نیس.
 - چرا نه، تقصیر اوتاسی، اون دوتا حرف مفت‌زن بودن که تورو بردن به رودخونه!
 - گلی بودم نه، برات گفتن، گفتم اونطوری بیام مردم مسخره‌ام میکنند.
 - گه میخورن!

چشمپاش را بست و حرف را به بیراهه برد.
 - من یه‌وقتی دلم میخاس سنگ بندازم و شغالهارو فراری بدم، برنده‌هارو که از لای خاك تخم تازه بر میدارن! حالا دینگه اصلا نمی‌خواد.
 فهمید که مادرش غصه‌اش را متوجه شده، فهمید که بیرون، برای اینکه نمیتواند غصه او را پاک کند کلافه است.

یکدفعه مغزش تیسر کشید و ذهنش تاریک شد، انگاری کسی او را به زور بطویله می‌برد، انگاری صدای آهسته و زیر کدخدا را می‌شنید که آرام پدرش را میخواند.
 - من غلوم... من غلوم... من غلوم... من غلوم...
 و سیاهی را دید که در رختخواب نشتت و بهمان آرامی گفت:

- چه؟
 و بلند شد، عیاشی را بدوش کشید و یکنار در رفت و او همانطور تکران هیکل میبم پدر بود که سیاهی اتاق را خطاطی کرده بود، یکدفعه ناله پدر او را از جا براند، سیاهی اتاق يك دست و تپس از خطوط اندام پدر شده بود. بشتاب خود را به مادرش رساند و صدا کرد.
 - نه... نه... نه...

هر دو باتفاق به حیاط رفتند، از درون طویله‌صدای چند مرد شنیده میشد که سعی میکردند آرام صحبت کنند مادرش لرزید و گفت: برگردیم، برگردیم...
 و او برنگشته بود و با بطویله گذاشته بود و زیر نور فانوس پدرش را دیده بود که به چرخ بسته شده بود و چرخ می‌چرخید و غز و غز صدا می‌کرد و انعکاس پدرش هوای طویله را سنگین کرده بود و صدای ارباب این هوا را به موج انداخت و نور فانوس که تکان خورد. سر پدرش را دید که از روی چرخ عقب افتاده.

- من میدونم این کار خوبی نیس، تبت هم مال همینه، تب نوبه‌ات، از صب تا شب مگه میشه که سنگ برودن. ارباب نیایی توقع این کار رو همیشه از تو داشته باشه.

- تا وقتی نگفته بود لیاقت بیش از این‌رو نداری من می‌بروندم، خوشم هم می‌اومد، کیف میکردم وقتی میدیدم به شغال موزی مثل سنگ ترسو با فرار می‌ذاره!



حکایت راوی‌های نابالغ

به روایت

علی مراد فدایی نیا

۱- راویه تکوقت آمد نشست بغل دست آن قهوه‌بی که داشت ترک بر میداشت کنار صندلی‌ها و نگاه کرد، دید آسمان نارنگ شده و بهار زمستانی‌ست و کنار جاده‌ی آرام باران می‌بارد، و این جا که نسته گرم است و خوب، و دید از راویه يك انتظارهایی دارد که مثل این بچه‌های تازه سال عاشق دلتی می‌خواهد نامه بنویسد از عاشقی کردن‌هاش و بعد آخر نامه را با لب‌های سرخ کند و چند قطره‌ی اشک برفه‌ی راه، و يك چیزی را که معمولی بود گرفتار حال و هوای ابرهای بالای کند. بعد يك نگاه داشت برای نوشیدن قهوه‌ی سفارش شده و يك نگاه دیگر داشت برای جوانی که ان طرف داشت مثل يك عاشق تازه‌کار نگاه میکرد و می‌خواست با نگاه يك چیزهایی بگوید از نتوت به راه رفتن زیر باران، که این راوی‌های قدیمی خوش داشت اگر نگاه می‌کند افلا بروخ بگویند توی نگاهش، ولی برگشت، دید نوشیدنی را نوشیده، و این قهوه‌بی کنار، پوست گردوی کهنه را پایش می‌آورد و جیش آمد که از این‌جا دل بکند، فرود آن‌جا که باران می‌آید خیس نشود، نگاه کرد (سومین نگاه) دید جوان می‌خواهد با نگاه حرف بزند و مثل جوانهای عاشق نتوت کند، خنده‌ی داشت بر از بدبوختگی و ماندگی که می‌زند زیر حبه‌های داستانی‌ی عرب و بوی شط که از کنار می‌آید روزهای عید میان بلم، افتاد روی دست غربت، و هوای غرب افتاد میان موهاش، که تشبه قدیمی دم اسب داشت، پهلوی گونه‌هایش، عصر بود ولی.

۲- عصر بود که راویه دل داده بود به جوان که آن طرف نسته بود و با نگاه عاشق می‌شد بی‌خبر. و نتوت میکرد برای راه رفتن در باران بهار که زمستان بود و ندیده بود که جهان این پهلوی صدای رعد نواپیده، و این جاده‌ی کوچ‌ها بیخ و خفته‌اش را با بوی خاک سوخت راه نجات نیافتگان و گناهکاران کرده، تکوقت بی‌خبر، رفت روی ریم‌های غربت کنار شط روزهای عید، دلتی سوخت برای بر حوصله‌ها، دلتی سوخت برای آنها که هر شب خوابی بد می‌بینند و می‌گویند کاپوس و آنها که باید هر شب قرص بخورند تا بخوابند، یا صبح مثل بیچاره‌ها عزای رفتن و امضا کردن دفتر اداره را دارند، دید کدام نگاه! خیلی راه رفته، یا وراجی، مثل غریبه‌ی که نباید توی شهری اینطور بند شود.

۳- عصر بود، راویه دید راویه بد کلک می‌زند که می‌خواهد این عاشقی را تحمل کند، به‌جوان نگاه کرد گفت راویه اینسه نگاه کردت می‌ارزد پول قهوه‌ها را بدهی که مهربان نگاهت کردم و دید معامله‌اشی اقتضاج بسیار آورده، و این سازگار نیست، با روحیه‌اش تا این باران عصر را طلب کند، برخاست، مثل يك آدم که قهوه بنوشد و معمولی بریزد، آمد، باران شاید ابری بود روی گسپه‌اش، که تکان می‌خورد روی مسابته‌های ورودی و دلبرهای شاگرد مدرسه‌ای. سه بار (از میان اعتراض‌های راویه بی‌جی شده) از عصر، کنار جوان از خیابان، به‌کوچه آمد، دست جوان گرفت دستش را و یکجور عاشقی معمولی اتفاق افتاد که شما دیده‌اید در روزنامه‌ها یا شنیده‌اید در فلانجا که این گوشه را راویه جی ندید، اما يك چیزی را یادآوری می‌کرد از عصر، که زبلی به عصرهای جهان داشت، روی باغچه‌های شهرداری، و نگاه ناشناس از جوف‌های شرف سرشار در خانه منتظر بود، و راویه سن قانونی نداشت، و راه رفتن با راویه (طبق قانون یکسب تمام) شب ماه لاف‌زندان داشت، وقتی که هنوز پیر نبود، وقتی که

کله قاسم را از کنار دو دید که خنده‌ی همیشگی در صورتش رها بود. فکر کرد «چرخ‌رو تعمیر کرده‌ان!» حس کرد سرش دارد پایین می‌افتد، دارد از گردنش جدا می‌شود، انگار که خود او را بچرخ بسته بودند. من نمیتولم حالت کنم نه، تو نمیتولی لذت‌ش را بپیمی! تو نمیتولی بپیمی، هرچه هم بگم نمی‌پیمی! مادر به اجاق که شعله‌اش نسته بود فوت کرد، اجاق گر گرفته، شعله آتنش با دود خاکستری رنگتکاحاطه شد و از کنار دیزی خودش را کشید بالا و لرزید. مادر همان طور که توی اجاق را بینگریست یکبو گفت:

- به لولو بذار، به پهلوشد و خندید. خوشحال شد که خلق مادرش سر جا آمده، گفت:
- مگه شغالها میترسن؟
مادرش هم خندید و گفت-آره... دینگه نمیترسن! و پرسید - چرا نمیترسن؟
گفت: واسه اینکه تکون نمیخورن! اونها عادت دارن به شون!
مادر گفت: نمیشه تکون بخورن!
و در دیزی را برداشت، بخار صورتش را گرفت، داشت می‌چسبید.
او گفت: نه!

و کامل نگفته بود که دو چرخ گاری که ته طویله افتاده بود و از وقتی پدرش مرده بود همانطور بی مصرف مانده بود ذهنش را اشغال کرد و چرخها شروع کردند به چرخیدن! «نمیشه!» و نسته، قاسم کله‌اش را از کنار در نزد، حس کرد تب ندارد و پاهایش میتواند تکان بخورد و دستپایش میتواند سنگ برتاب کند، دلگیری‌اش از حرف ارباب از وجودش رفته بود و حالا خود ارباب بود که آزارش میداد «نمیشه تکون بخوره!» و خودش را تکان داد، مادرش پرسید:

- چه؟
گفت - هیچی!
و بطرف در رفت «قاسم واحمد چرخ‌رو تعمیر کردن؟ چرخ میخوره؟»

کنار در که رسید ته حیاط ارباب را دید که با میانشراش ایستاده و همان تنتنگ دولول که پلدر هم حتماً دیده بود، دید که روی دست ارباب تکیه داده بسته‌اش، قاسم با خنده‌ای که همیشه در صورتش رها بود آنطرفتر ایستاده بود.

صدای «گامبه تنتنگ را که گوشش شنید مغزش هنوز تحلیل نداده بود که احساس کرد چیزی چرخان توی سینه‌اش فرو میرود و سینه‌اش را میسوزاند و صدای جیغ مادرش را شنید و دمر شدن دیزی را بروی آتش و صدای «جیروبیجرو هیزمها که آبگوش کورشان میکرد و ارباب را دید که توی کوچه ده شلنگ می‌اندازد و انگار که میرقصد و صدای غژ و غژ چرخ را شنید که سبک و تنها می‌چرخید و صورت قاسم را دید که بصورت دو لب خندان و گشوده برای تمسخر بزرگ شده بود و همینطور که پس میرفت و استخوانهای پایش در مفاصل می‌شکست و تکی خشک بر میداشت حس کرد که از پشت درون فضای وحشتناک و داغی رها شده و مدام انتظار کشنده متلاشی شدن منجبه سرش را میکشید. یلکهایش که روی هم افتاد، پشت آن انبوه سیاهی را دید که با همیشه بدون مردمکش حمله برد.

«پایان»

آورد، یعنی موئت.

۴- عصر که می‌آمد بنشیند، دید یکطرف آن طرف نسته که يك لیخد بدبوخته دارد، و پول دارد و حتماً خوب می‌دهد، و با زبان نگاه، از رفتن نه زیر باران و نه بهار، رفتن توی رختخواب حرف می‌زند که راویه تاگزیر بود بدبزدل و برود یکسب از دنیا را بگذراند، یا چیزی بدنام که بدترین چیزهای عالم را برای يك موجود می-

۵- صبح که وسیله‌ی مامور جوان را آوردند، راویه به دروخ تکفت که دیشب را کجا گذرانده، راویه روایت کرد به او تجاوز شده، و برادر، و برادر غیرت و خون‌فامی کرد، و مامور گفت که اینکار را قانون می‌کند، و توی بیجهای راه‌رو، و بوی بد بد، توی يك اتاق کوچک پراز بدن‌های به بعدا می، چهل، راویه دید که جوان بند گرفتار آمده. راویه نمی‌دانست تجاوزی شده یا نه، که او به جوان تجاوز کرده که بیچاره نسته بود، می‌خواست عاشق باشد و بعد بی‌خبر، توی هرچه کاشفکاری، شوهر شده با يك سن صغیر، روی يك شب پر از ترس، که برای هر دختر یکبار در جهان پیش می‌آید، و شکلهای بدش توی این سرزمین، مشخص است و کهنه اتفاق می‌افتد، راویه نمی‌دانست بیچاره گرفتار استننا شده از يك تصادف، و هرچه مامور می‌گفت یکبو، از آنچه رفته برتو، هندی چیزهایی را می‌گفت که برادر مجبورش کرده بود صبح دیروز بگوید، و می‌دانست جوان عاشق که نه، حالا دارد قانون می‌خواند تا جطور از تخصصی يك شب در بیاید و آبروی از دست رفتن‌اش را لکه‌لکه کند، تا که راویه دارد، و هرچه فکر کرد چکار کند، نخواست، و بعد پزشکی قانونی گواهی کرده بود بکرات این حادثه اتفاق افتاده، و بیچاره جوانک که زبان نگاهش را کم کرده بود به خاطر قانونی نبودن عمر راویه، به جان راویه، افتاده بود توی زحمت، بی‌خبر، یکسب فقط.

۶- عصر که می‌آمد بنشیند، دید یکطرف آن طرف نسته که يك لیخد بدبوخته دارد، و پول دارد و حتماً خوب می‌دهد، و با زبان نگاه، از رفتن نه زیر باران و نه بهار، رفتن توی رختخواب حرف می‌زند که راویه تاگزیر بود بدبزدل و برود یکسب از دنیا را بگذراند، یا چیزی بدنام که بدترین چیزهای عالم را برای يك موجود می-



سخنی کوتاه درباره تغییرات برنامه شبکه

همزمان با روز عید فطر و پایان ماه مبارک رمضان، فصل جدیدی در برنامه‌های تلویزیون آغاز میشود و از برنامه اول (شبکه سراسری) و برنامه دوم، برنامه‌های تازه در روالی متفاوت تقدیم تماشاگران میگردد. برنامه شبکه پس از مطالعات بسیار براساس چندین سال تجربه بر این پایه پی‌ریزی شده که همواره ارتباطی منطقی با تماشاگرداشته باشد یعنی نه دنباله‌رو او باشد و نه راهی جدا بگزیند.

هدف این نیست که آسان پسندی را رواج دهد و یا در خط مشی جداگانه از افکار و روحیات و خواسته‌های مردم قدم بردارد. بلکه باید ضمن ارتباط با مردم پیامهای خود را ارائه دهد، پیامی که از هدف واقعی سازمان یعنی اشاعه فرهنگ ملی و حفظ سنن و آداب ایران سرچشمه گرفته است.

مسئله مهم تماشاگر برنامه شبکه است که عده کثیری از مردم را چه در تهران و چه در شهرستانها دربر می‌گیرد. پس باید برنامه‌ها چنان تنظیم شود که اگر هم نظر همه را تامین نمیکند حداقل هر قسمتی از آن گروهی از مردم را راضی کند و از بی‌تفاوتی تماشاگر پدیدور باشد. از این رو در ساعت‌های بین ۱۶:۳۰ تا ۲۳:۱۵ برنامه‌هایی در جدول قرار داده شده که هر طبقه و حتی هر نسلی برنامه مورد علاقه خود را بیابد.

آغاز برنامه‌ها برای مردم زحمتکش روستائین در نظر گرفته شده تا هر روز از طریق باشگاههای تلویزیونی از برنامه‌های آموزشی و سرگرم‌کننده تلویزیون برخوردار شوند.

از ساعت ۱۷:۱۰ الی ۱۸:۳۰ برای کودکان و تا ساعت ۲۰:۳۰ برای نوجوانان در نظر گرفته شده که در این ساعتها فیلمها و برنامه‌های مورد علاقه خود را ببینند و برنامه‌های بعد از اخبار را برای بزرگتران بگذارند.

در برنامه اول در حقیقت تغییر عمده‌یی حاصل نشده است: تعدادی از برنامه‌ها حفظ شده، برخی جایجا شده و چند برنامه و فیلم تازه نیز در میان آنها قرار گرفته است از جمله سریالهای پژواک و خانه بدوش، که از برنامه‌های تولیدی جدید تلویزیون ملی است.

فیلم‌هایی که برای بچه‌ها و نوجوانان انتخاب شده؛ مریخی محبوب من - ماجرای بچه‌گرگ - وروجک‌ها - دکتر دولیتل - تامی و بشقاب پرنده است، مسابقات، بیکار اندیشه، چهره‌ها و جایزه بزرگ همچنان ادامه خواهد داشت.

برنامه‌های «پیرامون زبان فارسی»، «دریچه‌ای بر باغ بسیار درخت» و «ایران‌زمین» که هدفهای فرهنگی و ادبی دارند نیز ادامه مییابند.

برنامه موسیقی ایرانی که با استفاده از خوانندگان، هنرمندان و ارکستر گلپا به شیوه تلویزیونی تهیه شده به مجموع برنامه‌های تلویزیونی رنگی تازه میدهد.

به‌فیلمها و سریالهای خارجی برنامه شبکه فیلم پی‌درپی جدیدی بنام دنیای شرلی اضافه شده که در روزهای پنجشنبه ساعت ۱۹:۵۶ خواهد دید.

در این شماره درباره بعضی از سریالهای ایرانی و خارجی جدید اطلاعاتی در اختیار میگذاریم و درباره بقیه نیز در شماره آینده صحبت خواهیم کرد.

در این قسمت میخوانید:

- درباره برنامه‌های دوم تلویزیون
- پژواک
- خانه بدوش
- درباره برنامه‌های اول تلویزیون
- جدول و شرح برنامه‌های رادیوها و تلویزیونها



روی جلد: انگلبرت هسپردینگ



پاریس فقط
یکی از

نقاطیست که ما پرواز داریم



IRAN AIR

هواپیمایی ملی ایران . جا .



برنامه اول چهارشنبه
۱۷ آبان

ساعت ۹/۳۰

فیلم کمدی

لورل و هاردی و بودایت و لوکاستلو زوجهای کمیک مشهور سینما در این ساعت با ماجراهای شیرین و مفرح خود علاقه‌مندان را پشادی و خنده می‌کشاند.



اونیک



محمعلی خواننده آذربایجانی و گروه رقص آزاد

ساعت ۱۰/۱۵
موسیقی و رقص محلی
شهرستانها

در این ساعت در شادی و شغف

ساعت ۱۳/۱۵
ترانه‌های ایرانی

در برنامه موسیقی ایرانی، کسیتی، روانیخ، رامش، الهه، گلپایگانی، فرشته، ترانه‌های تا وقتیکه من بمیرم دل نمیره، نامه، زیر چراغ آسمون، قصه عشق، دل بیقرار و یارمن را اجرا می‌کنند. تهیه‌کننده مرتضی جوهری

ساعت ۱۴/۴۵
فیلم سینمایی
شباید بزرگ

فرد دمارا جوانی با ذوق و پرخوردار از قریحه ذاتی فوق‌العاده است که با اندیشه‌های بزرگی که در مغز کوچکش نهفته نشه‌ها طرح میکند و به اجرا می‌گذارد چنان که دیگران انگشت حیرت به دندان می‌گیرند و در هر حادثه و ماجرای دچار وسوسه‌ها و گرفتار افکار او میشوند بی-آنکه بازسانندش. این جوان آنتیپاره را که در واقع یک شباید بزرگ است در لباسها و شخصیت‌های مختلف می‌بینید و

برنامه است. ضبط تلویزیونی برنامه با انوشته درخشان است و اونیک، فریدون فرخزاد، فرح، فروغی، آلیس سامان، کوروش، پونه خوانندگان ثابت آن هستند.

حامیان

ساعت ۱۹/۵۶

«برادری»

کارگردان دان چایی پلو از راه ساختن داروهای غیر قانونی و قاچاق به ثروت هنگفتی دست یافته که او را در روز بروز حریصتر می‌کند، تا به آنجا که از فدا کردن نزدیکترین دوستان و خویشان خود در این راه ابایی ندارد. این فیلم نمایشگر آرزو و طمع برای ثروتمند شدن از راه غیر مشروع و کوشش در این راه است که آدمی را کورده ساخته و شرف و انسانیت او را از میان برمی‌دارد.

ساعت ۲۲/۰۰

موسیقی پاپ

گروه پاپ رادیو و تلویزیون ملی ایران چند اهنگ اجرا می‌کنند. برنامه اول - چهارشنبه - ساعت ۱۵



بازیگران تاتر (بیا پائین کارت دارم)

ساعت ۲۲/۴۵

بیا پائین کارت دارم

از میان نمایشنامه‌های گندی که برای روز عید فطر در نظر گرفته شده بود، نمایشنامه «بیا پائین کارت دارم» از طرف شورای تاتر رادیو تلویزیون ملی ایران انتخاب و تصویب شد. اجرای این نمایشنامه مربوط به سه افسر نیروی دریایی است که در جنوب فرانسه در یک ویلا با دختری آشنا و هر دو آن بازی دارند.

دختری به نام قاسی که در یک خانه روستایی کنار رودخانه به‌جمله پدر بزرگ خود زندگی می‌کند، پس از یک آزمایش به‌استخدام تاجری فروتنی که در مسافرتی به‌استخدامش رفته بود، مشتاق قسنتی بعدی خواهد کرد.

پنجشنبه ۱۸ آبان

The Double Deckers
وروجکها

ساعت ۱۸/۰۰

هفت تا کوچولو دست بدست هم داده‌اند تا شما دوست نادیده و کوچولوی خود را با زندگی شیرین دنیای پاک و شیطنت‌های خود آشنا کنند. البته فراموش نکنید که این فقط فیلم است. همین:

همزمان با شروع فصل جدید برنامه‌های تلویزیونی سریال چایی با عنوان The Double Deckers در برنامه شبکه سراسری آغاز می‌شود این مجموعه که بنام «وروجکها» برگردانده شده، نموداری از زندگی کودکان امروزی در گوشه و کنار جهان است کودکانی که می‌خواهند آرزوهای و تخیلاتشان را به‌هله عمل در بیاورند و در حقیقت در قالب بزرگترها حادثه آفرین زندگی‌های تازه برای خود باشند.

این مجموعه که بی تردید با اقبال تماشاگران خاصه تماشاگران کوچولوی تلویزیون روبرو خواهد بود آینه‌ی است از دنیای سرشار از لطافت، پاک‌و معصومیت، شادایی و شیطنت‌ها که رنگین کمان این دنیای پاک است بی توصیف است که بچه‌ها هر هفته در انتظار نمایش این فیلم و دیدار قهرمانان این مجموعه خواهند بود. قهرمانانی که دست به دست یکدیگر داده و حادثه ساز شده‌اند.

جمعه ۱۹ آبان

ساعت ۱۱/۰۰

دکتر دولیتل

دکتر دولیتل مجموعه‌ی است از داستانهای مضحك قلمی است که برای بچه‌ها انتخاب شده و هر هفته روزهای جمعه سرآغاز برنامه شبکه سراسری تلویزیون ملی ایران خواهد بود تا با شیرینی حوادث خود روز تعطیل و تفریح را به تماشاگران کوچولوی خود توید دهد.

تامی

ساعت ۱۲/۰۰

جان تاجری فروتنی مورد توجه زنی بنام لاونیا است که سعی دارد با نقشه‌های خطرناک تامی را از زندگی جان دور کند ولی همیشه زندگی همراه با بدجنسی در مقابل صداقت و خوش‌قلبی تامی شکست می‌خورد. «تامی» فیلمی تفریحی و کم‌دی است که هر تماشاگری را سرگرم و مشتاق قسنتی بعدی خواهد کرد.

شنباد پرنده

ساعت ۱۲/۰۰

یکی دیگر از مجموعه‌های جدید که می‌تواند با استقبال تماشاگران کوچولو و نوجوانان مواجه گردد شنباد پرنده است. نام اصلی این مجموعه U. F. O (یو اف او) است که حروف اختصاری اجسام پرنده ناشناس است. اساس داستان بر مبنای پیشرفت علم و دنیای شگفت دانش در پروازهای فضائی و علم فضاوردی ریخته شده. حوادث این مجموعه در دنیای آینده صورت می‌گیرد از سالهای بعد از ۱۹۸۰. بشقاب پسرانده مجموعه‌ی سرگرم‌کننده و تخیلی از پیشرفت، علم است که در آن سازمانی بنام شرو وارد میدان عمل میشود تا عملیات بیگانگان سیارات دیگر را که قصد تجاوز به کره‌ی زمین را دارند خنثی کند.

هر هفته داستانی بر این زمینه با ماجراهای جالب تماشاگران را سرگرم می‌کند.

ساعت ۲۱/۰۰
ناسیونال شو

در برنامه این هفته ناسیونال شو رژیوا، راشین، اونیک، مجید چند ترانه اجرا می‌کنند. مهمان برنامه خلیل عقاب است که با عملیات پهلوانانه خود حیرت تماشاگران را آشکار می‌سازد. مقبلی، عیدی و احمدی اجرای نمایش کوتاه را در این برنامه پهمیده دارند. که ضمن آن مسابقه دوقلوها و برنامه پانتومیم مجری برنامه علی تابش نیز ارائه خواهد شد.

دنیای شرلی

ساعت ۱۹/۰۰

دنیای شرلی بازیای درخشان هنرمند مشهور سینما شرلی مک‌لین عرضه می‌شود شرلی مک‌لین ایفاگر نقش خبرنگاری جوان، حادثه‌ساز است که برای پیشرفت کار و موفقیت در حرفه خود، پانی حوادتی می‌شود که با استفاده از آن لقمه‌ی جرب برای روزنامه خود فراهم آورد و البته ماجراهایی که این زیبای آشوبگر آتم در جامعه خبرنگاری بوجود می‌آورد خالی از تفریح نیست.

دنیای شرلی هر پنجشنبه ساعت ۱۹/۵۶ با داستانی مستقل تماشاگران را سرگرم می‌کند.

ساعت ۲۲/۴۵

فیلم سینمایی

آهنگ شهرزاد

عنوان مناسب برای فیلم سینمایی شب جمعه است. در نمایش این فیلم با شگفتیهای زندگی آهنگساز مشهور روسی «ریسکی کورساکف» روبرو می‌شوید و انگیزه‌های او را در روی آوری به موسیقی و ساختن آهنگهای جاودیدان با می‌شناسید و در این حوادث دیدنی با عشق بزرگ آهنگساز شبیر روسی آشنا می‌شوید که دلیلی برای خوشبختی این هنرمند و جاودانگی آهنگ مشهور شهرزاد است.

ساعت ۱۷/۳۰

چپارل

صاحب املاک چپارل که کم بزرگ میشود و سری توی سرها دمی‌آورد و پند را قانع میکند که برای گردش و تفریح با یاران همیشه به شهر بیاید و البته قول هم میدهد که این سفر بی‌هیچ دردمندی فقط فقط با خاطر-های خوش همراه باشد. حال باید دید که تا چه حد و اندازه‌ی این قول و قرار با برجا می‌ماند و جان‌کنن بنا خیالی آسوده بکار خودادامه میدهد.

ساعت ۲۲/۱۰

بالا تر از خطر
تصرف

آقای جیم وهمنستاش برای جلوگیری از خورتری-های دامنه‌دار و سرورصد و آشوب که امنیت ایالت را مختل کرده و به‌حیثیت و نفوذ آن در دنیای آزاد لطمه می‌زند دست به ابتکاراتی می‌زند که با پیروی از یک نقشه صحیح راز اینهمه هیاهو و آشوب را آشکار می‌کند. «تصرف» از مجموعه بالاتر از خطر را ویرزید و گل کارگردانی کرده و بازیگران ثابت آن پیتزگرروز، لئوناردینوی، لیلی‌وارن و گریک مورس هستند.



بازیگران مجموعه جدید وروجکها

هفت کوچولوی شیطان و با هوش که رهبر خلافت آنان برینز است، برینز در واقع مغز متفکر گروه است و با اختراعات و اکتشافات خود دردمر زبانی برای دوستان و همسایگان بوجود می‌آورد.

بازیگران این مجموعه پیتز فریت (اسکوس)، پروس کلارک (استیکس)، برینزلی فورد (اسپرینگ)، مایکل اودرسون (برینز)، دوگلاس سیمولونز (دونات)، جیلیان ییلی (ییلی)، دیسی‌راس (تایگر) هستند. فیلم را هاری بوت که یکی از چهره‌های مشهور هنری اروپاست در استودیوی السنتری وروجکها کارگردانی کرده، فیلم انگلستان تهیه شده و پخش آن با کمپانی فوکس بوده و در تلویزیون ملی ایران هم به فارسی برگردانده شده است.

جستجو

راه حل سوم

کارگردان - سی سدراوی

بازیگران - جین پاری، شرلی جونز
افراد دولتی طرفدار لومبیا آزادی-
خواه از جان گذشته، با افراد کویستی به
زد و خورد پرداخته‌اند، روسو که خود از
آزادیخواهان است از این‌دگرایی‌عکس‌سای
جانی می‌گیرد که در نوع خود بی نظیر
است اما پیش از ارائه عکسها ناپدید می-
شود. گلن‌هوارد برای یافتن این دوست و
هنگار به تلاتی می‌پردازد و با حوادثی
دروبر می‌شود که نمایشگر درام‌حل سومه
است.

شنبه ۲۰ آبان

ساعت ۱۸/۰۰

مریخی محبوب من

روزنامه‌نگار جوانی بنام تیم‌او-
هارا با هموی خود مارتین اوهسارا
زندگی می‌کند. مارتین سالها پیش بوسیله
سفینه فضایی خود از مریخ به کره
زمین آمده تا درباره رفتار انسانها
مطالعه کند. او با دارا بودن نیروهای
پیشرفته ساکنین کره خود قادر به انجام
اعمالی مافوق قدرت بشر است که در
هر قیام از این مجموعه با برخورد به
یک مسأله از آن نیرو استفاده کرده و
موفق میشود.

مریخی محبوب من فیلمی شاد و
تفریحی است که برای استفاده از علوم
پیشرفته و آگاهی نوجوانان ساخته شده
است.

یکشنبه ۲۱ آبان

ساعت ۲۱/۰۰

کاو شگران

زمان و مکان

شخصی بنام جان کراکس رئیس یکی از
کلوب‌های مشهور برای مخالفت با یکی از طرحهای
دولت دست به عملیاتی می‌زند که همکاریهای صمیمانه
لرد سنککلر و دانی واپلد را برای کشف معما ایجاد
می‌کند و داستانی سرشار از تحرک، هیجان و طنز
پروچو می‌آورد، که البته با عملیات حیرت‌انگیز این
دو حادثه‌جوی جوان و خوشگذران همراه است.
فیلم زمان و مکان از مجموعه کاوشگران را
با بازی تونی کرتیس و راجر مور می‌بینید و اینهم
عکسی است نمودار بعضی از برنامه‌های این دو
بازیگر که چاشنی داستان است.

دوشنبه ۲۲ آبان

ساعت ۱۸/۰۰

ماجرای بچه گرگ

ماجراهای بچه گرگ با لطافت و
شیرینی خود بازگوکننده روایت
حیوانات با انسانها است.
قهرمان داستان پس بچه‌ای بنام
«کن» است که ماده‌گرگی او را بزرگ
کرده و سراسر دوران کودکی را با او
گذرانده، «کن» بچه‌ای باهوش، زرتنگ
و دانا است که بیدریغ بهمه کسانی‌که
هیازمند کمک باشند یاری کرده و علیه
زورگویان چه حیوان و چه انسان قیام
می‌کند و حتی جان خود را به خطر
میاندازد.

سه‌شنبه ۲۳ آبان

ساعت ۱۹/۰۰

افسونگر

«سوالیزایس کورنیه»
کارگردان لوترجیس
بازیگران: الیزابت مونگمری - دوک
سارچنت - دویدرایت
سوا-استفاده رئیس از موقعیت و
مقام خود در برابر مرفوسین و کارمندانش و
همچنین عدم توافق دوستان که با یکدیگر
رفت و آمد دارند، مشکلاتی بس عظیم بیار
می‌آورد که گاهی منجر به ناپودی صمیمیت
و دوستی میگردد که بالاترین پدیده‌های
اجتماعی انسانیت، فیلم تصویربست از این
حالت غیر مأوس انسانها...

چهارشنبه ۲۴ آبان

ساعت ۲۲/۰۰

روزنامه جهان

مطبوعات آئینه‌ی تمام نمای
حوادث و تحولات جهان ما است و
«روزنامه جهان» آئینه مطبوعات است
که در برنامه‌های جدید تلویزیون هر
چهارشنبه در ساعت ۲۲ در دقایقی چند
برگزیده مطالب و مقالات مطبوعات
ایران و جهان را عرضه میدارد.
تهیه‌کننده و مجری برنامه‌سازان
کمالی با یاری گروهی از کارکنان
اطلاعات و اخبار رادیو تلویزیون
ملی ایران هر شب از میان صدها مقاله
و مطالب مطبوعات داخلی و خارجی
مجموعه‌یی کوتاه، گویا و آگاهی‌دهند
برمی‌گزینند تا در «روزنامه جهان»
منعکس کنند.

در این برنامه علاوه بر بازگو
کردن برگزیده مطالب مطبوعات
تفسیری کوتاه ارائه میشود که روشنگر
حقایق و تحولات جامعه و کشور ما
است.

روزنامه جهان در حقیقت منعکس
کننده حقایق است نه تصویرگر، چیزی
را مخفی نمی‌کند و نقشی نمی‌آفریند،
از ارقام و امار مدد می‌گیرد و سندهای
محکم و زنده ارائه میدهد تا در ارشاد
و آگاهی تماشاگران مؤثر باشد.

ساعت ۲۵/۰۰

پزشک محله

امشب را سپری کنیم

کارگردان مارک دانلیز
بازیگران - رابرت یانگ، جیمز برولین،
باربارا اندرسن.

وظایف پزشکان فقط منحصر به
تجویز دارو و تسکین نیست، بلکه انتخاب
راههایی است که می‌تواند بدون دارو نیز
بیماران را از ناراحتیهای که زجرشان
میدهد نجات داد و حتی از خودکشی و
یاس آنان جلوگیری کرد. زیرا کسیکه
از خودکشی حرف می‌زند عملاً برای کمک
داد و فریاد می‌کند و این بر پزشک وظیفه
شناس است که به بیمار فرصتی دهد تا
این لحظات بحرانی را پشت سر نهد همان
گونه که دکتر ولی و دوستانش در فیلم
«پزشک محله» کرده‌اند و داستان امشب را
سپری کنیم را بوجود آوردند.



تونی کرتیس



راجر مور

دوشنبه - ساعت ۲۱ - برنامه شب

مراد برقی (پرویز کاردان)

در

خانه بدوش

مجموعه‌یی از گروه پدید

و با این ره‌آورد تازه او آشنا شویم.
... اسم اصلی سریال «خانه
بدوش» است و قهرمان آن «مراد برقی»
فروشنده دوره‌گردی است که با ماشین
خود که علاقه عجیبی به آن دارد و با
حروف درشت در اطراف آن نام «مراد
برقی» را نقش کرده از شهری به‌شهر
دیگر و از محله‌یی به محله دیگری می‌رود
و سعی می‌کند وسایل الکتریکی خود را
بفروشد برساند و در قالب یک مکانیستین
درجه یک عقاید و نظرات خود را راجع
به وسایل الکتریکی به مردم کوچک و
بازار بقبولاند.

مراد برقی از جمله آدم‌سپاسی
است، شاید بگویم به انتظار یک معجزه
یا یک شانس مرتب در حال گردش و
سیر و سیاحت است. ظاهراً فروشنده
اجناس است و متخصص، ولی در واقع
زیاد به کار وارد نیست، یک سفر به
آلمان و سفری نیز به کویت کرده و
این را جزو افتخارات خود به رخ این
و آن می‌کشد که بله ما هم بفرنگ
رفته‌ایم و چنین و چنان کرده‌ایم، و
البته که گاه چند کلمه فرنگی نیز بزبان
می‌آورد که خود را از قافله زبان‌دانان
عقب ننداند ولی با همه پز دادن و من
کردن به‌جائی نمی‌رسد.

مراد برقی، پظاهر آدم‌ماجراجویی
است، فضول و دقیق است و می‌خواهد
از هر کاری سر در بیاورد و در هر
قتضی‌یی دخالت کند، او در انتظار
معجزه‌یی است و یا اتفاقی که به پول
و پله برسد و از این سرگردانی نجات

پیدا کند. گرچه آدم ساده و پاکی نیست
و از هر وسیله‌یی به‌سود خود استفاده
می‌کند اما می‌بینیم که بعضی اوقات
هم برای کمک به مردم از شانسهای
خوبی که به او روی آورده چشم‌پوشی
می‌کند و ما در آخرین قسمت می‌بینیم
که مراد برقی به جانی نمی‌رسد و
معجزه‌یی بوجود نمی‌آید و این خودش
است که باید کوشش کند و...

بهر حال مراد برقی نمونه‌یی از
جمع اضمحلال است گاه سهریان و یار و
غمخوار دیگران می‌شود و گاه از آدم‌های
ساده و نیکدلی آنان سود بیشتر
استفاده می‌کند و در واقع در مسیرش
آدم‌های مختلف قرار می‌گیرد و ماجراها
می‌سازند.

خانه بدوش در واقع جنبه سرگرم
کننده دارد و حوادث مختلفی در طول
داستانهای مستقل این سریال بوجود
می‌آید که روحیه و شخصیت مراد برقی
را بخوبی برای تماشاگر روشن می‌کند.
**بازیگران این مجموعه چه کسانی
هستند؟**

خودم (پرویز کاردان) نقش
مراد برقی را بازی می‌کنم. بقیه
بازیگران تیپ مشخص و همیشگی
ندارند و با توجه به موضوع داستانها
نقش می‌گیرند. این گروه حدود ۲۰
نفر هستند که در ۱۳ قسمت اول این
مجموعه حسین حسینی، سلطانی، مهری
رحمانی، وثوق، میرزاده، شهبلاویستی،
حکیمی، شیده، مینو بازوی دارند و
واقعا با علاقه و قدرت تمام کار می-



پرویز کاردان، حسین حسینی، میرزاده وثوق

کنند.

البته ۲۶ قسمت برای این مجموعه
در نظر گرفته شده که ۱۳ قسمت آن
آماده است و در بقیه به ایجاب نقشهای
تازه از بازیگران دیگر هم استفاده
خواهد شد.

**داستانهای این سریال را چه
کسی و یا چه کسانی می‌نویسند؟**
نویسندگان این مجموعه احمد
بهبهانی، پرویز خلیبی، ایرج جنتی
عطائی، مهدی قریشی و چند نفر دیگر
هستند.

«موزیک متن «خانه بدوش» را
«پایک بیات» و شعر قشنگ آن را
«ایرج جنتی عطائی» ساخته که در طول
سریال حفظ می‌شود.

چون تمام پیرتنامه‌ها در فضای
خارج از استودیو تهیه شده، دکورمینی
ندارد.

در اینجا نباید از همکاری حسین
حسینی که مدیر تهیه چند برنامه از
این مجموعه و دستیار تهیه و کمک
همیشگی من بوده یاد کنم و خصوصاً
یادآوری کنم که حسینی با قدرت
بازیگری خلاقه در این مجموعه نقشهای
مختلفی را بازی می‌کند و تماشاگر
خواهد دید که او چطور چهره عوض
می‌کند.

بیشتر از این حرفی ندارم. بقیه
حرفها و گفتگوها را برای بعد از پخش
برنامه بگذاریم تا ببینیم تماشاگران
چه نظری دارند و تا چه حد این
کوشش ما مورد توجه آنها قرار می‌گیرد.

برنامه دوم

شنبه

ساعت ۲۰-۰۵

داستان فورسایت‌ها

THE FORSYTE SAGA

اقتباس از اثر جان گالزورثی

نمایش مجموعه بی‌دریسی «داستان فورسایت‌ها» اقتباس از اثر عظیم جان گالزورثی در اکثر کشورهای جهان همچنان بزرگ برانگیخته است. این مجموعه که بدون تردید یکی از بارزترین آثار است که تاکنون برای نمایش در تلویزیون خلق شده از روز شنبه بیستم آبان‌ماه در برنامه دوم به‌نمایش درمی‌آید. در پی‌ار نوپسند و اثرش: «جان گالزورثی» John Galsworthy نویسنده و نمایشنامه‌نویس انگلیسی و برنده جایزه نوبل در ادبیات (سال ۱۹۳۲)، در ۱۴ - اوت ۱۸۶۷ در «کینگزتون‌هیل» در ایالت سوری بدینا آمد خانواده او که از طبقه کشاورزان «دونتایر» Devonshire بودند و قدمت آنها بقرن شانزدهم می‌رسید، در قرن نوزدهم پراختی نرورنی فراهم آورده بودند. پدر او یک وکیل دعاوی بود.



کنت مور در نقش جولین فورسایت

«گالزورثی» که در «هارو» و کالج جدید «آکسفورد» تحصیل کرده بود، در ۱۸۹۵ باکانون وکلا دعوت شد وی که مخصوص در «قوانین بحریه» مطالعه داشت، راه سفر دریایی دور و درازی را بطور دنیا در پیش گرفت. در این سفر با جوزف کتراف که در آن زمان در یک کشتی تجارتی کار میکرد آشنا شد که بعدها تمام عمر دوست یکدیگر ماندند.

«گالزورثی» در آن موقع نااهنگی‌هایی در قانون حس کرد و در این باره شروع نوشتن کرد. از نخستین کارهای نویسنده‌اش او میتوان از چهار یاد (۱۸۹۷) و مجموعه داستانهای کوتاه «ژاکلین» (۱۸۹۸) نام برد که هر دو سرمایه خود وی چاپ رسیدند. وی برای خود نام مستعار «جان من‌جان» John Sinjohn را برگزیده بود و «جزیره فریسی» که در ۱۹۰۴ چاپ شد، نخستین کتابی بود که نام اصلی او را بر خود داشت. در سال ۱۹۰۶ کتاب بزرگ The man of Property را به‌عنوان نخستین کتاب از مجموعه‌ای بلند شروع کرد که در سال ۱۹۲۲ با نام «داستان فورسایت» به‌شهرت رسید و همین کتاب بود که «گالزورثی» را در خاطرها، در مرز یک شهرت جاودانی - تثبیت کرد. داستانهای دیگری وی از همان سری، عبارتند از: «پاکستان هندی یک فورسایت» (در پنج داستان - ۱۹۱۸)، «چنگ قانون» (۱۹۲۰)، «بیداری» (۱۹۲۰).

بقا و افول شهرت «گالزورثی» بستگی مستقیم به «داستان فورسایت» دارد. این کتاب، تاریخچه یک خانواده بزرگ است که تا حدی شبیه خانواده خود نویسنده - در دنیای شغل و حرفه، بی‌شروت رسیده‌اند. افراد این خانواده، با یکدیگر بستگی زیاد

داستان خانواده «فورسایت»، بعد از چنگ جهانی اول، در «میون‌ساید» (۱۹۲۴) ادامه یافت و داستانهای «قاسق نقره‌ای» ۱۹۲۶ و «آواز قو» ۱۹۲۸، ۱۹۲۹ گردآورده شد - آنها نیز، کم‌وبیش بزرگ‌ترین فورسایت‌ها مربوط می‌شوند. از داستانهای دیگر «گالزورثی» میتوان خانه ییلاقی (۱۹۰۷)، اشراف‌زاده (۱۹۱۱) و «سرزمین‌های آزاده» (۱۹۱۵) نام برد.

«گالزورثی» در نمایشنامه‌نویسی نیز موفق بود. نمایشنامه‌های او که نوعی سنگ «ناورالیستی» دارند، بیشتر بر اساس مسائل متناقض اخلاقی و اجتماعی تنظیم شده‌اند. «جعبه نقره‌ام» نام یکی از این نمایشنامه‌هاست که در آن، مانند بسیاری دیگر از کارهای او، چهره قانون، و تضاد تلخ رفتار قانون نسبت به ثروتمندان و بیچارگان، تصویر شده است. «کشمکش» (۱۹۰۹)، «مطالعه‌های در روابط افراد جامعه صنعتی است و عدالت» (۱۹۱۰) که نمایشگر واقعی زندگی در زندگی است و چنان احساسات مردم را برانگیخته که با انقلاب و اصلاح‌زندانها منجر

چهره عموهای «فورسایت» هم‌جا با درک خاص نویسنده نمایانده می‌شود، همان طور که زندگی روزانه آنها در عبارات زیبا و محکم، توصیف می‌شود. نسبتاً موقعیت‌های فرضی زمانه، غالباً چنان با جزئیات تشریح شده‌اند که نویسنده را در مورد حوادث، بسیار وسواسی و دقیق نشان می‌دهند. این طول کلام و اسرار در بیان جزئیات در نمایشنامه‌های «گالزورثی» نیز چشم می‌خورد.

بطور کلی وی درک عمیقی از طبیعت افراد بشر نداشت، آنچه در آثار او چشم می‌خورد احساسی تند نسبت با اجتماعی است که در آن بزرگ شده و زندگی کرده است، و ارزش و احترامی توأم با همدردی نسبت بکسانی که قربانی بی‌عدالتی‌های جامعه شده‌اند.

آثار «گالزورثی» در آمریکا و در قاره اروپا، با پرهیزی که مردم از مسائل بفرنج و پیچیده روانی داشتند، و سادگی فوق‌العاده نظرات اجتماعی آنها، بعنوان طرحی از زندگی اجتماعی انگلستان، مورد قبول قرار گرفت.

گالزورثی در اثر خود زندگی طبقه بالاتر از متوسط در دوره «ویکتوریا» و «ادوارد» را بخوبی ترسیم کرده است.

نمایشنامه «وفاداری» که یکی از بهترین کارهای آخرین اوست و قدرت او را در خلق و ایجاد یک محیط تأثیرپذیر و انگیزش حس همدردی و غمخواری سرد، نشان میدهد. او، شعر هم سروده است...

۱۹۰۵ «گالزورثی» با «آدایرسون» Ada-Pearson همسر مطلقه پسر عموی بزرگش «ا. ج. گالزورثی» ازدواج کرد. «ایرن»، «قهرمان کتاب «افسانه فورسایت»، ناحدی شبیه «آدا گالزورثی» تصویر شده است در ۱۹۲۹، به «گالزورثی» نشان لیاقت اعطا شد. وی فرزندی نداشت و در ۳۱ ژانویه - ۱۹۳۳ در «هامپستد» Hampstead چشم از جهان فرو بست...

بقا و افول شهرت «گالزورثی» بستگی مستقیم به «داستان فورسایت» دارد. این کتاب، تاریخچه یک خانواده بزرگ است که تا حدی شبیه خانواده خود نویسنده - در دنیای شغل و حرفه، بی‌شروت رسیده‌اند. افراد این خانواده، با یکدیگر بستگی زیاد

ساعت ۲۱-۳۰

قرن بیست و یکم

دنیای عجیب ماشین‌ها

موضوع این برنامه، پیرامون ماشین‌های اتوماتیک مجهز به مغزهای الکترونیکی است و نقشی که این دستگاه‌ها در پیشرفت و بهبود زندگی نسل‌های آینده دارند خواهد بود. والتر کراتیک، خیرگزار CBS گزارشگر این برنامه است که طی آن نحوه استفاده و خاصیت بهره‌گیری دنیای ماشین‌خودکار را شرح میدهد: یکی سیمو-لیتور که طرز کار و روش انسان را تقلید می‌کند و دیگری لوکستور که انسان را در کارهای یاری می‌کند و در واقع وظایف را که از عهده بشر خارج است انجام میدهد. اینک کلیترین، تهیه‌کننده مجموعه تلویزیونی «قرن بیست و یکم» در این مورد اظهار می‌دارد: امتیاز و ارزش این دنیای ماشین‌خودکار این است که آنها کاری را که بشر نمی‌تواند یا نباید انجام دهد، انجام میدهند مثلاً اگر در یک مرکز اتمی، فاجعه‌ای رخ دهد و به‌علت بالا بودن سطح تشعشعات اتمی، کسی نتواند وارد محیط‌شده و رادیو اکتیو را بردارد، یک ماشین خودکار - از این نوع - قادر است بدون هیچ خطری این کار را انجام دهد.

البته چنین دستگاهی در حال حاضر وجود دارد و برای فیلمبرداری از آن به

ساعت ۲۲-۳۰

فستیوال سینمایی

دوره اول: فیلم‌های داویداو. سلز نیک

رسوا

کارگردان: آلفرد هیچکاک

سناریو از: بن هکت

بازیگران: گاری گرات، اینگرید برگمن، کلود ریسن، لوئیس کالهرن

ساعت ۲۱

کتاب شناسی

برنامه دوم در دوره جدید به کتاب توجه خاصی خواهد داشت و در هر فرصتی درباره کتابهایی که هر هفته منتشر می‌شود، اطلاعاتی در اختیار تماشاگران می‌دهد. علاوه بر آن یک برنامه «کتاب‌شناسی» را ساخته است آغاز می‌شود. فستیوال آثار سلز نیک چند هفته بطول خواهد انجامید و طی این هفته‌ها، ضمن معرفی و گفتگو درباره آثاری که به‌نمایش درمی‌آید برخی از معروفترین فیلمهای او را خواهید دید. نخستین فیلم از این سری، رسوا، اثر آلفرد هیچکاک است که در سال ۱۹۴۴ تهیه شده است. داستان فیلم، از یک ماجرای جاسوسی در دریا و جزایر و جزایر می‌کشد. ایشیا و برین

محل کمیسیون انرژی اتمی واقع در آیداهو قالی رفتیم و آن را مشاهده کردیم. همچنین ما در این فیلم، دستگاه خودکار دیگری را نشان خواهیم داد که حالت زنده دارد و مثل یک انسان، بی‌پوشی بر روی او اثر دارد. دانشمندان می‌توانند برای تحقیق و تمرین، بجای انتخاب انسانهایی مثل من و شما، بر روی این دستگاهها پژوهش کنند زیرا اگر اشتباهی در کارشان رخ دهد خطری ایجاد نخواهد شد.

از جمله ماشین‌های خودکار دیگری که در این مجموعه تلویزیونی در دنیای عجیب ماشین‌ها، نشان داده می‌شود یکی هنرپیشه‌ای است به نام رزا که بوسیله رادیو هدایت و کنترل می‌شود و دیگری تابلو موری است که در حال فراگیری و آموختن کلمات است و همچنین سنگ دیگری است که می‌آموزد چطور از برخورد با موانعی که بر سر راهش قرار دارد پرهیز کند.

به‌طور کلی در این برنامه، بهره‌هایی را که بشر آینده می‌تواند از این گونه ماشین‌ها بگیرد و هم‌اکنون در دست تحقیق است نشان داده می‌شود، مثل پیش‌گامی در پژوهش‌های فضائی یا تعمیر سفاین فضائی که برای بشر به‌تنهایی بسیار مشکل خواهد بود.

الد - بلر، یک سنگ ماشینی خودکار

است که بهره‌های ارزنده و شیرین - کاربرهایش را در «برنامه دنیای عجیب ماشین‌ها» از مجموعه تلویزیونی «قرن بیست و یکم» خواهید دید.

ساعت ۲۴

موسیقی

فیلم شب

در برنامه دوم، چند شب هفته، در پایان برنامه، زیر عنوان موسیقی نیمه‌شب، یک برنامه دیدنی و متنوع که مناسب ساعت‌های آخر شب است پخش خواهد شد.

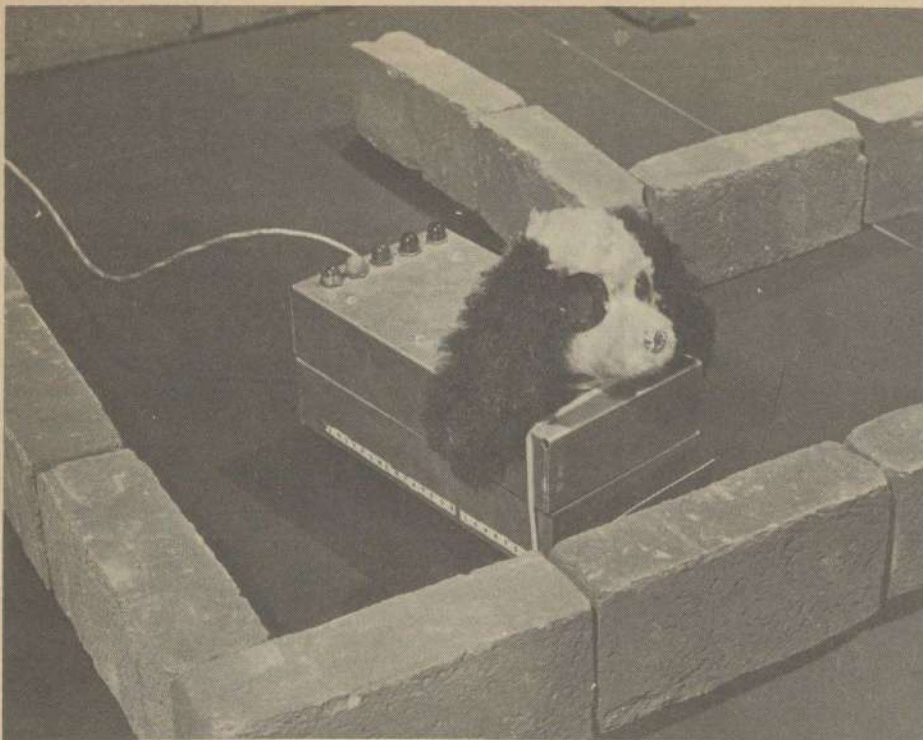
موسیقی نیمه‌شب برنامه متنوعی است: یکتیب، تمام برنامه به «والس» این رقص قدیمی و اشرافی که هنوز دوستداران بسیار دارد اختصاص خواهد یافت. شبی دیگر خواننده‌های معروف، و یا گروهی از نام‌آوران جاز در این برنامه شرکت خواهند جست.

شنبه بیستم آبان ماه در ساعت ۲۴ «مک کبا» خواننده بزرگ آفریقای جنوبی در برنامه موسیقی نیمه‌شب شرکت دارد، و چند ترانه سیاهان آفریقا و جاز اصیل آمریکا را اجرا می‌کند.

آگاه می‌شود و ماجراهای هیجان‌انگیز فیلم پروال خاص هیچکاک دنبال می‌شود.

توجه خوانندگان عزیز را از هم اکنون به این نکته جلب می‌کنیم که پس از فستیوال سلز نیک، فستیوالی از آثار برگزیده اینکادبرگمن از برنامه دوم پخش خواهد شد.

آگاه می‌شود و ماجراهای هیجان‌انگیز فیلم پروال خاص هیچکاک دنبال می‌شود. توجه خوانندگان عزیز را از هم اکنون به این نکته جلب می‌کنیم که پس از فستیوال سلز نیک، فستیوالی از آثار برگزیده اینکادبرگمن از برنامه دوم پخش خواهد شد.



محل کمیسیون انرژی اتمی واقع در آیداهو قالی رفتیم و آن را مشاهده کردیم. همچنین ما در این فیلم، دستگاه خودکار دیگری را نشان خواهیم داد که حالت زنده دارد و مثل یک انسان، بی‌پوشی بر روی او اثر دارد. دانشمندان می‌توانند برای تحقیق و تمرین، بجای انتخاب انسانهایی مثل من و شما، بر روی این دستگاهها پژوهش کنند زیرا اگر اشتباهی در کارشان رخ دهد خطری ایجاد نخواهد شد.

از جمله ماشین‌های خودکار دیگری که در این مجموعه تلویزیونی در دنیای عجیب ماشین‌ها، نشان داده می‌شود یکی هنرپیشه‌ای است به نام رزا که بوسیله رادیو هدایت و کنترل می‌شود و دیگری تابلو موری است که در حال فراگیری و آموختن کلمات است و همچنین سنگ دیگری است که می‌آموزد چطور از برخورد با موانعی که بر سر راهش قرار دارد پرهیز کند.

به‌طور کلی در این برنامه، بهره‌هایی را که بشر آینده می‌تواند از این گونه ماشین‌ها بگیرد و هم‌اکنون در دست تحقیق است نشان داده می‌شود، مثل پیش‌گامی در پژوهش‌های فضائی یا تعمیر سفاین فضائی که برای بشر به‌تنهایی بسیار مشکل خواهد بود.

الد - بلر، یک سنگ ماشینی خودکار

است که بهره‌های ارزنده و شیرین - کاربرهایش را در «برنامه دنیای عجیب ماشین‌ها» از مجموعه تلویزیونی «قرن بیست و یکم» خواهید دید.

ساعت ۲۴

موسیقی

فیلم شب

در برنامه دوم، چند شب هفته، در پایان برنامه، زیر عنوان موسیقی نیمه‌شب، یک برنامه دیدنی و متنوع که مناسب ساعت‌های آخر شب است پخش خواهد شد.

موسیقی نیمه‌شب برنامه متنوعی است: یکتیب، تمام برنامه به «والس» این رقص قدیمی و اشرافی که هنوز دوستداران بسیار دارد اختصاص خواهد یافت. شبی دیگر خواننده‌های معروف، و یا گروهی از نام‌آوران جاز در این برنامه شرکت خواهند جست.

شنبه بیستم آبان ماه در ساعت ۲۴ «مک کبا» خواننده بزرگ آفریقای جنوبی در برنامه موسیقی نیمه‌شب شرکت دارد، و چند ترانه سیاهان آفریقا و جاز اصیل آمریکا را اجرا می‌کند.

آگاه می‌شود و ماجراهای هیجان‌انگیز فیلم پروال خاص هیچکاک دنبال می‌شود.

توجه خوانندگان عزیز را از هم اکنون به این نکته جلب می‌کنیم که پس از فستیوال سلز نیک، فستیوالی از آثار برگزیده اینکادبرگمن از برنامه دوم پخش خواهد شد.

برنامه های جدید
برنامه دوم
یکشنبه
ساعت ۳۰-۲۰

موسیقی ایرانی
برنامه ویژه هنرمندان وزارت
فرهنگ و هنر بمناسبت برگزاری
جشن فرهنگ و هنر



ساعت ۲۱
شو «انگلبورت
همپردینگ»
را فراموش نکنید

ساعت ۳۰-۲۲
هفت گنبد

یک برنامه جدید و دیدنی درباره
رویدادهای هنری هفته در ایران
و جهان

ساعت ۲۳
سوء ظن
SUSPICION

سوظن پدیده ناخوش آیندی است که در زندگی روزانه مردم فراوان دیده می شود و اغلب باعث ایجاد عدم تفاهم، اندیشه نادرست افراد نسبت به یکدیگر و در نتیجه ترازوهای ناگوار می گردد و بر اساس همین موضوع که ممکن است در زندگی هر کسی پدید آید مجموعه تلویزیونی جالبی در ۹ بخش تهیه شده که تماشای هر بخش آن تماشاگر را به تفکر وامیدارد. نیکولاس بالر تهیه کننده این مجموعه می گوید: «هدف اصلی این سریال این است که پیرامون تاثیر سوظن بر روی افرادی که از همه چیز سوظن دارند و افرادی که

مورد سوظن قرار می گیرند عمیقاً کاوش و بررسی شود. وی اضافه می کند: «سوء ظن ممکن است نتیجه شک و عدم اطمینان باشد و یا به عمد و از روی تنفر و حسادت صورت بگیرد ولی در هر حال چه به جا و چه نابجا، باعث عدم تعادل روحی و وحشت درونی می شود و این مساله ای است که موضوع اصلی سریال را تشکیل می دهد و داستانها پیرامون آن دور می زند.»
مجموعه تلویزیونی سوظن اصولاً یک سریال وحشت آور نیست بلکه از سه بخش جداگانه تشکیل شده است که بخشها بوسیله تم اصلی یعنی - تاثیر سموم کننده سوظن بر روی اندیشه ها - به هم مربوط شده اند. روابط نزدیک افراد با یکدیگر زمینه پر قدرتی است برای ایجاد و گسترش شک و سوء ظن. در این زمینه زن و شوهر می توانند نمونه خوبی برای مثال باشند و در چند بخش از این سریال همسران حسودی که تحت تاثیر شک و تردید قرار گرفته اند مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می گیرند بعضی از آنها که می توانند آتش شک خود را فروبشانند از سوء ظن رهایی پیدا می کنند و برخی دیگر که نمی توانند، در اثر فشار روحی یا دیوانه می شوند یا به راه دیوانگی کشیده می شوند.

نخستین بخش:
کلاه مرد پیر
OLD MAN'S HAT

فردو، یک تبلیغاتچی قدیمی است که دائماً در بیم و امید به سر می برد، او هر لحظه منتظر است که از کار برکنار شود و با آنکه عمری به خوبی و خوشی خدمت کرده به کارش خاتمه دهند. داستان همان قصبه رایج است که کم و بیش با آن آشنا هستیم، یعنی کمپانی های آمریکایی شرکتی را میخرند و در نتیجه همه کارکنان آنرا اخراج می کنند. در این میان اگر فردو، کارش را از دست بدهد از دو جهت ضرر خواهد دید زیرا او مخارج زندگی دو زن را نیز باید بپردازد یعنی در حقیقت از او دو زن نگهداری می کند یکی همسر تازه اش که زنی کاملاً امروزی است، دیگری همسر قدیمی اش که طلاق گرفته و مخارجش بر دوش فردو مانده است، با وجود این فردو هنوز نیز از مصاحبت با زنان سیراب نشده است زیرا شبهای جمعه که همسرش آلیس به خانه خواهد آمد می رود او با همنشینش با منشی اش هلن لذت می برد.

فردو تحت تاثیر فشار روحی که امکان برکناریش از کار، برای او فراهم آورد از آغوش یک زن به زن دیگر پناه می برد تا نوعی حمایت روحی و رضایت خاطر به دست آورد.
از طرفی فردو، دردل پذیرفته است و می داند که زندگی با همسر تازه اش، آرامش بخش و راحت است اما بیم اینکه روزی وسیله جلب نظر او را از دست بدهد بسیار آزارش می دهد و از سوی دیگر تحت تاثیر سوء ظن در انتظار خرد کننده ای بر می آید..... انتظار بیومتن به جمع قربانیان دنیا تجارت...

دوشنبه
ساعت ۲۰-۰۵
در جستجوی نیل



کیت بکلی در «در جستجوی نیل»

ساعت ۲۱
مسابقه یک میلیون ریالی
بهترین و افتخار آمیز ترین راه برای دریافت
یک جایزه ۱۰۰۰۰۰۰ ریالی!

برنامه دوم از هفته آینده مسابقه هیجان انگیز یک میلیون ریالی را برگزار می کند. برنامه دوم به کسانی که در مسابقه «یک میلیون ریالی» شرکت کنند و طی ده جلسه به سوالهای پیرامون یک موضوع خاص (به انتخاب خودشان، و یا بر اساس موضوعاتی که قبلاً تعیین و اعلام می شود) پاسخ

ساعت ۳۰-۲۲
جهان تاتر
استریندبرگ و نما یشانامه
(پدر)

برنامه «جهان تاتر»، هر هفته به گونه ای از هنر نمایش خواهد پرداخت: آثار مهم تاتر که به فیلم درآمده و توسط هنرمندان خارجی اجرا شده، و به فارسی برگردانده می شود و تاترهایی توسط هنرمندان آماتور و حرفه ای ایرانی، و معرفی



صحنه ای از نمایشنامه «پدر»

سه شنبه
ساعت ۳۰-۲۲
جنایت
CRIMES
OF PASSION



نخستین بخش:
کاترین

بازیگران: فلیسیتی کدال
مایکل جانسون
سولویوید

جنایت، مجموعه تلویزیونی جدیدی است که نمایش آن از هفته آینده در برنامه دوم آغاز خواهد شد. شش قسمت این مجموعه، هر یک داستانی مستقل و خاص دارد، اساس این داستانها برجرایم استوار است که بخاطر هوس و شهوت روی می دهد. یک زن، بیوسته شخصیت مرکزی داستان است، و سه شخصیت نیز در تمام شش بخش شرکت دارند. این سه عبارتند از رئیس دادگاه (آنتونی نیولاند)، دادستان (جان فیلیس)، و وکیل مدافع (دانیل-مونیسیانو). وقایع این مجموعه در فرانسه می گذرد.

ساعت ۲۱
دهه شگفت انگیز

در آمریکا و اروپا به بیکیار با نهادهای اجتماعی و روش های حاکم بر اخلاق جامعه برخاستند، سیاستمداران در پی بحرانها از اوج قدرت بریز آمدند، کودتاها، پدید آمدن ملتها و کشورهای تازه و.... همه این رویدادها به شیوه های دلنشین در مجموعه دهه شگفت انگیز حکایت می شود، تماشای این برنامه را که با استفاده از اسناد و مدارک موجود در آرشیوها تهیه شده به همه دوستداران تاریخ و رویدادهای اجتماعی و سیاسی توصیه می کنیم.

ساعت ۲۰-۲۳
برنامه موسیقی کلاسیک
فیلیپ آنترومون



در برنامه موسیقی کلاسیک، فیلیپ آنترومون، بیانیست، شش پرلود از دیوسی (۱۹۱۸ - ۱۸۶۴) و سونات شماره ۴ در میمور اثر سرژ پروکوفی (۱۹۵۲ - ۱۸۹۱) را اجرا می کند.
فیلیپ آنترومون در سال ۱۹۳۴ در شهر رن واقع در فرانسه متولد شد. در سن هفت سالگی نزد مارگریت لوتگ به تعلیم پیانو پرداخت چندی بعد وارد کسرواتوار پاریس شد.
در سن ۱۷ سالگی در کنکور بین المللی ملکه الیزابت در بروکسل قیابلیست شد و مدال پیانوی مارگریت کوهن را برد.
در سال ۱۹۵۳ آنترومون پس از زبوند جایزه اول کنکور بین المللی مارگریت لوتگ و ژاکتیو رسیتالی در شهر واشنگتن واقع در ایالات متحده آمریکا اجرا کرد و



دنس ویور و ج. د. کانون در «مک کلود»
چهارشنبه
ساعت ۲۳
مک کلود

نمایش سریال جدید مک کلود از هفته آینده در برنامه دوم آغاز می شود. مک کلود یک سریال سینمایی است (مدت ۹۰ دقیقه)، از ماجراهای شهری بزرگ و یک معاون کلانتر بنام مک کلود که از نیویورک تا با محور خدمت در پلیس نیویورک شده تا با آخرین روشهای تحقیق و بررسی و کشف جرایم آشنا شود. نقش این معاون کلانتر را «دنس ویور» ایفا می کند. او مردی است یا خصوصیات کلانترهای قرن نوزدهم شهرهای غرب آمریکا با رفتاری که گاه رئیس او «رومئو و ژولیت»، «رام کردن زن سرکش»، «عیاهوی بسیار برای هیج» آغاز شد و پس از سالها بازی در تاتر، به تلویزیون روی آورد و در سریالهای مشهوری چون «مادافان»، «سیمی شجاعان»، «ای بی سی»، «کن اسموگ» و «پوانزا بازی کرد» سریال سینمایی مک کلود را در این هارگرو تهیه کرده و جمعی از سینماگران برجسته کارگردانی کرده اند.

ساعت ۲۰-۰۵
والت دیسنی



والت دیسنی قبیله در فیلمسازی و به ویژه در زمینه فیلمهای نقاشی متحرک شیوه و مکتبی خاص بنیان نهاد، که پس از او کمپانی وی آنرا ادامه داد. کمپانی والت دیسنی از جمله دست به تهیه یک مجموعه بی بدین یکسانه تلویزیونی زده که در سراسر جهان، با استقبال بسیار تماشاگران تلویزیون روبرو شد. نمایش این مجموعه از هفته آینده در برنامه دوم آغاز خواهد شد.

«پژواک» نام‌سریال ایرانی جدیدی است که در جدول برنامه‌های شبکه سراسری تلویزیون قرار گرفته و ساعت ۲۱ پنجشنبه هر هفته پخش می‌شود.

چون این مجموعه جدید در قالبی نو به طرح مسائل جوانان و واقعیت‌های زندگی در برخورد با مسائل فردی و اجتماعی پرداخته، از تنی چند از بوجود آوردندگان آن دعوت کردیم که در نشستی به بیان حرف‌ها و درد دل‌های خود درباره زمینه اصلی ماجرا، بازیگران، بازیها، ضبط تلویزیونی و مشکلات تهیه این برنامه بپردازند و برای تماشاگران تلویزیون شناسایی بیشتری درباره این مجموعه جدید فراهم آورند.

شاه‌محمدی تهیه‌کننده و کارگردان برنامه که به آموزش تکنیک تئاتر به دانشجویان اشتغال‌دارد. سهراب اخوان که ضبط تلویزیونی این سریال را انجام میدهد و یکی از نویسندگان پژواک علی اوحدی که بازیگر آن نیز هست. در این گفتگو شرکت دارند و اینست آنچه از زبان آنان شنیده‌ایم و می‌خوانید:

شاه‌محمدی: پیش از اینکه این سریال را آغاز کنم، طرح این مجموعه در ذهن من بود و لزوم پیاده کردن آنرا احساس می‌کردم. خصوصاً زندگی دانشجویی خودم در ایران و در خارج از ایران و درگیریهایی که با دوستانم و یا با مسائل اجتماعی داشتم تجارب خوبی بمن آموخته بود. فکرم را با چند نویسنده جوان مثل اوحدی، شاهین شهیدی در میان گذاشتم و شخصیت‌ها را برای آنها حل‌جایی کردم و بعد خواستم که متن داستانش را با توجه به این شخصیت‌ها بنویسند.

یک دانشجوی تئاتر (پرویز) که در دانشکده هنرهای دراماتیک درس می‌خواند و خواهی نخواهی درد دل‌هایی دارد. با او، خسرو که دانشجوی علوم انسانی است زندگی می‌کند که عجیب به‌سناریوی نویسی علاقه دارد، منتها چون جوان و ناشناخته است تولیدشان نمی‌گیرند و او از این بی‌احتیایی رنج می‌برد. پرسوناژ دیگر معلمی است سهرستانی که در دوره شبانه دانشگاه به‌ادامه تحصیل مشغول است بسیار مذهبی و متدین است.

آپارتمانی که محل گردآمدن این گروه است توسط شخصی به نام مسعود کرایه شده. مسعود روزنامه‌نگار است و از خسرو و پرویز خوش نمی‌آید، چون آنها از جوانان امروزی هستند و علاقه‌مند به پیشرفت؛ ولی او بنا به شغل اداری که دارد مجبور است کار کند در عین اینکه روحاً رنج می‌برد و البته برای مگر کردن هزینه خود مجبور شده که چند دانشجوی را در آپارتمانش راه بدهد تا کرایه خانه وضع مادی او را درم شریزد.

مسعود یا اکبر که دانشجوی فنی است توافق دارد که اکبر هم برای خودش درگیریهایی دارد. در طرح کلی ۱۳ برنامه، تک‌تک شخصیت‌های پژواک را به تماشاگر

پنجشنبه - ساعت ۲۱ - برنامه شبکه

پژواک

انعکاس صدا در بیان و اقیعیت‌های زندگی؛ زندگی نسل جوان با همه درگیری‌های اجتماعی و فردی معرفی از: مهشیده فرحبخش



معرفی می‌کنیم، تماشاگر وضع زندگی خانوادگی و موقعیت فردی و اجتماعی آنان را بشناسد و از روابطی که با یکدیگر دارند آگاه شود پس از آن افراد این گروه که هر یک سمبل طبقه خاصی است یا توجه به واقعیت‌ها و خواسته‌های نسل و طبقه خود در اجتماع رها می‌شوند و با مسائل بر-خورد پیدا می‌کنند.

از شخصیت‌های اصلی پژواک، محسن را هم باید نام ببرم که دیپلمش را گرفته، پشت کنکوری است و چون وضع مالیش خراب است بعزت دوستی که با پرویز دارد به آپارتمان او آمده؛ شبها را روی کاناپه به سیب می‌آورد؛ کفش بچه‌ها را واکی می‌زند، صبحانه درست می‌کند و اوامس آنها را اجرا می‌کند و در عوض پولی برای اجاره نمی‌پردازد. محسن سخت علاقه‌مند به بازیگری است و بخاطر همین از خانواده طرد شده و بکسک پرویز که‌گاه برنامه‌های تجربی برای دانشجویان علاقه‌مند اجرا می‌کند. این طرح در شورای برنامه‌های تلویزیون مورد تأیید قرار گرفت و من از نویسندگان دیگری هم چون فروهر عاصنی و فرهادی دعوت کردم، که همه آنها تحصیلات خوبی دارند، بازیگری و تئاتر میدانند و قلم‌را برای

پول بکار نمی‌گیرند. آنها متن‌ها را نوشتند و من آنچه را که مورد تأیید شورا بود دیالوگ‌گذاردم و با بچه‌ها شروع بکار کردم.

اخوان: همین تعدد نویسندگان باعث شده که داستان روال خاصی نداشته باشد، ممکنست یک هفته کمدی باشد، هفته دیگر انتقادی...

این قبرمانان گاه یا هم خوب و متحد هستند، و گاه با یکدیگر به جنگ و دعوا می‌پردازند و چون بازیگران خوب تکنیک میدانند با نقش‌های خود زندگی می‌کنند.

اخوان: آدم‌هایی که با شاه‌محمدی بازی می‌کنند باسهمی نیستند، این شخصیت‌ها در واقع خود آنها هستند. حرف‌های روزمره آنهاست که در قالب داستان بیان می‌شود.

شاه‌محمدی: انگیزه انتخاب من در مورد این بازیگران خاصی همین بوده که قوه درک و برداشت خوب داشتند. تمام آنها دانشجوی فارغ-التحصیل رشته‌های مختلف دانشگاه هستند که در اردوی هنری رامس (۳ سال پیش) با آنها آشنا شدم و حس کردم که استعداد و علاقه دارند و هدفشان پول درآوردن و شهرت نیست. و واقعاً تئاتر و بازیگری را برای

و بعد نتیجه گرفت ولی خوب برای راحتی تماشاگر دیدیم بهتر است تک‌تک بازیگران را در داستان پر و بال‌بدهیم تا خسته‌کننده و شلوغ نشود.

اخوان: چون ممکنست تماشاگر همیشه موفق به دیدن و ادامه داستان نشود، پس منطقی است که داستان مستقل و قهرمان مشخص باشد تا تماشاگر اتفاقی نیز استفاده بکند و هیچوقت درگیر شناسایی قبلی بازیگر و شخصیت و تیپ او نباشد.

اوحدی: درگیری افراد با اجتماع بیشتر مطرح است چون این افراد درگیری با اجتماع را از نقطه نظر دانشجویی دارد، تیزبین، حساس، شکاک و تا اندازه‌ای بدبین است، خصوصاً تیپ شهرستانی که بعزت برهم ریختن معیارهای خاص او در تهران حساسیت بیشتر دارد.

اخوان: سهم اینست که من و شاه‌محمدی با یکدیگر توافق و تفاهم داریم و درضبط تلویزیونی مشکلی پیش نمی‌آید.

راستش من بعد از خواندن داستان دیدم هیچ چیز ندارد ولی وقتی تمرین را دیدم و اینکه شاه‌محمدی با استفاده از سیستم تلقین به بازیگر، شخصیت به بازیگر می‌دهد و او را در قالب واقعی بازی عرضه می‌کند، پذیرفتم که ضبط کنم.

با هم چند جلسه صحبت کردیم و هر یک منطق صحیح را پذیرفتم، چون من آدم‌ها را لمس می‌کنم و صرفاً تصویرساز نیستم.

شاه‌محمدی: اخوان به کارش علاقه‌مند است، همانطور که من از بازی بد بچه‌ها و یا ضبط بد زجر می‌برم او هم ناراحت می‌شود.

اخوان: باید ارتباط و تداوم منطقی باشد، بچه‌ها روزی ۵ ساعت تمرین می‌کنند، روخوانی، تجزیه‌تحلیل، میزانشن و تمرین واقعی و اصلی است که طی میشود و منم حاضر هستم تا همین شاه‌محمدی کار بچه‌ها را ارزیابی کنیم و مقدمات ضبط تلویزیونی را آماده کنیم، ما برای هر برنامه ۲ روز وقت استودیو داریم که تمام تعریضات با دوربین انجام می‌شود و بعد ۵ دقیقه برنامه با ۵۰ تا ۲۰۰ شات که بنا به موضوع برنامه گرفته می‌شود یکسره ضبط می‌شود و شاید این تنها برنامه‌هایی است که تولید آن، اینچنین انجام می‌شود و اینرا می‌توان بخوبی از تداوم صحنه و بازی بازیگران دریافت.

موزیک متن و افکت در برنامه است و هیچ فرقی بافیلم سینمایی ندارد جز صحنه‌های خارجی که در فیلم سینمایی است و پژواک فقط در یک صحنه اجرا می‌شود.

مسعود تدوینی صدا بردار است که موزیک متن را با ذوق و سلیقه بسیار عالی انتخاب می‌کند.

اوحدی: آنچه در تهیه وضبط پژواک مهم است صمیمیت بچه‌ها خصوصاً گروه فنی است که به بازیگران هم سرایت کرد، چون بعد از هر بازی ذوق و انتخاب آنان شایسته تحسین است.

متصدیان دوربین: علی، سنجری رجبی، رحیمی، خسروانی هستند که گرچه با هدایت من کار کردند ولی ذوق و انتخاب آنان شایسته تحسین است.

دکور بسیار خوب است شاید این تصور پیش بیاید که دکور لوکس است. چون عوامل لوکس دارد، باید بدانید که عده‌هایی که در اینجا زندگی می‌کنند، یعنی در محل وقوع ماجراهای پژواک آپارتمانی که همه جمع شده‌اند، با ذوق و سلیقه تک‌تک آنان درست شده ممکنست یکبار یک آباژور گران‌قیمت خریداری کنند ولی در کنار آن برای نشستن بجای صندلی و چهارپایه از صندوق شکسته استفاده می‌کنند. بهر حال آپارتمان جای آدم‌های مجرد است، کسی را ندارند که بکارهایشان برسند، رختخوابها نامرتب لباس‌ها درهم است، اکثراً ظرف‌های نشسته آشپزخانه را پر می‌کند تا حیوان کسی همت کند ظرفها را بشوید و مرتب کند یا دوست دختر یکی از آنها برسد.

در این جا تابلوی قشنگی است ولی همه چیز نامرتب و درهم. این مسائل و این آشفتگی به زمینه اصلی کمد می‌کند تا وضع بچه‌ها را برای تماشاگر بیان کند.

شاه‌محمدی: اتاق‌های اینها باذوق و سلیقه خود بچه‌ها تزئین شده، از همین بازیگران پرسیدیم که چه عکسی را دوست دارند هم آن را به اتاقشان بزنند. بهر حال فضای بازی نیز دلخواه بازیگر شده و هر اتاق نماینده روحیه خود آنها است.

اخوان: خوب مشکلات زیاد است توی سرو کله همدیگر می‌زنیم، چرا تصویر خراب شد؟ چرا بازیگر مطلب و یا حرکت را فراموش کرد؟ و... و ولی باید مشکلات را حل کرد چون هیچ‌کاری آسان نیست.

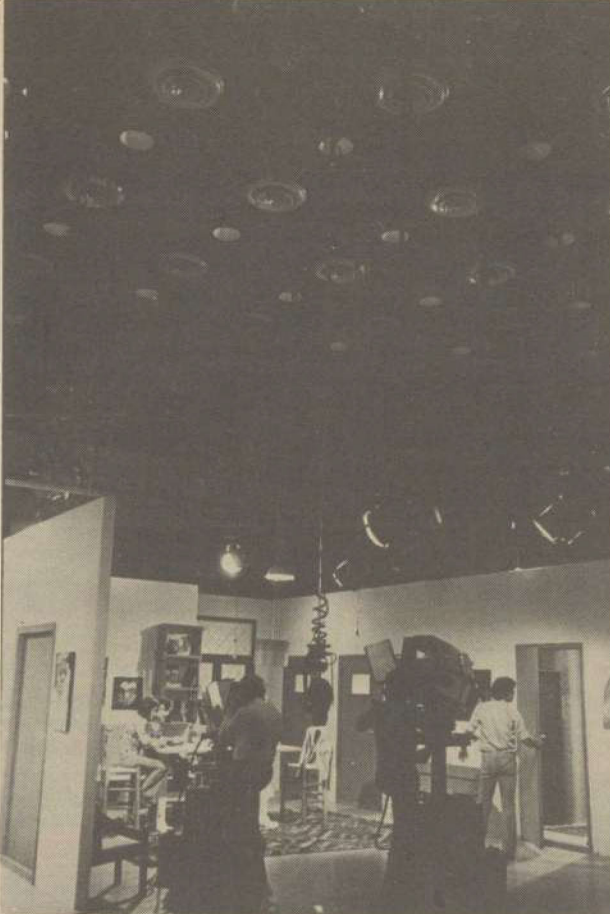
شاه‌محمدی: یک‌عده پشت کود نشسته‌اند و ایراد می‌گیرند. همانطور که اوایل هم خودم اینطور بودم ولی وقتی شروع کردم دیدم چقدر مشکل است. البته هنوز کار ما به انجام نرسیده که ارضا شویم. اول کار است و امید است که خوب شود.

اخوان: منشی صحنه برنامه‌ها، لپه امیررحیمی و گیتی جواد هستند که در واقع دست راست کارگردان به شمار می‌روند و البته فضا، وسایل و موقعیت استودیوی جدید تلویزیون ملی ایران در تهیه این مجموعه سهم بسزا دارد. چون دکور یکپارچه است و ۲۰۰ متر زیربنا دارد. دوربین‌ها متعدد و وسایل فنی مجهز است و ما هرگز بدون وجود این وسایل قادر به ضبط نبودیم و برای همین مدت‌ها صبر کردیم تا این برنامه نخستین برنامه تولیدی استودیوهای جدید مرکز تولید سازمان باشد.

شاه‌محمدی: خوبست انگیزه نام گذاری این مجموعه را هم یادآوری کنم، پژواک نام مناسبی است برای بیان واقعیت‌های زندگی هر یک از این شخصیت‌ها که مظهر طبقه خاصی هستند و در واقع انعکاس صدا در بیان واقعیت‌های زندگی، زندگی نسل جوان با همه درگیری‌های اجتماعی و فردی اوست.

شود بچه‌ها بشوق می‌آیند که بازی بهتری ارائه دهند.

اخوان: طرح صحنه‌سازی و دکور برنامه با فیروز صدیقی بود و خانم وفادار با صمیمیت آنرا پیاده کرد.



ضبط سریال پژواک در استودیوی جدید مرکز تولید تلویزیون ملی ایران



شود بچه‌ها بشوق می‌آیند که بازی بهتری ارائه دهند.

اخوان: طرح صحنه‌سازی و دکور برنامه با فیروز صدیقی بود و خانم وفادار با صمیمیت آنرا پیاده کرد.

است. بر طبق فرمول فوق در هر لحظه زمانی t مقدار عنصر رادیو اکتیو باقیمانده معادل N اتم خواهد بود. حال اگر در سیستمی مقدار اولیه N_0 و مقدار باقیمانده N یک عنصر رادیو اکتیو معلوم باشد باسانی مقدار t (زمان) را میتوان محاسبه نمود. λ ضریب ثابت دزنگراسیون و برای هر عنصر رادیو اکتیو قابل محاسبه است. در حقیقت اصل استفاده از پدیده رادیو اکتیویته و عناصر رادیو اکتیو در زمان سنجی را، با طرز کار ساعت شنی میتوان مقایسه نمود. همانطور که مدت زمان مشخصی برای عبور شن از محفظه بالائی ساعت شنی به محفظه پایینی آن لازم است، و با مقدار شن عبور کرده میتوان مقدار زمان را تعیین کرد، بهمان روش نیز در مورد تقویم رادیو اکتیو میتوان عمل نمود. از عناصر رادیو اکتیو طبیعی نیمه عمرهای مختلف، برای سالیابی یا زمان سنجی استفاده میشود که مختصراً با کربن رادیو اکتیو و استفاده از آن در سالیابی آثار باستانی اشاره میکنیم.

عنصر کربن که تشکیل دهنده عمل ساختمان موجودات زنده گیاهی و حیوانی است از دو ایزوتوپ پایدار کربن 12 و کربن 13 به نسبتهای $98/9$ درصد و $1/1$ درصد تشکیل شده است. ایزوتوپ کربن 14 که رادیو اکتیو می باشد دارای نیمه عمر 5730 ± 40 سال بوده و در نمونه های کربن دار که بیش از 70 هزار سال یا بیشتر قدمت داشته باشند وجود ندارد. این ایزوتوپ رادیو اکتیو در اثر برخورد اشعه کیهانی (ذرات نوترون) به اتمهای ازل موجود در طبقات بالای جو میل شده و پس از ترکیب با اکسیژن به انیلینکری بنیک تبدیل میشود. سپس از طریق عمل فتوسنتز گیاهی جزء ترکیبات گیاهان میگردد و طبیعتاً حیوانات با خوردن گیاهان این ایزوتوپ رادیو اکتیو را در بدن خود وارد میکنند. مقداری از آن نیز از طریق شیمیایی در آب دریاها حل میشود و بدین ترتیب C^{14} رادیو اکتیو، در سبک و یا مدار طبیعی کربن موجود در طبیعت وارد میگردد.

با مطالعات و بررسیهایی که انجام شده میتوان فرض کرد که مقدار C^{14} رادیو اکتیو حاصل در جو یا گذشت زمان ثابت بوده و تغییرات ادواری ناچیزی داشته است؛ و لذا در حال حاضر بین مقدار تولید C^{14} در جو و جذب آن توسط محیط زنده و مقدار دزنگراسیون آن، تعادلی برقرار گشته است. بطور متوسط یک گرم کربن محیط زنده $14/5$ دزنگراسیون در دقیقه اکتیویته میدهد (مقصود از محیط زنده محیطی است که تبادل کربن با آنسفر در آن انجام میگردد). حال اگر گیاه یا حیوان بعلت مرگ قدرت تبادل خور را از دست بدهد و با اصطلاح از سبک یا مدار طبیعی خارج شود دیگر C^{14} رادیو اکتیو وارد آن نخواهد شد، در حالیکه مقدار C^{14} موجود نیز بر اثر دزنگراسیون روکاهش خواهد رفت و هرچه از عمر آن بگذرد مقدار اکتیویته اش نیز کمتر خواهد شد. بنابراین اگر مقداری ذغال از یک حفاری باستانی بستم آید که فرضاً رادیو اکتیویته آن در حدود $7/2$ دزنگراسیون در دقیقه، در گرم کربن باشد - یعنی مقدار N_0 اولیه به $\frac{N}{2}$ کاهش یافته باشد - میتوان بهسولت نتیجه گرفت که عمر این ذغال 5730 سال است و انسانهای آن جامعه در چنین زمانی در آن ناحیه زندگی میکردند. و دیگر آثار کشف شده نیز به چنین زمانی تعلق دارد.

بدین ترتیب و با کمک C^{14} تاریخ دقیق بسیاری از آثار باستانی ماقبل تاریخ و تاریخی مشخص میشود، و مسلماً در آینده نیز این عنصر ساعت و تقویم باستانشناسان خواهد بود.

اتم در خدمت بشر

اتم در خدمت بشر، سر آغاز گفتگویی جامع در باره استفاده از C^{14} در علم باستانشناسی است و اینکه چگونه می توان قدمت آثار باستانی را از این طریق علمی باز شناخت. این برنامه با همکاری دکتر عزیزه مهدوی اجرا می شود که پاره یی از مطالب مورد گفتگو در اینجا بنظر میرسد تا شناختی ذهنی برای علاقمندان برنامه دانش باشد.

چگونه؟ چرا؟ کی؟ سئوالاتی است که بشر در مورد گذشته و حال و آینده از خود میکند. او نه تنها جویای ماهیت و علت است بلکه قالب زمانی آنرا نیز میخواهد بیابد.

زمین شناس میخواهد تاریخ پیدایش زمین و پدیده های مختلف زمین شناسی را بداند، باستان شناس علاقمند به دانستن زمان پیدایش تمدنها و رابطه زمانی تکامل جوامع مختلف بشری است. تاکنون برای جواب گویی بساین سئوالات جز توسل بمقایسه و فرضیات، امکانی برای آنها نبوده است. باستان شناسان جز در محدوده دوران تاریخی قادر به تعیین زمان دقیق اتفاقات گذشته نبوده اند و فقط در سه دهه اخیر و با کشف پدیده رادیو اکتیویته، دانشمندان یی بوجود تقویم رادیو اکتیو برای زمان یابی برده اند. و بدین طریق دانش هسته ای را به خدمت باستان شناسان و زمین شناسان گره افکند.

عنصر رادیو اکتیو عنصر ناپایداری است که با تشعشع ذرات یا اشعه α و β یا γ به عنصر پایداری تبدیل میشود. ضریب زمانی تبدیل کاملاً ثابت و بر طبق فرمول دزنگراسیون رادیو اکتیو تعریف و تعیین میشود.

$$N = N_0 e^{-\lambda t}$$

اگر در لحظه شروع یا زمان صفر مقدار یک ماده رادیو اکتیو N_0 باشد، زمان لازم برای کاهش آن بمقدار $\frac{N_0}{2}$ ثابت واصطلاحاً به نیمه عمر عنصر رادیو اکتیو موسوم

اخبار

از برنامه اول و دوم

تغییراتی که از این هفته در برنامه اول و از آغاز هفته آینده در برنامه دوم صورت میگیرد برنامه های اخبار را نیز شامل میشود.

مهمترین نکته در این تغییرات، افزایش بخش های خبری و تشوع آنهاست.

در برنامه اول: بخش اول برنامه ها هر روز با خبرهای کوتاه آغاز می شود، و در ساعت ۱۴ شروع خبرهای ایران و سایر کشورها بنظر تماشاگران می رسد.

در آغاز بخش دوم، در ساعت ۱۷ نیز خلاصه های از خبرهای مهم روز در نظر گرفته شده است و در ساعت ۱۹ بخش جدید خبرهای سراسر ایران بخش میشود.

این بخش پدید آورده های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نقاط مختلف سرزمین ما اختصاص دارد، قسمت نخستین آن از شبکه سراسری بخش میشود و قسمت دوم در تهران به خبرهای پایتخت و استان مرکزی می پردازد، و در همان زمان فرستنده های شهرستانها، گزارشهای محلی خود را بخش می کنند.

پنجمین بخش اخبار، در ساعت ۱۹-۴۵، از رویدادهای ورزشی ایران و جهان سخن می گوید، این بخش جدید و مستقل اخبار ورزشی از آنسو در برنامۀ شبکه گنجینه شده است که جوانان و دوستداران ورزش بتوانند بیشتر در جریان فعالیت ها و رویداد های ورزشی قرار گیرند.

در ساعت ۳۰ - ۲۰ ششمین بخش اخبار از شبکه سراسری بخش می شود. این بخش همچون گذشته سولی اندکی خلاصه تر - به مهمترین خبرهای سیاسی ۲۴ ساعت ایران و سایر نقاط جهان می پردازد.

در یک بخش کوتاه مهمترین رویداد های ه ای سیاسی جهان بازگو خواهد شد، **برنامه دوم:** هر شب در ساعت ۲۰ با یک بخش خبر کوتاه برنامه های خود را آغاز می کند. «اخبار از برنامه دوم» که هر شب در ساعت ۲۲ بخش خواهد شد، یک جمله خبری است که در آن به مهمترین رویدادهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی ایران و سایر نقاط جهان اشاره می شود، و گاه وقایع مهم از جانب مفسران مورد بحث قرار می گیرد.

بدین ترتیب در دوره جدید، از دو کانال تلویزیونی ۹ بخش خبری بخش می شود، و تماشاگران تلویزیون پیوسته در جریان همه وقایع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی وطن خود و سراسر جهان قرار خواهد گرفت.

برنامه رادیو ایران

جدول هفتگی برنامه اول (از ۱۷ ابان تا ۲۴ آبان ماه ۱۳۵۱)

ساعات	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه
۰۰/۱۰	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۱/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۱/۰۵	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۲/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۲/۰۵	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۳/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۳/۰۵	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۴/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۴/۰۵	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۵/۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه اخبار	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه اخبار	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه اخبار	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه اخبار	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه اخبار	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه اخبار
۰۵/۰۴	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی
۰۵/۰۸	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر
۰۶/۰۰	بامداد	بامداد	بامداد	بامداد	بامداد	بامداد
۰۷/۱۵	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان
۰۷/۴۰	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر
۰۸/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۸/۰۵	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده
۱۰/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۰/۰۵	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده
۱۱/۰۰	اخبار و مسائل	اخبار و مسائل	اخبار و مسائل	اخبار و مسائل	اخبار و مسائل	اخبار و مسائل
۱۱/۱۰	عمرانی و اقتصادی	عمرانی و اقتصادی	عمرانی و اقتصادی	عمرانی و اقتصادی	عمرانی و اقتصادی	عمرانی و اقتصادی
۱۱/۱۵	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده
۱۱/۳۰	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی
۱۱/۳۵	برنامه مذهبی	برنامه مذهبی	برنامه مذهبی	برنامه مذهبی	برنامه مذهبی	برنامه مذهبی
۱۱/۵۸	اعلام برنامه بخش دوم	اعلام برنامه بخش دوم	اعلام برنامه بخش دوم	اعلام برنامه بخش دوم	اعلام برنامه بخش دوم	اعلام برنامه بخش دوم
۱۲/۰۰	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر
۱۲/۰۶	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی
۱۲/۱۳	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل
۱۲/۴۰	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران
۱۳/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۳/۰۵	نیازمندیها	نیازمندیها	نیازمندیها	نیازمندیها	نیازمندیها	نیازمندیها
۱۳/۳۰	شاخه گل	شاخه گل	شاخه گل	شاخه گل	شاخه گل	شاخه گل
۱۴/۰۰	برنامه گروه خبر نیروز	برنامه گروه خبر نیروز	برنامه گروه خبر نیروز	برنامه گروه خبر نیروز	برنامه گروه خبر نیروز	برنامه گروه خبر نیروز
۱۴/۰۶	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی
۱۴/۱۵	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل
۱۴/۴۰	سیر و سفر	سیر و سفر	سیر و سفر	سیر و سفر	سیر و سفر	سیر و سفر
۱۴/۵۰	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش
۱۴/۴۵	گلپا	گلپا	گلپا	گلپا	گلپا	گلپا
۱۴/۳۰	برگ سبز	برگ سبز	برگ سبز	برگ سبز	برگ سبز	برگ سبز
۱۴/۰۰	اخبار و رویدادهای خبری	اخبار و رویدادهای خبری	اخبار و رویدادهای خبری	اخبار و رویدادهای خبری	اخبار و رویدادهای خبری	اخبار و رویدادهای خبری
۱۴/۰۵	چشم انداز	چشم انداز	چشم انداز	چشم انداز	چشم انداز	چشم انداز
۱۴/۰۵	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۴/۰۵	دعقان	دعقان	دعقان	دعقان	دعقان	دعقان
۱۴/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۴/۱۰	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب
۱۴/۴۰	تکنوازان	تکنوازان	تکنوازان	تکنوازان	تکنوازان	تکنوازان
۲۰/۰۰	برنامه گروه خبر شب	برنامه گروه خبر شب	برنامه گروه خبر شب	برنامه گروه خبر شب	برنامه گروه خبر شب	برنامه گروه خبر شب
۲۰/۴۰	سخنرانی آقای راشد	سخنرانی آقای راشد	سخنرانی آقای راشد	سخنرانی آقای راشد	سخنرانی آقای راشد	سخنرانی آقای راشد
۲۱/۰۰	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۱/۰۰	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۲/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۲۲/۰۵	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۲/۰۴	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۲/۴۰	نوائی از موسیقی ملی	نوائی از موسیقی ملی	نوائی از موسیقی ملی	نوائی از موسیقی ملی	نوائی از موسیقی ملی	نوائی از موسیقی ملی
۲۲/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۲۲/۰۵	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۲/۳۰	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۲/۴۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۲۲/۰۰	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۲/۳۰	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۲/۴۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار

برنامه اول ویژه روز جمعه

۰۵/۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۵/۰۴	اخبار
۰۵/۰۶	برنامه صبحگاهی
۰۶/۰۰	برنامه بامدادی گروه اخبار رادیو
۰۸/۱۵	برنامه گروه خبر
۰۹/۰۰	اخبار
۰۹/۰۵	شاخه گل
۱۲/۰۰	اذان ظهر
۱۲/۰۶	اخبار مذهبی و سیاسی
۱۲/۱۵	یک شاخه گل
۱۲/۴۰	سیر و سفر
۱۲/۵۰	نمایش
۱۳/۴۵	گلپا
۱۳/۳۰	برگ سبز
۱۴/۰۰	اخبار و رویدادهای خبری
۱۴/۰۵	چشم انداز
۱۴/۰۵	اخبار
۱۴/۰۵	دعقان
۱۴/۰۰	اخبار
۱۴/۱۰	سپاهیان انقلاب
۱۴/۴۰	تکنوازان
۲۰/۰۰	برنامه گروه خبر شب
۲۰/۴۰	سخنرانی آقای راشد
۲۱/۰۰	چنگ شب
۲۱/۰۰	چنگ شب
۲۲/۰۰	اخبار
۲۲/۰۵	چنگ شب
۲۲/۰۴	چنگ شب
۲۲/۴۰	نوائی از موسیقی ملی
۲۲/۰۰	اخبار
۲۲/۰۵	چنگ شب
۲۲/۳۰	چنگ شب
۲۲/۴۰	اخبار
۲۲/۰۰	چنگ شب
۲۲/۳۰	چنگ شب
۲۲/۴۰	اخبار

جمعه

- دکتر وولیتل ۱۱
- کارگاه موسیقی ۱۱/۳۰
- تاشی ۱۲
- محله تلوزیونی ۱۲/۳۰
- بشقاب پرند ۱۳
- موسیقی ایرانی ۱۴
- فیلم سینمایی ۱۵
- فوتبال ۱۶/۳۰
- چارل ۱۷/۲۰
- چشمک ۱۸/۱۰
- جستجو ۱۹
- اخبار ۲۰/۳۰
- ناسیونال شو ۲۱
- بالان نال شو ۲۲/۱۰
- اخبار ۲۳

پنجشنبه

- مسابقه هفته «بیکار اندیشه» ۱۹/۱۷
- اخبار ورزشی ۱۹/۳۵
- دنیای شرفی ۱۹/۵۶
- اخبار ۲۰/۳۰
- پرواز ۲۱
- روزنامه جهان* ۲۲
- موسیقی ایرانی* ۲۲/۱۰
- فیلم سینمایی ۲۲/۳۰
- اخبار ۲۴

- اخبار ۱۳
- کانون خانواده (بهداشت) ۱۳/۰۵
- قرن بیستم ۱۳/۳۰
- اخبار ۱۴
- بخش دوم ۱۶/۳۰
- روزنامه جهان ۱۷
- اعلام برنامه و اخبار ۱۷/۱۰
- کودکان ۱۸
- ورزشها ۱۸/۳۰
- برنامه‌های ما ۱۹
- اخبار ورزشی و ۱۳/۳۰
- شورش (شبکه) ۱۳/۳۰
- اخبار ۱۴

- اخبار (شبکه) و ۱۹
- شورش (شبکه) ۱۹/۱۷
- ادامه بخش مستقیم از ۲۰
- دبستان فروسی ۲۰
- حامیان ۲۰/۳۰
- اخبار ۲۱
- ورزشگاه ۲۱/۵۰
- روزنامه جهان ۲۲
- موسیقی پاپ ۲۲
- تان (بیا پاپین کارت ۲۲/۳۵
- دانم) ۲۲/۳۰
- هفت شهر عشق ۲۴
- اخبار ۲۴

- اعلام برنامه و مختار ۹/۲۰
- فیلم گمگی ۹/۳۰
- موسیقی و رقص محلی ۱۰/۱۵
- شورش (شبکه) ۱۰/۴۵
- معرفی برنامه‌های ما ۱۱/۱۵
- نغمه‌ها ۱۱/۴۵
- راز یقا ۱۲/۱۵
- ترانه‌های ایرانی ۱۲/۱۵
- فیلم سینمایی (شبکه) ۱۲/۴۵
- بزرگ (۱۴/۳۰
- اخبار ۱۵
- موسیقی ایرانی ۱۵/۳۰
- جادوی علم ۱۵/۳۰
- بخش مراسم روز عید ۱۶
- قفل از دبستان فروسی

چهارشنبه

چهارشنبه

- بخش اول ۱۲
- اخبار ۱۲
- بخش دوم ۱۶/۳۰
- اعلام برنامه و اخبار ۱۷
- کودکان ۱۷/۱۰
- کورگان ۱۸
- نغمه‌ها ۱۸/۳۰
- اخبار (شبکه) و ۱۹
- شورش (شبکه) ۱۹/۱۷
- راز یقا ۱۹/۳۵
- اخبار ورزشی ۱۹/۵۶
- حامیان ۲۰/۳۰
- اخبار ۲۱
- ورزشگاه ۲۲
- روزنامه جهان ۲۲/۱۰
- تانر ۲۲/۳۰
- اخبار ۲۳

سه‌شنبه

- بخش اول ۱۳
- اخبار ۱۳/۰۵
- کانون خانواده (خانواده‌ای) ۱۳/۳۰
- اخبار ۱۴
- بخش دوم ۱۶/۳۰
- اعلام برنامه و اخبار ۱۷
- کودکان ۱۷/۱۰
- عشق و کوار: آنچه شما ۱۸
- خواستار ۱۸/۳۰
- اتاق ۲۲۲ ۱۹
- اخبار (شبکه) و ۱۹/۱۷
- شورش (شبکه) ۱۹/۳۵
- تلاش ۱۹/۵۶
- اخبار ورزشی ۱۹/۵۶
- افسونگر ۲۰/۳۰
- اخبار ۲۱
- روزهای زندگی ۲۲
- روزنامه جهان ۲۲/۱۰
- مسابقه چهره‌ها ۲۲/۳۰
- هفت شهر عشق ۲۲/۳۵
- اخبار ۲۳

دوشنبه

- بخش اول ۱۳
- اخبار ۱۳/۰۵
- مسابقه چایزه بزرگ ۱۳/۳۰
- محله پیتون ۱۳/۳۰
- اخبار ۱۴
- بخش دوم ۱۶/۳۰
- اعلام برنامه و اخبار ۱۷
- کودکان ۱۷/۱۰
- ماجرای بچه گوی ۱۸
- محله تلوزیونی ورزشی ۱۸/۳۰
- اخبار (شبکه) و ۱۹
- شورش (شبکه) ۱۹/۱۷
- شورش افغان ۱۹/۳۵
- اخبار ورزشی ۱۹/۵۶
- موسیقی ۲۰/۳۰
- اخبار ۲۱
- خانه‌بوش ۲۲
- روزنامه جهان ۲۲/۱۰
- ایران زمین ۲۲/۳۰
- اختاپوس ۲۲/۳۵
- اخبار ۲۳

یکشنبه

- بخش اول ۱۳
- اخبار ۱۳/۰۵
- کارگی ۱۳/۳۰
- موسیقی ایرانی ۱۳/۳۰
- اخبار ۱۴
- بخش دوم ۱۶/۳۰
- اعلام برنامه و اخبار ۱۷
- کودکان ۱۷/۱۰
- ورزش نوجوانان ۱۸
- قلم مستند ۱۸/۳۰
- اخبار (شبکه) و ۱۹
- شورش (شبکه) ۱۹/۱۷
- جایزه بزرگ ۱۹/۳۵
- اخبار ورزشی ۱۹/۵۶
- شما و تلوزیون ۲۰/۳۰
- اخبار ۲۱
- کاروبگران ۲۲
- روزنامه جهان ۲۲/۱۰
- در پیرامون زبان ۲۲/۳۵
- کلیما ۲۲/۳۵
- اخبار ۲۳

شنبه

- بخش اول ۱۳
- اخبار ۱۳/۰۵
- کانون خانواده (حفاظت و ایمنی) ۱۳/۳۰
- محله پیتون ۱۳/۳۰
- اخبار ۱۴
- بخش دوم ۱۶/۳۰
- اعلام برنامه و اخبار ۱۷
- کودکان ۱۷/۱۰
- کورگان ۱۸
- مریدی محبوب من ۱۸/۳۰
- دانش ۱۹
- اخبار (شبکه) و ۱۹/۱۷
- شورش (شبکه) ۱۹/۳۵
- چهره ایران ۱۹/۴۵
- اخبار ورزشی ۱۹/۵۶
- دنیای یگوزن ۲۰/۳۰
- اخبار ۲۱
- روزهای زندگی ۲۲
- روزنامه جهان ۲۲/۱۰
- درجی‌های برباغ بسیار درخت ۲۲/۳۰
- آم و هوا ۲۲/۳۵
- اخبار ۲۳

شنبه

- برنامه جدید ۱۹/۳۰
- اسلاید و موسیقی روز ۲۰
- اخبار کوتاه ۲۰/۰۵
- داستان فورسایت‌ها (فست اول) ۲۱
- کتاب‌شناسی ۲۱/۳۰
- قرن بیستم و یکم ۲۲
- اخبار از برنامه دوم ۲۲/۳۰
- فستیوال سینمایی (رسمی - انر هیچکاک) ۲۴
- موسیقی نیمه‌شب

جمعه

- تام‌جوز ۱۹/۳۰
- راه‌هن ۲۰/۱۰
- مردم سرزیرهای‌دیگری (گوشه‌انیمای هیمالی) ۲۱/۰۵
- اخبار ۲۱/۳۰
- شبهای تهران ۲۲

پنجشنبه

- اخبار ۱۹/۳۴
- ستارگان ۱۹/۴۰
- موسیقی ایرانی ۲۰/۱۰
- حقیقت (افغانی‌ان) ۲۰/۳۰
- مشروب) ۲۱
- وارثه ۲۱/۳۰
- اخبار ۲۲
- ویدوک ۲۲
- درامتی بر حکمت منوی ۲۲/۳۰

چهارشنبه

- اخبار ۱۹/۳۴
- آقای توک (میتاب) ۱۹/۴۰
- موسیقی کلاسیک ۲۰/۳۰
- آغاز ۲۱
- اخبار ۲۱/۳۰
- ویدوک (فل در هتل) ۲۲
- فیلم سینمایی (جاسوسی در چشم من) ۲۲/۳۰

چهارشنبه

- اسلاید و موسیقی روز ۱۹/۳۰
- اخبار کوتاه ۲۰
- واکت دسپی ۲۰/۰۵
- (سریال جدید) ۲۱
- مرزهای دانش ۲۱/۳۰
- دکتر بماند این (سریال جدید) ۲۲
- اخبار از برنامه دوم ۲۲/۳۰
- ادب ایران و جهان ۲۲/۳۰
- مافکود (سریال سینمایی) ۲۳

سه‌شنبه

- اسلاید و موسیقی روز ۱۹/۳۰
- اخبار کوتاه ۲۰
- ورزش در یک هفته ۲۰/۰۵
- دهه شصت‌انگیز ۲۱
- خوانندگان اروپا ۲۱/۵۰
- اخبار از برنامه دوم ۲۲
- جایز (سریال جدید) ۲۲/۳۰
- موسیقی کلاسیک ۲۲/۳۰

دوشنبه

- اسلاید و موسیقی روز ۱۹/۳۰
- اخبار کوتاه ۲۰
- در جستجوی نیل ۲۰/۰۵
- (سریال جدید) ۲۱
- مسابقه یک میلیون دالی ۲۲
- اخبار از برنامه دوم ۲۲
- جهان‌تاک (استریندیوی) ۲۲/۳۰
- و نمایشنامه پند)

یکشنبه

- اسلاید و موسیقی روز ۱۹/۳۰
- اخبار کوتاه ۲۰
- کمدی کلاسیک ۲۰/۰۵
- موسیقی ایرانی ۲۰/۳۰
- (فرهنگ و هنر) ۲۱
- انکلیت همبردیگت ۲۲
- اخبار از برنامه دوم ۲۲/۳۰
- هفت تجدید (مجله هنر هفته) ۲۲/۳۰
- سو‌وطن (سریال جدید تلوزیونی) ۲۳
- موسیقی اصیل ایرانی ۲۳/۵۰

برنامه دوم

برنامه رادیو ایران

جدول هفتگی برنامه دوم (از ۱۷ آبان تا ۲۴ آبان ماه ۱۳۵۱)

ساعات	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه
۰۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵	بامداد موسیقی (S)	بامداد موسیقی (S)	بامداد موسیقی (S)	بامداد موسیقی (S)	بامداد موسیقی (S)	بامداد موسیقی (S)
۰۷/۳۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۷/۳۵	دنیاه باامداد و موسیقی	دنیاه باامداد و موسیقی	دنیاه باامداد و موسیقی	دنیاه باامداد و موسیقی	دنیاه باامداد و موسیقی	دنیاه باامداد و موسیقی
۰۸/۰۰	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۰۸/۳۰	آهنگهای روز (S)	آهنگهای روز (S)	آهنگهای روز (S)	آهنگهای روز (S)	آهنگهای روز (S)	آهنگهای روز (S)
۰۹/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۱۰/۰۰	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰	نامه‌های يك جهانگرد	نامه‌های يك جهانگرد	نامه‌های يك جهانگرد	نامه‌های يك جهانگرد	نامه‌های يك جهانگرد	نامه‌های يك جهانگرد
۱۱/۰۰	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی
۱۱/۳۰	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)
۱۲/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۱۳/۰۰	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۱۳/۳۰	برنامه گروه خبر نیروز	برنامه گروه خبر نیروز	برنامه گروه خبر نیروز	برنامه گروه خبر نیروز	برنامه گروه خبر نیروز	برنامه گروه خبر نیروز
۱۴/۰۰	برنامه بزبان روسی	برنامه بزبان روسی	برنامه بزبان روسی	برنامه بزبان روسی	برنامه بزبان روسی	برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵	برنامه بزبان آلمانی	برنامه بزبان آلمانی	برنامه بزبان آلمانی	برنامه بزبان آلمانی	برنامه بزبان آلمانی	برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰	برنامه بزبان فرانسه	برنامه بزبان فرانسه	برنامه بزبان فرانسه	برنامه بزبان فرانسه	برنامه بزبان فرانسه	برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵	برنامه بزبان انگلیسی	برنامه بزبان انگلیسی	برنامه بزبان انگلیسی	برنامه بزبان انگلیسی	برنامه بزبان انگلیسی	برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه
۱۶/۰۰	آهنگهای روز	آهنگهای روز	آهنگهای روز	آهنگهای روز	آهنگهای روز	آهنگهای روز
۱۶/۳۰	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی
۱۶/۴۵	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه
۱۷/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۱۸/۰۰	ارکسترهای بزرگ جهان	ارکسترهای بزرگ جهان	ارکسترهای بزرگ جهان	ارکسترهای بزرگ جهان	ارکسترهای بزرگ جهان	ارکسترهای بزرگ جهان
۱۸/۳۰	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی
۱۹/۰۰	بهترین آهنگهای روز (S)	بهترین آهنگهای روز (S)	بهترین آهنگهای روز (S)	بهترین آهنگهای روز (S)	بهترین آهنگهای روز (S)	بهترین آهنگهای روز (S)
۱۹/۳۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۹/۴۵	بهترین آهنگهای روز از آلبوم صفحات دیروز	بهترین آهنگهای روز از آلبوم صفحات دیروز	بهترین آهنگهای روز از آلبوم صفحات دیروز	بهترین آهنگهای روز از آلبوم صفحات دیروز	بهترین آهنگهای روز از آلبوم صفحات دیروز	بهترین آهنگهای روز از آلبوم صفحات دیروز
۲۰/۰۰	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰	جهان هنر	جهان هنر	جهان هنر	جهان هنر	جهان هنر	جهان هنر
۲۱/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۲۲/۳۰	کتاب شب	کتاب شب	کتاب شب	کتاب شب	کتاب شب	کتاب شب
۲۳/۳۰	موسیقی ایرانی (S)	موسیقی ایرانی (S)	موسیقی ایرانی (S)	موسیقی ایرانی (S)	موسیقی ایرانی (S)	موسیقی ایرانی (S)
۲۳/۴۰	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)
۰۱/۰۰	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه

برنامه مخصوص ایام تعطیل

۰۷/۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۷/۰۵	بامداد و موسیقی (S)
۰۸/۳۰	ترانه‌های ایرانی
۰۹/۰۰	موسیقی سبک (S)
۰۹/۳۰	دش آدینه
۱۱/۳۰	موسیقی جاز (S)
۱۲/۳۰	چاپ دوم
۱۳/۳۰	اخبار
۱۴/۳۵	موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰	برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵	برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰	برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵	برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰	موسیقی فیلم
۱۵/۳۰	موسیقی برای جوانان
۱۹/۳۰	تأثیر
۲۰/۳۰	برنامه گلپا
۲۱/۳۰	موسیقی کلاسیک (S)
۲۳/۰۴	آهنگهای نیمه شب
۰۱/۰۰	پایان برنامه

برنامه مخصوص روز عید فطر (برنامه اول)

۰۰/۰۰	اخبار
۰۰/۱۰	راه شب
۰۱/۰۰	اخبار
۰۱/۰۵	راه شب
۰۲/۰۰	اخبار
۰۲/۰۵	راه شب
۰۳/۰۰	اخبار
۰۳/۰۵	راه شب
۰۳/۱۰	اخبار
۰۳/۱۵	راه شب
۰۳/۲۰	اخبار
۰۳/۲۵	راه شب
۰۳/۳۰	اخبار

۰۳/۰۵	راه شب
۰۴/۰۰	اخبار
۰۴/۰۵	راه شب
۰۴/۱۰	راه شب
۰۴/۱۵	راه شب
۰۴/۲۰	راه شب
۰۴/۲۵	راه شب
۰۴/۳۰	راه شب
۰۵/۰۰	راه شب
۰۵/۰۵	راه شب
۰۵/۱۰	راه شب
۰۵/۱۵	راه شب
۰۵/۲۰	راه شب
۰۵/۲۵	راه شب
۰۵/۳۰	راه شب
۰۶/۰۰	راه شب
۰۶/۰۵	راه شب
۰۶/۱۰	راه شب
۰۶/۱۵	راه شب
۰۶/۲۰	راه شب
۰۶/۲۵	راه شب
۰۶/۳۰	راه شب
۰۷/۰۰	راه شب

آبادان

چهارشنبه ۱۷ آبان

۹/۳۰	اعلام برنامه و گفتار
۹/۳۵	فیلم کمندی
۱۰/۱۵	موسیقی و رقص محلی شهرستانها
۱۲/۱۵	ترانه‌های ایرانی
۱۲/۳۰	نامه‌های يك جهانگرد
۱۳/۳۰	محلله بیتون
۱۴/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۵/۳۰	چادوی علم
۱۶/۳۰	پخش مراسم روز عید فطر از دبستان فردوسی
۱۹/۱۷	ادامه پخش مستقیم از دبستان فردوسی
۲۰/۳۰	حامیان
۲۱/۵۰	روزنامه جهان
۲۲/۳۰	موسیقی باب
۲۳/۳۰	تأثیر (بیا باین کارت دارم)
۲۴/۳۰	هفت شهر عشق
۲۴/۳۰	اخبار

پنجشنبه ۱۸ آبان

۱۳	اخبار
۱۴/۰۵	کانون خانواده (بهداشت)
۱۴/۳۰	قرن بیستم
۱۶/۳۰	پخش دوم
۱۶/۳۵	تلاوت قرآن
۱۶/۴۰	ترانه‌های ایرانی
۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان (تولید محلی)
۱۸	وروجک‌ها
۱۸/۳۰	همسایگان (تولید محلی)
۱۹/۱۷	مسابقه هفته «بیکار آندیشه»
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	دنیای شربی
۲۰/۳۰	پخش دوم
۲۱	پژواک
۲۲	روزنامه جهان
۲۳/۱۰	موسیقی ایرانی
۲۳/۳۰	فیلم سینمایی
۲۴	اخبار

جمعه ۱۹ آبان

۱۰/۱۵	تلاوت قرآن
۱۰/۳۰	سخنرانی مذهبی و اعلام برنامه
۱۱	دکتر دولیتل
۱۱/۳۰	کارگاه موسیقی
۱۲	تامی
۱۲/۳۰	مجله تلویزیونی
۱۳	بشقاب پرنده

۱۴	موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰	اخبار
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۷/۳۰	چپارل
۱۸/۱۰	چشمک
۱۹	جستجو
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ناسیونال شو
۲۲/۱۰	بالاخر از خطر
۲۳	اخبار

شنبه ۲۰ آبان

۱۳	اخبار
۱۴/۰۵	کانون خانواده (حفاظت و ایمنی)
۱۴/۳۰	محلله بیتون
۱۶	پخش دوم
۱۶/۳۵	تلاوت قرآن
۱۶/۴۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان (تولید محلی)
۱۸	میری محبوب من
۱۸/۳۰	همسایگان (تولید محلی)
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۷	چهره ایران
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	دنیای یکن
۲۰/۳۰	تأثیر (بیا باین کارت دارم)
۲۱	روزهای زندگی
۲۲	روزنامه جهان
۲۳/۱۰	دریچه‌ای پرباغ بسیار درخت (تولید محلی)
۲۳/۳۵	آدم و حوا
۲۴	اخبار

یکشنبه ۲۱ آبان

۱۳	اخبار
۱۴/۰۵	کانون خانواده (بهداشت)
۱۴/۳۰	قرن بیستم
۱۶	پخش دوم
۱۶/۳۵	تلاوت قرآن
۱۶/۴۰	ترانه‌های ایرانی
۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان (تولید محلی)
۱۸	وروجک‌ها
۱۸/۳۰	همسایگان (تولید محلی)
۱۹/۱۷	مسابقه هفته «بیکار آندیشه»
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	دنیای شربی
۲۰/۳۰	پخش دوم
۲۱	پژواک
۲۲	روزنامه جهان
۲۳/۱۰	موسیقی ایرانی
۲۳/۳۰	فیلم سینمایی
۲۴	اخبار

دوشنبه ۲۲ آبان

۱۳	اخبار
۱۴/۰۵	مسابقه جایزه بزرگ

اصفهان

چهارشنبه ۱۷ آبان

۹/۳۰	اعلام برنامه و گفتار
۹/۳۵	فیلم کمندی
۱۰/۱۵	موسیقی و رقص محلی شهرستانها
۱۲/۱۵	ترانه‌های ایرانی
۱۲/۳۰	فیلم سینمایی (شیاد بزرگ)
۱۴/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۵/۳۰	چادوی علم
۱۶/۳۰	پخش مراسم روز عید فطر از دبستان فردوسی
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۷	ادامه پخش مستقیم از دبستان فردوسی
۲۰/۳۰	حامیان
۲۱/۵۰	روزنامه جهان
۲۲/۳۰	موسیقی باب
۲۳/۳۰	تأثیر (بیا باین کارت دارم)
۲۴/۳۰	هفت شهر عشق
۲۴	اخبار

پنجشنبه ۱۸ آبان

۱۳	اخبار
۱۴/۰۵	کانون خانواده (بهداشت)
۱۴/۳۰	قرن بیستم
۱۶	پخش دوم
۱۶/۳۵	تلاوت قرآن
۱۶/۴۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان (تولید محلی)
۱۸	وروجک‌ها
۱۸/۳۰	برنامه‌های ما
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۷	مسابقه هفته «بیکار آندیشه»
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	دنیای شربی
۲۰/۳۰	پخش دوم
۲۱	پژواک
۲۲	روزنامه جهان
۲۳/۱۰	موسیقی ایرانی
۲۳/۳۰	فیلم سینمایی
۲۴	اخبار

جمعه ۱۹ آبان

۱۱	دکتر دولیتل
۱۱/۳۰	کارگاه موسیقی
۱۲	تامی
۱۲/۳۰	مجله تلویزیونی
۱۳	بشقاب پرنده
۱۴	موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰	فیلم سینمایی
۱۵	بشقاب پرنده
۱۶/۳۰	فوتبال

۱۳	بشقاب پرند
۱۴	آینه هفته (تولید محلی)
۱۴/۳۰	اخبار
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۷/۳۰	چهارشنبه
۱۸/۱۰	چشمک
۱۹	جستجو
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ناسیونال شو
۲۲/۱۰	بالا تر از خطر
۲۳	اخبار

شنبه ۲۰ آبان	
۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان
۱۸	مریخی محبوب من
۱۸/۳۰	دانش

چهارشنبه ۲۴ آبان	
۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان
۱۸	چادوی علم
۱۸/۳۰	نغمه‌ها
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۷	راز بقا
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	حامیان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	فراری
۲۲	روزنامه جهان
۲۲/۱۰	د. بیرامون زبان
۲۲/۳۰	گلپا
۲۳	اخبار

یکشنبه ۲۱ آبان	
۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان
۱۸	ورزش نوجوانان
۱۸/۳۰	فیلم مستند
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۷	جایزه بزرگ
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	شما و تلویزیون (تولید محلی)
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	کاشوگران
۲۲	روزنامه جهان
۲۲/۱۰	د. بیرامون زبان
۲۲/۳۰	گلپا
۲۳	اخبار

دوشنبه ۲۲ آبان	
۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان
۱۸	ورزش نوجوانان
۱۸/۳۰	فیلم مستند
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۷	جایزه بزرگ
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	شما و تلویزیون (تولید محلی)
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	کاشوگران
۲۲	روزنامه جهان
۲۲/۱۰	د. بیرامون زبان
۲۲/۳۰	گلپا
۲۳	اخبار

دوشنبه ۲۲ آبان	
۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان
۱۸	ماجرای بچه گرگ
۱۸/۳۰	مجله تلویزیونی ورزشی
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۷	شهر آفتاب
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	خانه قمرخانم
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	خانه بدوش
۲۲	روزنامه جهان
۲۲/۱۰	ایران زمین
۲۲/۳۰	اختاپوس
۲۳	اخبار

شنبه ۲۰ آبان	
۱۶	روستائیان (تولید محلی)
۱۷	کودکان (تولید محلی)
۱۸	ماجرای بچه گرگ
۱۸/۳۰	مجله تلویزیونی ورزشی

سه شنبه ۲۳ آبان

۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان
۱۸	گشت و گذار «آبچه شما»
۱۸/۳۰	اتاق ۴۴۴
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۷	تلاش
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	افسونگر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	مجله پیتون
۲۲	روزنامه جهان
۲۲/۱۰	مسابقه چهره‌ها
۲۲/۳۵	هفت شهر عشق
۲۳	اخبار

چهارشنبه ۲۴ آبان

۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان
۱۸	چادوی علم
۱۸/۳۰	نغمه‌ها
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۷	راز بقا
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	حامیان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	فراری
۲۲	روزنامه جهان
۲۲/۱۰	د. بیرامون زبان
۲۲/۳۰	گلپا
۲۳	اخبار

یکشنبه ۲۱ آبان

۱۷/۳۰	کودکان
۱۸	کودک (محلی)
۱۸/۳۰	مبارز و بیروز
۱۹	چادوی علم
۱۹/۳۰	آیوانو
۲۰/۳۰	رنگارنگ
۲۱	موسیقی شاد
۲۱/۳۰	پزشک محله
۲۲/۳۰	هفت شهر عشق

چهارشنبه ۱۷ آبان

۱۷/۳۰	کودکان (محلی)
۱۸	آموزش روستائی (زنان)
۱۸/۳۰	موسیقی محلی
۱۹	نسل جدید
۲۰/۳۰	قرن بیستم
۲۱	سرکار استوار
۲۲	دنیای براکن

پنجشنبه ۱۸ آبان

۱۷/۳۰	توسن
۱۸	فرهنگ فولکلور جنوب (تولید محلی)

سه شنبه ۲۳ آبان

۱۷/۳۰	کارتون
۱۸	آموزش روستائی
۱۹/۳۰	تلاش
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ویل
۲۲	تاتر

بندر عباس

۲۲ فیلم سینمایی

جمعه ۱۹ آبان

۱۰	موسیقی کودک و کارتون
۱۰/۳۰	سرزمین عجایب
۱۱/۳۰	آفتاب مهتاب
۱۲/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۳	مجله نگاه
۱۳/۳۰	چهارل
۱۴/۳۰	موسیقی محلی
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۷	وارینه چشمک
۱۸/۱۵	جستجو
۱۹/۳۰	پهلوانان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	وارینه شب
۲۲/۱۰	بالا تر از خطر

تبریز

چهارشنبه ۱۷ آبان

۱۲	موسیقی محلی
۱۲/۳۰	راهبه پرند
۱۳	کانون خانواده
۱۳/۳۰	بارون
۱۴/۳۰	اخبار
۱۵	آبچه شما خواسته‌اید
۱۵/۳۰	میان پرده
۱۵/۴۵	تلاش
۱۶/۳۰	تونپالان (تولید محلی)
۱۷	آموزش روستائی
۱۷/۳۰	فرستاده
۱۸	وارینه
۱۸/۳۰	بریده جراید
۱۸/۴۵	روکامبول
۱۹	فراری
۲۰	موسیقی کلاسیک
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	تاتر
۲۲	دنیای براکن
۲۳	موسیقی

پنجشنبه ۱۸ آبان

۱۲	موسیقی ایرانی
۱۲/۳۰	ماجرای ساتورن
۱۳	ماجرا
۱۳/۳۰	وارینه کوکو
۱۴/۳۰	اخبار
۱۵	قرن بیستم
۱۵/۳۰	تکنوازی
۱۵/۴۵	همنه‌فی حریف
۱۶/۳۰	مبارز و بیروز
۱۷	شهر عریان
۱۷/۳۰	رنگارنگ
۱۸	اتاق ۴۴۴
۱۸/۳۰	بریده جراید
۱۸/۴۵	یاسداران
۱۹	خانه قمر خانم
۱۹/۳۰	سخنرانی دکتر دانشور
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰	مالم و شما (محلی)
۲۲	فیلم سینمایی

جمعه ۱۹ آبان

۱۰	موسیقی کودک
۱۰/۳۰	توسن

۱۱	چشمک
۱۲	آفتاب مهتاب
۱۳	موسیقی ایرانی
۱۳/۳۰	ربرتاز هفته
۱۴/۳۰	اخبار
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶/۳۰	رویدادهای استان
۱۷	فوتبال
۱۸	آقای نواک
۱۹/۳۰	موسیقی محلی
۲۰	اختاپوس
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ناسیونال شو
۲۲	بالا تر از خطر

شنبه ۲۰ آبان

۱۲	موسیقی ایرانی
۱۲/۳۰	افسونگر
۱۳	کارگر
۱۳/۳۰	دکتر بن کیسی
۱۴/۳۰	اخبار
۱۵	جولیا
۱۵/۳۰	میان پرده
۱۵/۴۵	چهارل
۱۶/۳۰	پسر سیرک
۱۷	رویدادهای استان
۱۷/۳۰	هنر انسانها
۱۸	قرن بیست و یکم
۱۸/۴۵	الماس
۱۹	دانش
۱۹/۳۰	موسیقی محلی
۲۰	ادبیات جهان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	پیتون پلیس
۲۲	سرکار استوار
۲۳	تاج جویز

یکشنبه ۲۱ آبان

۱۳	وارینه
۱۳/۳۰	کیسی جویز
۱۴	جوانان (تولید محلی)
۱۴/۳۰	فیلم ویژه
۱۴/۳۰	اخبار
۱۵	گلرگانه
۱۵/۳۰	تکنوازی
۱۵/۴۵	هیلاریوس ۱۰۰
۱۶/۱۵	مجله نگاه
۱۶/۳۰	دنیای یک زن
۱۷	چادوی علم
۱۷/۳۰	آخرین مهلت
۱۸/۳۰	بریده جراید
۱۸/۴۵	وارینه
۱۹	فراری
۲۰	گذری در جهان اندیشه
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	اسرار شهر بزرگ
۲۲	هفت شهر عشق
۲۲/۳۰	آلفرد هیچکاک

دوشنبه ۲۲ آبان

۱۲	موسیقی محلی
۱۲/۳۰	دکتر هو
۱۳	حفاقت و ایمنی
۱۳/۳۰	بیرقار
۱۴/۳۰	اخبار

۱۵	زرقو
۱۵/۳۰	جستجو
۱۷	نغمه‌ها
۱۷/۳۰	مدافعان
۱۸/۳۰	بریده جراید
۱۸/۴۵	ساز تنها
۱۹	ایران زمین
۱۹/۳۰	نیکلاس نیکلیبی
۲۰	شهر آفتاب
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	برزخ
۲۲	نویسنده کارآگاه

سه شنبه ۲۳ آبان

۱۲	موسیقی ایرانی
۱۲/۳۰	آیوانو
۱۳	کارگر (تولید محلی)
۱۳/۳۰	راه آهن
۱۴/۳۰	اخبار
۱۵	سرزمین‌ها
۱۵/۳۰	تکنوازی
۱۵/۴۵	کاسپار
۱۶	دختر شاه بران
۱۶/۳۰	آقای جدول
۱۷	آموزش روستائی
۱۷/۳۰	پزشک محله
۱۸/۳۰	بریده جراید
۱۸/۴۵	سینمای پروینا
۱۹	یازی سرنوشت
۱۹/۳۰	تقالی
۲۰	ستارگان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	پیتون پلیس
۲۲	سرکار استوار
۲۳	تاج جویز

چهارشنبه ۲۴ آبان

۱۲	موسیقی محلی
۱۲/۳۰	راهبه پرند
۱۳	کانون خانواده
۱۳/۳۰	بارون
۱۴/۳۰	اخبار
۱۵	آبچه شما خواسته‌اید
۱۵/۳۰	میان پرده
۱۵/۴۵	تلاش
۱۶/۳۰	تونپالان (تولید محلی)
۱۷	آموزش روستائی
۱۷/۳۰	فرستاده
۱۸	وارینه
۱۸/۳۰	بریده جراید
۱۸/۴۵	روکامبول
۱۹	فراری
۲۰	موسیقی کلاسیک
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	تاتر
۲۲	دنیای براکن
۲۳	موسیقی

رضائیه

چهارشنبه ۱۷ آبان

۱۸/۳۰	دانش
۱۹	اخبار
۱۹/۱۵	چهره ایران
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۲۰	دنیای یکزن
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	روزهای زندگی
۲۲	روزنامه جهان
۲۲/۱۵	دریچه‌ای بریاغ بسیار درخت
۲۲/۴۵	آدم و حوا
۲۳/۱۵	اخبار

۱۰/۳۰	اسلاطین
۱۰	برنامه مخصوص عید فطر
۱۱/۳۰	وارینه شب
۱۲/۳۰	برنامه مخصوص کودکان
۱۳/۳۰	موسیقی آذربایجانی (تولید محلی)
۱۴	دختر شاه بران
۱۴/۳۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۱۵	فیلم ویژه و تینگنگ
۱۶	موسیقی محلی کردی (تولید محلی)
۱۶/۳۰	راهبه
۱۷	آموزش زبان روستائی
۱۷/۳۰	نسل جدید
۱۸/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۹	دنیای براکن
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	قرن بیستم
۲۱/۳۰	تاتر
۲۲/۳۰	فیلم سینمایی
۲۳	اخبار

پنجشنبه ۱۸ آبان

۱۶	فرستادگان
۱۷	کودکان (یک‌سئوتا) تولید محلی
۱۸	دابل و بکر
۱۸/۳۰	معرفی برنامه‌های ما
۱۹	اخبار
۱۹/۱۵	مسابقه چهره‌ها
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۲۰	خارج از محدوده
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	پهلوانان
۲۲	موسیقی محلی
۲۲/۳۰	فیلم سینمایی
۲۳	اخبار

جمعه ۱۹ آبان

۱۱	کارگاه موسیقی کودک
۱۱/۳۰	کپکشان
۱۲/۳۰	مجله تلویزیون
۱۳	بشقاب پرند
۱۴	بشقاب پرند
۱۴/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۷/۳۰	چهارل
۱۸/۳۰	چشمک
۱۹/۳۰	جستجو
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ناسیونال شو
۲۲	بالا تر از خطر
۲۳	اخبار

شنبه ۲۰ آبان

۱۶	روستائیان (تولید محلی)
۱۷	کودکان (تولید محلی)
۱۸	ماجرای بچه گرگ
۱۸/۳۰	مجله تلویزیونی ورزشی

۱۹	اخبار استان
۱۹/۱۵	راز بقا
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۳۰	آشناباره دنیای شرقی
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	پژواک
۴۱/۵۰	روزنامه جهان
۴۲	تأثر
۴۳	هفت شهر عشق
۴۴	اخبار

زاهدان

۱۸/۳۰	باگزبانی
۱۹	آموزش زنان روستائی
۱۹/۳۰	تقالی
۳۰	جولیا
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	ویلت
۴۲	موسیقی فرهنگ و هنر

۱۸/۳۰	کودکان (تولید محلی)
۱۹	دانش
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	ستارگان
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	دنیای يك زن
۴۱/۳۰	فیلم سینمایی

۱۷	پسر سیرک
۱۷/۳۰	فوتبال
۱۸/۳۰	چشمک
۱۹/۳۰	اعتراف
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	خانه قمر خانم
۴۱/۳۰	بالا تر از خطر

۱۸/۳۰	کارتون
۱۹	آنچه شما خواسته‌اید
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	افسونگر
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	زندانی
۴۲	خارج از محدوده

۱۸/۳۰	آقا خرسه
۱۹	راز بقا
۱۹/۳۰	رتکارنگ
۳۰	آوانو
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	مدافعان
۴۲	هفت شهر عشق

۱۸/۳۰	کیما
۱۹	جادوی علم
۱۹/۳۰	نغمه‌ها
۳۰	دریچه‌ای بریباغ بسیار درخت برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث» (تولید خوزستان)
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	دانیل دورندا
۴۲	ایران زمین

۱۸/۳۰	توسن
۱۹	سرزمین‌ها
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	دخترشاه بریان
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	سرکار استوار
۴۲	البور تویست

۱۸/۳۰	باگزبانی
۱۹	آموزش زنان روستائی
۱۹/۳۰	تقالی
۳۰	جولیا
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	رانده شده
۴۲	موسیقی فرهنگ و هنر

۱۸/۳۰	توسن
۱۹	سرزمین‌ها
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	دختر شاه بریان
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	سرکار استوار
۴۲	البور تویست

۱۸/۳۰	باگزبانی
۱۹	آموزش زنان روستائی
۱۹/۳۰	تقالی
۳۰	جولیا
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	رانده شده
۴۲	موسیقی فرهنگ و هنر

۱۸/۳۰	مسابقه جدول
۱۹	دانش
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	ستارگان
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	دنیای يك زن
۴۱/۳۰	فیلم سینمایی

۱۷	پسر سیرک
۱۷/۳۰	فوتبال
۱۸/۳۰	چشمک
۱۹/۳۰	اعتراف
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	مدافعان
۴۲	خانه قمر خانم

۲۱/۳۰	بالا تر از خطر
شنبه ۲۰ آبان	
۱۸/۳۰	کارتون
۱۹	آنچه شما خواسته‌اید
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	افسونگر
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	زندانی
۴۲	آمد و حوا

۱۸/۳۰	آقا خرسه
۱۹	راز بقا
۱۹/۳۰	رتکارنگ
۳۰	روح کابینان گرگ
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	مدافعان
۴۲	هفت شهر عشق

۱۸/۳۰	کیما
۱۹	جادوی علم
۱۹/۳۰	نغمه‌ها
۳۰	دریچه‌ای بریباغ بسیار درخت برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث» (تولید خوزستان)
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	دانیل دورندا
۴۲	ایران زمین

۱۸/۳۰	توسن
۱۹	سرزمین‌ها
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	دختر شاه بریان
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	سرکار استوار
۴۲	البور تویست

۱۸/۳۰	باگزبانی
۱۹	آموزش زنان روستائی
۱۹/۳۰	تقالی
۳۰	جولیا
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	رانده شده
۴۲	موسیقی فرهنگ و هنر

۱۸	کیما
۱۸/۳۰	مبارز و بیروز
۱۹	آنچه شما خواسته‌اید
۱۹/۳۰	دانش
۳۰	افسونگر
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	محلله پیتون
۴۲	دریچه‌ای بریباغ بسیار درخت
۴۲/۳۰	آمد و حوا
۴۳	اخبار

۱۱	نمایش عروسکی و کارتون
۱۸/۳۰	توسن
۱۹	جادوی علم
۱۹/۳۰	اناق ۴۲۳
۳۰	رتکارنگ
۳۰/۳۰	اخبار

کرمانشاه

۱۸	آموزش روستائی (تولید محلی)
۱۸/۳۰	نوجوانان
۱۹	آزادس او
۳۰	قرن بیستم
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	سرکار استوار
۴۲	دنیای براکن
۴۳	اخبار

۱۸	کارتون باگزبانی
۱۸/۳۰	کیسی جونز
۱۹	گذرگاه
۳۰	مسابقه چهره‌ها
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	دنیای يك زن
۴۱/۳۰	موسیقی ایرانی
۴۲	فیلم سینمایی
۴۳/۳۰	اخبار

۱۸	آموزش روستائی (تولید محلی)
۱۸/۳۰	نوجوانان
۱۹	آزادس ا
۳۰	قرن بیستم
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	سرکار استوار
۴۲	دنیای براکن
۴۳	اخبار

۱۱	کارگاه موسیقی
۱۱/۳۰	پسر سیرک
۱۲	سرزمین عجایب
۱۳	آفتاب مهاب
۱۳/۴۵	محلله نگاه
۱۴/۱۵	موسیقی ایرانی
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶/۳۰	مسابقه فوتبال
۱۷/۳۰	چهارل
۱۸	چشمک
۱۹	جستجو
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	واریته شب
۴۲	بالا تر از خطر

۱۸	کیما
۱۸/۳۰	مبارز و بیروز
۱۹	آنچه شما خواسته‌اید
۱۹/۳۰	دانش
۳۰	افسونگر
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	محلله پیتون
۴۲	دریچه‌ای بریباغ بسیار درخت
۴۲/۳۰	آمد و حوا
۴۳	اخبار

۱۱	نمایش عروسکی و کارتون
۱۸/۳۰	توسن
۱۹	جادوی علم
۱۹/۳۰	اناق ۴۲۳
۳۰	رتکارنگ
۳۰/۳۰	اخبار

۳۱	خانه قمرخانم
۳۱/۳۰	تویسنده کارآگاه
۳۲/۳۰	هفت شهر عشق
۳۳	اخبار

۱۸	ماجرای راه‌آهن
۱۸/۳۰	موسیقی محلی (تولید محلی)
۱۹	دختر شاه بریان
۱۹/۳۰	نغمه‌ها
۳۰	در پیرامون زبان
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	اختاپوس
۴۱/۳۰	پزشک محله
۴۲/۳۰	ایران زمین
۴۳	اخبار

۱۸	آموزش روستائی (تولید محلی)
۱۹	فیلم مستند
۱۹/۳۰	مسابقه تلاش
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	محلله پیتون
۴۲	تأثر
۴۳	اخبار

۱۸	آموزش روستائی (تولید محلی)
۱۸/۳۰	نوجوانان
۱۹	آزادس ا
۳۰	قرن بیستم
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	سرکار استوار
۴۲	دنیای براکن
۴۳	اخبار

۱۸	کیما
۱۹	جادوی علم
۱۹/۳۰	نغمه‌ها
۳۰	دریچه‌ای بریباغ بسیار درخت برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث» (تولید خوزستان)
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	دانیل دورندا
۴۲	ایران زمین

۱۸/۳۰	توسن
۱۹	سرزمین‌ها
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	دختر شاه بریان
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	سرکار استوار
۴۲	چنگ بزرگ

۱۸/۳۰	مسابقه جدول
۱۹	دانش
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	ستارگان
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	دنیای يك زن
۴۱/۳۰	فیلم سینمایی

۳۱	خانه قمرخانم
۳۱/۳۰	تویسنده کارآگاه
۳۲/۳۰	هفت شهر عشق
۳۳	اخبار

۱۸	ماجرای راه‌آهن
۱۸/۳۰	موسیقی محلی (تولید محلی)
۱۹	دختر شاه بریان
۱۹/۳۰	نغمه‌ها
۳۰	در پیرامون زبان
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	اختاپوس
۴۱/۳۰	پزشک محله
۴۲/۳۰	ایران زمین
۴۳	اخبار

۱۸	آموزش روستائی (تولید محلی)
۱۹	فیلم مستند
۱۹/۳۰	مسابقه تلاش
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	محلله پیتون
۴۲	تأثر
۴۳	اخبار

۱۸	آموزش روستائی (تولید محلی)
۱۸/۳۰	نوجوانان
۱۹	آزادس ا
۳۰	قرن بیستم
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	سرکار استوار
۴۲	دنیای براکن
۴۳	اخبار

۱۸	کیما
۱۹	جادوی علم
۱۹/۳۰	نغمه‌ها
۳۰	دریچه‌ای بریباغ بسیار درخت برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث» (تولید خوزستان)
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	دانیل دورندا
۴۲	ایران زمین

۱۸/۳۰	توسن
۱۹	سرزمین‌ها
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	دختر شاه بریان
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	سرکار استوار
۴۲	چنگ بزرگ

۱۸/۳۰	مسابقه جدول
۱۹	دانش
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	ستارگان
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	دنیای يك زن
۴۱/۳۰	فیلم سینمایی

کرمان

۱۷	پسر سیرک
۱۷/۳۰	فوتبال
۱۸/۳۰	چشمک
۱۹/۳۰	اعتراف
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	خانه قمرخانم
۴۱/۳۰	بالا تر از خطر

۱۸/۳۰	کارتون
۱۹	آنچه شما خواسته‌اید
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	افسونگر
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	آخرین مهلت
۴۲	آمد و حوا

۱۸/۳۰	آقا خرسه
۱۹	راز بقا
۱۹/۳۰	رتکارنگ
۳۰	روح کابینان گرگ
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	مدافعان
۴۲	هفت شهر عشق

۱۸/۳۰	کیما
۱۹	جادوی علم
۱۹/۳۰	نغمه‌ها
۳۰	دریچه‌ای بریباغ بسیار درخت برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث» (تولید خوزستان)
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	دانیل دورندا
۴۲	ایران زمین

۱۸/۳۰	توسن
۱۹	سرزمین‌ها
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	دختر شاه بریان
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	سرکار استوار
۴۲	چنگ بزرگ

۱۸/۳۰	باگزبانی
۱۹	آموزش زنان روستائی
۱۹/۳۰	تقالی
۳۰	جولیا
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	رانده شده
۴۲	موسیقی فرهنگ و هنر

۱۸/۳۰	توسن
۱۹	سرزمین‌ها
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	ستارگان
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	دنیای يك زن
۴۱/۳۰	فیلم سینمایی

کرمانشاه

مهاباد

۱۸/۳۰	باگزبانی
۱۹	آموزش زنان روستائی
۱۹/۳۰	تقالی
۳۰	جولیا
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	رانده شده
۴۲	موسیقی فرهنگ و هنر

۱۸/۳۰	آقا خرسه
۱۹	راز بقا
۱۹/۳۰	رتکارنگ
۳۰	روح کابینان گرگ
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	مدافعان
۴۲	هفت شهر عشق

۱۸/۳۰	کیما
۱۹	جادوی علم
۱۹/۳۰	نغمه‌ها
۳۰	دریچه‌ای بریباغ بسیار درخت برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث» (تولید خوزستان)
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	دانیل دورندا
۴۲	ایران زمین

۱۸/۳۰	توسن
۱۹	سرزمین‌ها
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۳۰	دختر شاه بریان
۳۰/۳۰	اخبار
۴۱	سرکار استوار
۴۲	چنگ بزرگ

۱۸/۳۰	باگزبانی
۱۹	آموزش زنان روستائی
۱۹/۳۰	تقالی
۳۰</	

راديو آمريکا

AFR

SAT-SUN-MON-TUE-WED

- 0500 Country World
- 0600 News
- 0615 Top of the Morning
- 0830 Ira Cook
- 0900 Community Bulletin Board
- 0905 Bob Kingsley
- 1100 Nashville Beat
- 1200 News
- 1205 Tom Campbell
- 1300 Tempo
- 1500 Wolfman Jack
- 1600 Travelling Home
- 1700 Country World

- 1755 Community Bulletin Board
- 1800 News
- 1815 Pete Smith
- 1900 Roger Carroll
- 2000 Young Sound
- 2100 Sagebrush Theater (SAT) Golden Days of Radio (SUN) Playhouse (MON) Jim Hawthorn's Comedy (TUE) Mystery Theater (WED)
- 2130 Bobby Troup
- 2155 Community Bulletin Board
- 2200 News
- 2215 Interlude
- 2300 Adventures in Good Music
- 2345 Sign Off

- 1000 Ted Quillin
- 1155 Community Bulletin Board
- 1200 News
- 1205 Johnnie Darin
- 1300 Young Sound
- 1500 American Top 40
- 1600 Roland Bynum Show
- 1700 Jim Pewter
- 1755 Community Bulletin Board
- 1800 News
- 1815 Charlie Tuna
- 1900 Jazz Scene
- 2000 Hit Line 72
- 2155 Community Bulletin Board
- 2200 News
- 2215 Just Music
- 2355 Sign Off

- 0905 Country Crossroads
- 0930 Crossroads
- 1000 Silhouette
- 1030 Music For The Soul
- 1100 Protestant Hour
- 1130 Focus On Jazz
- 1155 Community Bulletin Board
- 1200 News
- 1205 Philadelphia Orchestra
- 1300 Soul Story
- 1400 Finch Bandwagon
- 1500 Bill Stewart
- 1700 Hawaii Calls
- 1730 Grand Ole Opry
- 1755 Community Bulletin Board
- 1800 News
- 1815 Bachrach Bio
- 1900 Latino
- 2000 Hit Line 72
- 2100 Carmen Dragon
- 2155 Community Bulletin Board
- 2200 News
- 2215 Just Music
- 2355 Sign Off

تلويزيون

آمريکا
AFTV

WEDNESDAY

- 1545 Slides & Music
- 1555 Sign On
- 1600 Dean Martin Show
- 1700 News
- 1705 Dusty's Treehouse
- 1730 Nanny and the Professor
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Local Fill
- 1830 As It Happened
- 1900 Joey Bishop Show
- 1930 Sonny & Cher Hour
- 2030 Room 222
- 2100 High Chaparral
- 2155 C.B.B.
- 2200 News
- 2215 Wednesday Night At The Movie: "The Big Circus"
- 2400 Sign Off

- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Local Fill
- 1830 Hour Information Special "Pain, Where Does It Hurt Most?"
- 1930 Sanford & Son
- 2000 It's Movie Time "The Tall Men"
- 2155 C. B. B.
- 2200 News
- 2215 Playboy After Dark
- 2300 Thursday Night At The Movies: "Castle Of The Living Dead"
- 0025 Sign Off

- 1820 Local Fill
- 1820 To Be Announced
- 1900 The Addams Family
- 1930 Rowan & Martin's Laugh-In
- 2030 Roger Miller Show
- 2100 The Bold Ones
- 2155 C. B. B.
- 2200 News
- 2215 Saturday Night At The Movie: "Baron Of Arisona"
- 2345 Sign Off

- 2155 C.B.B.
- 2200 News
- 2215 Route 66
- 2305 Lloyd Bridges Show
- 2330 Sacred Heart
- 2345 Sign Off

TUESDAY

- 1545 Slides & Music
- 1555 Sign On
- 1600 Melvin The Clown "Just For Kids"
- 1700 Buck Owens
- 1730 Kitty Wells
- 1800 News
- 1915 C.B.B.
- 1820 Local Fill
- 1830 The Big Picture
- 1900 Bewitched
- 1930 Dean Martin Show
- 2030 Doris Day Show
- 2100 Perry Mason
- 2155 C.B.B.
- 2200 News
- 2215 Dick Cavett Show
- 2320 All Star Theater
- 2345 Sign Off

WEDNESDAY

- 1545 Slides & Music
- 1555 Sign On
- 1600 Dean Martin Show
- 1630 Nanny and the Professor
- 1800 News
- 1815 C. B. B.
- 1820 Local Fill
- 1830 As It Happend
- 1900 Joey Bishop Show
- 1930 Sonny & Cher Comedy Hour
- 2030 Room 222
- 2100 The High Chaparral
- 2155 C. B. B.
- 2200 News
- 2215 Wednesday Night At The Movies: "Time Without Pity"
- 2335 Sign Off

SUNDAY

- 1415 Slides & Music
- 1425 Sign On
- 1430 Sports Special
- 1700 Animal World
- 1730 Julia
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Local Fill
- 1830 Life Around Us.
- 1900 Andy Griffith
- 1930 Glen Campbell Goodtime Hour
- 2030 My Three Sons
- 2100 Mod Squad
- 2155 C.B.B.
- 2200 News
- 2215 Sunday Movie: "Death Valley"
- 2320 This Is The Life
- 2350 Sign Off

MONDAY

- 1545 Slides & Music
- 1555 Sign On
- 1600 Glen Campbell
- 1700 Daniel Boone
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Local Fill
- 1830 To Be Announced
- 1900 Dany Thomas Show
- 1930 Monday Nite Football "Green Bay -vs- Detroit"

تلويزيون آموزشی

چهارشنبه ۲۴ آبان

- ۸ ترانه‌ها و چشم-اندازها
- ۸/۳۰ سلام شاهنشاهی
- ۸/۳۵ اشعار حماسی
- ۸/۴۵ رویدادهای آموزش و پرورش
- ۹ برنامه کودکان
- ۱۰ فیلم سینمایی
- ۱۱/۳۰ گوناگون
- ۱۲/۳۰ فیلم سینمایی

پنجشنبه ۱۸ آبان

- پخش اول
- ۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم-اندازها
- ۱۳/۵۵ سلام شاهنشاهی
- ۱۴ اعلام برنامه
- ۱۴ نیايش-سرود معلم
- ۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۴/۲۰ ریاضی سال دوم
- ۱۴/۴۰ مکالمه انگلیسی
- ۱۴/۵۵ مکانیک ششم
- ۱۴/۲۰ زنگ تفریح
- ۱۵/۳۰ ششم و مثلثات
- ۱۶ شیمی ششم
- ۱۶/۳۰ برنامه نوجوانان
- ۱۷ گرامر انگلیسی
- ۱۷/۱۵ ریاضی دوم راهنمایی
- ۱۷/۳۵ شیمی سال پنجم
- ۱۷/۵۵ زنگ تفریح
- ۱۸/۰۵ طبیع پنجم ادبی و ریاضی
- ۱۸/۲۵ مسابقه فیزیک
- ۱۸/۵۰ مثلثات سال پنجم
- ۱۹/۱۰ شیمی هنرستان
- ۱۹/۳۵ گلچینی از ادب فارسی
- ۲۰ زنگ تفریح
- ۲۰/۱۰ مکانیک ششم
- ۲۰/۳۵ جبر و مثلثات
- ۲۰/۳۵ فیلم آموزشی

جمعه ۱۹ آبان

- ۸ ترانه‌ها و چشم-اندازها
- ۸/۳۰ سلام شاهنشاهی
- ۸/۳۵ اشعار حماسی
- ۸/۴۵ رویدادهای آموزش و پرورش
- ۹ برنامه کودکان
- ۱۰ فیلم سینمایی
- ۱۱/۳۰ گوناگون
- ۱۲/۳۰ فیلم سینمایی

شنبه ۲۰ آبان

- پخش اول
- ۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم-اندازها
- ۱۳/۳۵ سلام شاهنشاهی
- ۱۴ اعلام برنامه
- ۱۴ نیايش-سرود معلم
- ۱۴/۰۵ زبان انگلیسی
- ۱۴/۲۰ علوم پنجم دبستان
- ۱۴/۴۰ مکالمه انگلیسی
- ۱۴/۵۵ گیاه سال ششم
- ۱۵/۲۰ زنگ تفریح
- ۱۵/۳۰ جبر ششم
- ۱۶ فیزیک ششم
- ۱۶/۳۰ برنامه کودکان
- پخش دوم
- ۱۷ مکالمه فرانسه
- ۱۷/۱۵ علوم پنجم دبستان
- ۱۷/۳۵ شیمی سال دوم
- ۱۷/۵۵ زنگ تفریح
- ۱۸/۰۵ طبیع سال دوم
- ۱۸/۳۵ فیزیک سال دوم
- ۱۸/۵۰ ریاضی سال دوم
- ۱۹/۱۰ شیمی ششم
- ۱۹/۳۵ جبر ششم
- ۲۰ زنگ تفریح
- ۲۰/۱۰ گیاهی سال ششم
- ۲۰/۳۵ طبیع
- ۲۰/۳۵ فیلم آموزشی

یکشنبه ۲۱ آبان

- پخش اول
- ۱۳/۳۵ ترانه‌ها و چشم-اندازها
- ۱۳/۵۵ سلام شاهنشاهی
- ۱۴ اعلام برنامه
- ۱۴ نیايش-سرود معلم
- ۱۴/۰۵ زبان انگلیسی
- ۱۴/۲۰ ریاضی پنجم دبستان
- ۱۴/۴۰ مکالمه فرانسه
- ۱۴/۵۵ جانوری سال ششم
- ۱۵/۲۰ زنگ تفریح
- ۱۵/۳۰ حساب استدلالی
- پخش دوم
- ۱۶ شیمی ششم
- ۱۶/۳۰ برنامه نوجوانان
- پخش اول
- ۱۷ مکالمه انگلیسی
- ۱۷/۱۵ ریاضی پنجم دبستان
- ۱۷/۳۵ شیمی سال سوم
- ۱۷/۵۵ زنگ تفریح
- ۱۸/۰۵ طبیع سال سوم
- ۱۸/۲۵ فیزیک سال سوم
- ۱۸/۵۰ ریاضی سال سوم
- ۱۹/۱۰ فیزیک ششم
- ۱۹/۳۵ حساب استدلالی
- پخش اول
- ۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم-اندازها
- ۱۳/۵۵ سلام شاهنشاهی
- ۱۴ اعلام برنامه
- ۱۴ نیايش-سرود معلم
- ۱۴/۰۵ زبان انگلیسی
- ۱۴/۲۰ علوم پنجم دبستان
- ۱۴/۴۰ مکالمه انگلیسی
- ۱۴/۵۵ گیاه سال ششم
- ۱۵/۲۰ زنگ تفریح
- ۱۵/۳۰ جبر ششم
- ۱۶ فیزیک ششم
- ۱۶/۳۰ برنامه کودکان

سه‌شنبه ۲۳ آبان

- پخش اول
- ۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم-اندازها
- ۱۳/۵۵ سلام شاهنشاهی
- ۱۴ اعلام برنامه
- ۱۴ نیايش-سرود معلم
- ۱۴/۰۵ زبان انگلیسی
- ۱۴/۲۰ علوم سال دوم
- ۱۴/۴۰ مکالمه آلمانی
- ۱۴/۵۵ فیزیک سال ششم
- ۱۵/۲۰ زنگ تفریح
- ۱۵/۳۰ قرسی و رقومی
- پخش دوم
- ۱۶ شیمی ششم
- ۱۶/۳۰ برنامه نوجوانان
- پخش اول
- ۱۷ مکالمه انگلیسی
- ۱۷/۱۵ علوم دوم راهنمایی
- ۱۷/۳۵ شیمی سال پنجم
- ۱۷/۵۵ زنگ تفریح
- ۱۸/۰۵ مسابقه طبیع
- ۱۸/۲۵ طبیع سال پنجم

- ۱۸/۵۰ جبر سال چهارم
- ۱۹/۱۰ فیزیک ششم
- ۱۹/۳۵ قرسی و رقومی
- ۲۰ زنگ تفریح
- ۲۰/۱۰ ادبیات فارسی ششم
- ۲۰/۳۵ ادبی
- ۲۰/۳۵ فیلم آموزشی

چهارشنبه ۱۷ آبان

- پخش اول
- ۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم-اندازها
- ۱۳/۵۵ سلام شاهنشاهی
- ۱۴ اعلام برنامه
- ۱۴ نیايش-سرود معلم
- ۱۴/۰۵ زبان انگلیسی
- ۱۴/۲۰ ریاضی سال اول
- ۱۴/۴۰ آموزش نوسادان
- ۱۴/۵۵ رسم فنی
- ۱۵/۲۰ زنگ تفریح
- ۱۵/۳۰ هندسه و مخروطات
- پخش دوم
- ۱۶ ایمنی و تدرستی
- ۱۶/۳۰ برنامه کودکان

برنامه رادیوایران

رادیو ایران در روز عید فطر

«روز چهارشنبه هفدهم آبانماه مصادف با عید فطر یکی از اعیاد بزرگ اسلامی است به همین مناسبت رادیوایران برنامه‌های فوق‌العاده‌ای تدارک دیده است که از برنامه اول و دوم پخش خواهد شد»

در روز عید فطر از این خوانندگان ترانه‌هایی خواهید شنید:

الف - پوران - روحبخش - گیتی، وفاي - ملوک ضرابي - مرجان - فرزاد، مرضيه ساريج - ضياء گلوريا روحاني ، زهره - سعیده - سعودی - فریدون فرهي، سلی و رستی.

چهارشنبه - ساعت ۱۴

هر چه عوض دارد گله ندارد

اثر: نیکول گوگول
ترجمه: ماه‌نیر مینوی
کارگردان: هوشنگ بهشتی

اغلب شنوندگان رادیو با آثار گوگول آشنائی دارند چون تا کنون چند نمایشنامه از این نویسنده روسی از برنامه دوم و اول پخش شده است. نمایشنامه «هر چه عوض دارد گله ندارد» داستان چند نفر قمارباز است که برای بردن پول دیگران نقشه می‌کنند و هنریشان این نمایشنامه عبارتند از: فریدون اسمعیلی - امیرفضلی - فرید - متوجهی - زرین‌پور - فراز. تهیه‌کننده: مهدی شرفی

ساعت ۹ باعداد روز جمعه

شما و رادیو

کارگردان: حمید قبری
تهیه و تنظیم از: شاهرخ نادری

بوق زدن

اولین مطلب شما و رادیو درباره بوق زدن اتومبیل‌هاست و اینکه چرا ماشینها در هنگام عروسی، اواخر شب اقدام به بوق‌زدن میکنند و سلب آسایش از دیگران.

ساعت ۴۰ - ۹

دفتر آدینه

برنامه مخصوص عید فطر

مجری برنامه: پوران فرخزاد
این برنامه با یک خبر از اریک روسر فیلمساز فرانسوی شروع میشود.
قطعه شعری از هوگو - فن - هوفمنزتال شاعر و درام‌نویس آلمانی - ترجمه ناصر توکلی.
«درختان شکوفان»
چو قطعه‌ای است در درونم در این فصل، که دهانم را باز میکند، و به آواز خواندن وامی‌دارد

در آنجا نیکه تمام شاخه‌ها در سکوت سرشان را به پایین خم کرده‌اند چه غوغائی در درونم برپاست مثل صدای طبل و دهل
در این لحظات سکوت و خاموشی همه چیز در رؤیا
و رویاها در سکوت فرورفته‌اند
در روی شاخه‌های سرافکنده بر زمین جوانه‌های قیوهای، سیاه خاموشند

مصاحبه‌ای با لویی بونوئل فیلمساز روشنفکر سینمای فرانسه که اصلاً اسپانیائی است - ترجمه ژریا صدر دانش.
بازگویی زندگی فرانتس لیست آهنگساز بزرگ مجارستانی و پخش قسمتی از موسیقی او.
یک نامه از امرسون فیلسوف بزرگ آمریکائی به والت ویتمن شاعر مشهور هبوطش.

صحبتی در مورد موریس سزار که به‌از مردون لقب داده‌اند - ترجمه محمد رضا شاهی.
بزم ادبی «درباره ناصر خسرو قبادیانی.
دیگر مجریان برنامه عبارتند از: فریروز امیر معز - مینا قره‌داغی - آذر پژوهش - پروین صادقی - محسن رفیعی - رضا معینی - بهزاد فراهانی - صدرالدین - شجره - خسرو فرخزادی - ساسان.

رپر تاز

رپر تاز این هفته شما و رادیو درباره حراجی‌های فصل است که از توی خیابان ضبط شده است، با تیز است و فصل حراجی.

خانه هنرمندان

مجریان برنامه این بار به منزل خانم کوکب پرتیان گوینده قدیمی رادیوایران می‌روند و ایشان از خاطرات سالهای ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۶ که بارادیوایران همکاری داشته‌اند صحبت میکنند.

مسابقه آقای شانس

مسابقه آقای شانس شامل ۴ مسابقه است که در محل کار شرکت‌کنندگان ضبط میشود دو مسابقه بیست سؤالی و یک مسابقه هوشی و به تقاضای شرکت‌کنندگان ترانه مورد دلخواهشان نیز پخش میشود. ترانه‌هایی که در برنامه شما و رادیو پخش خواهد شد همه از ترانه‌های جدید هستند و عبارتند از:
گوگوش: ترانه‌های: وقتی تو نیستی هوای موندنم نیست و «قصه بارون»
هایده: ترانه «آمدن محال است»
مرضیه: ترانه «قهری‌جا»
راهنی: ترانه «داغ داغ»
کوزل: ترانه «چشمات ایوالله‌داره»
پروین: ترانه «اگه دستم برسه»
سولگن: ترانه «درخت انتظار»
مرجان: ترانه «چگونه باز»

جمعه - ساعت ۴۰-۴۰

جانی دالر

کارگردان: حیدر صامی
تهیه و تنظیم از عباس تهرانی
گوینده: حسین توصیفیان
داستان این هفته «رابط بیگناه» نام دارد. پلیس بین‌المللی بدبختی شبکه‌ای از قاچاقچیان مواد مخدر است جانی‌دالر مأمور دستگیری آنها میشود. قبل از رسیدن جانی‌دالر به محل مربوطه یک مأمور کشته میشود ولی مدرکی بدمست جانی‌دالر می‌افتد که نشان میدهد بنظر پلیس بین‌الملل زنی نام ماری‌لوتیز که کارمند یک مؤسسه فرهنگی است رابط قاچاقچیان است که هفته‌ای یک‌بار مواد را برای توزیع از نیویورک بواشنگتن میبرد.
با اقداماتی که جانی‌دالر انجام می‌دهد متوجه میشود که این نظر صحیح نیست و ماجرا آغاز میشود....
هنرینگان عبارتند از: فریدون اسمعیلی - آرزو - حمید عاملی - عباس مصدق - حمید متوجهی - قاسم گل .

ساعت ۵۵ - ۲۲

داستان شب

خانه‌ای در کوهستان

اثر ارسکین کالدول
ترجمه و تنظیم از همایون نوراحمر
این هفته داستان «خانه‌ای در کوهستان» اثر کالدول از رادیو ایران پخش میشود.

ارسکین کالدول نویسنده آمریکائی در سال ۱۹۵۳ متولد شد و در خردسالی با پدر و مادرش به آمریکا مهاجرت کرد از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. کالدول به سیر و سیاحت در آمریکا مرکزی‌پرداخت و یکارهای مختلفی اشتغال ورزید. سرانجام به عالم ادب و نویسندگی رو آورد و به ایالات متحده بازگشت در آغاز به نوشته‌های وی توجهی نداشتند اما کم‌کم علاقه مردم نسبت به مطالعه آثار کالدول پراکنده شد طنز و ریشخند در مورد کسانیکه راحت و آسایش دیگران را بیخ می‌گیرند و خود پرستی وجود آنان را فراموش کرده است. در آثارش ترانه‌هایی که در برنامه شما و رادیو پخش خواهد شد همه از ترانه‌های جدید چنان با استادی به لحنی آمیخته بشوخی و ترحم‌آور نسبت به موضوعهای روزمره منطقی دلکش را می‌توانند که کمتر نویسنده قادر بخلق و دیدل‌آوردن چنین نوشته‌ایست. نقش‌آفرینان این سری داستان شب عبارتند از: مبین‌نثری - منیژه زرین - مهین دبیج - سعید تاجبخش - گوهرت میثری - اکبر مشکین - جعفرزاده - صدرالدین شجره - فرناز - موریس - فریدون اسمعیلی - آرزو.

تهیه‌کننده: مهدی شرفی



یکشنبه - ساعت ۱۶-۵۴

زندگی شیرین است

در برنامه «زندگی شیرین است» این هفته مصاحبه‌ای خواهد بود با یک بیمار هارگزیده، کشاورزی از ناحیه سمیرم که بوسیله گوساله‌ها مجروح شده و قمارا در استیتوی پاستور بستری است دکتر عزیزاله ثابتی و دکتر مصطفی پورتقوی در گفتگویی که با مجری برنامه دارند علت بیماری هاری و علائم و درمان آنرا شرح میدهند.

ساعت ۴۰ - ۱۶

آشنائی با موسیقی جاز

نویسنده: فریدون فرمت
در این برنامه درباره هریمان‌نوازنده معروف فلوت و استفاده از این ساز در موسیقی جازگفتگو میشود و بعد از توضیحاتی درباره کارهای ابتکاری این نوازنده فلوت نونهائی از آهنگهای جاز برزیلی پخش میشود که ضمن مسافرت او به برزیل ضبط شده است و در اجرای آنها موسیقیدانان و نوازندگان برجسته برزیلی با این نوازنده فلوت همکاری کرده‌اند.

آشنائی با موسیقی پاپ

روز پنجشنبه هجدهم آبانماه - معرفی نانا موسکوری خواننده مشهور و پخش دو آهنگ از ترانه‌های او.
روز یکشنبه بیست و یکم آبانماه - ادی هولن خواننده معرفی میشود و دو آهنگ جالب نیز از او میشنویید در ضمن در فواصل این برنامه چند آهنگ شنیدنی دیگر نیز اجرا خواهد شد.
مجری و تهیه‌کننده این برنامه «تاک» است.

شنبه - ساعت ۲۱

فرهنگ مردم

نویسنده: انجوی شیرازی
اجرا کنندگان: پاکشان - آرزو - رفیعی - بیداریان
- برنامه با بازی محلی و نمایش «قبر سیاه همدان آمده» که یکی از نمایش‌های اصیل و خوب است شروع میشود.
- شیرازی‌ها به آخرین جمعه ماه مبارک رمضان می‌گویند، جمعه الودی یعنی جمعه اودانی - در این برنامه با آداب و رسوم که زنها انجام میدهند آشنا میشوید - آداب و رسوم پل‌سرفه‌بستن تیمار زنگان و خیری‌کنون حاجی خدر سامن ملایر از کارها و رسوم شنیدنی است که در برنامه این هفته آمده است.
- آخرین قسمت برنامه هم چند جستان خوزستانی و چند دویستی خوب محلی دهکوهی لارستان فارس است.
تهیه‌کننده: مهدی پورچجاری

برنامه دوم

جهان هنر

نویسنده: عبدالله توکل
تصویری که گابریل‌فوره و موریس راول را در کنار یکدیگر نشان میدهد، تصویر بسیار گیرائی است: استاد، به حالتی پدرا، به شاکردی که از نگاهش خلسه می‌بارد، تکیه زده است و همه‌آنانکه روح سرپایی دارند، گابریل‌فوره و موریس راول را بیوسته در چنین حالتی به نظر می‌آورند.

در حقیقت هر دو آهنگساز را چندان قدرت بود که هیچکس نمی‌توانست در ایشان نفوذ بیابد بی‌شک، نبوغ موریس راول، از این باب است که طالع مسعودی او را به محضر میشود که ضمن مسافرت او به برزیل ضبط شده است و در اجرای آنها موسیقیدانان و نوازندگان برجسته برزیلی با این نوازنده فلوت همکاری کرده‌اند.

جمعه - ساعت ۴۰ - ۹

دفتر آدینه

برنامه با بحثی راجع به یوهان استراوس موسیقیدان و آهنگساز آتریشی و پخش یکی از آلبوم‌های او شروع میشود.
قطعه شعری از سالواتوره کوازیوودو شاعر معروف ایتالیائی.
نامه‌ای از فرانتس شوپرت به اعلیحضرت فرانسیس دوم پادشاه فرانسه.
داستان ایرای «لور اسپانیول» اثر موریس راول موسیقیدان مشهور فرانسه با ترجمه ناصر توکلی.

قطعه شعری از دی ام - بلک با ترجمه عدنان غریبی بنام «معلمین»
معلمین، در اتومبیل‌هایشان آمده‌اند صدها، صد آه میدان از جامه‌های تیره سیاه شده است با چهره‌های موقر مدرسه‌ای منتظرند تا فرشان خوانند معلمینند نوندهای پدران آه تو میتوانی، بجای لبهای فشرده بهم یاشانهای جین خورده و مشول خود را با عشق گرم کنی

دوشنبه - ساعت ۴۰-۴۰

جهان اندیشه

نویسنده: عبدالله توکل
اوه! بر نیروی خویش لعنت می‌رسد فرستم و خورشید را برشادمانی‌اش، سرزنتی برای آنکه شاعر مرده است... و خورشید رخشان برغم من می‌خندد.
سه سال آژگار ، ناسازگار بازمانده خود در راه رستخیز هنر مرده شعر رنجبا برد.
رنجبا برد تا کلمه «گرانمایه» را بفهمم دیرین‌اش تگه بدارد از آغاز کار به راه خطا رفت؟
به این ترتیب برنامه «جهان اندیشه» بحث خود را درباره مجموعه داستانهای کوتاه «آوای مارا بشنو، ای‌خدا!» اثر آرا پوند شاعر، نویسنده فقید معاصر شروع میکند و سپس درباره ریونود هیچکاک نویسنده شوخ و چیره دست و سیار جوان انگلیسی که نخستین داستانش با نام پرسی سرتاسر دنیای انگلیسی زبان را به‌خنده آورده است صحبت میشود و آخرین اثرش مورد بررسی قرار میگیرد.
تهیه‌کننده: شاپور میرزائی

نویسنده و مجری برنامه: فریدون فرمت
معرفی اریک کلسوس موسیقیدان و ساکسیفونیست جوان آمریکائی که نایبای ماندزاد است و بعنوان یکی از نوابغ موسیقی جاز مدرن شناخته شده است. در این برنامه گابریل‌فوره راهنمون شده بود زودتر و آزادتر شکفت... اما چگونه می‌توان توجه داشت که اگر از این فیض خسور هم محروم می‌ماند، هر آینه می‌توانست همه قریحه‌های خود را به جلو بیآورد راول بسیار مدیون فوره است اما بیشتر از آنکه مدیون فوره باشد مدیون خویشتن است. جهان هنر این بار راجع به استاد و شاکردی یعنی گابریل فوره و موریس راول بحث خواهد کرد.

شنبه - ساعت ۴۰-۴۰

ادبیات جهان

نام یکی راین‌هولد اشنایدر بود و نام دیگری اناردشاپر، یکی در آثار خود مینر مذهب کاتولیک بود و دیگری در آثار خود سخن از کلیسای ارتودوکس و شکنجه‌ها میگفت یکی مراقب همه آواهای درونی بود... همه نواهایی را که در این آواها بود می‌شنفت. و همه زیروبها، اطمینان‌ها و لرزشهای این نداها را یادداشت میکرد و دیگری از بیخ‌وخم اندیشه‌ها دقائق احساسها، پیچیدگی وسواسها و اضطراب‌های تند و تیز یا زنگ‌زده سخن میگفت.... یکی به مساله قدرت و پاک و ناتوانی نیرومندان و زورمندان و پیروزی شکست‌خوردگان می‌پرداخت و دیگری مانند سوزن‌بان ایستگاههای راه‌آهن راه می‌گشتود برنامه «ادبیات جهان» به بررسی آثار این دو نویسنده توانا می‌کنید و آثارشان را برای شنوندگان برنامه دوم مه‌مد مذاقه و توجه قرار میدهد.

چهارشنبه - ساعت ۴۰-۴۰

دانش

مجری برنامه: دکتر ثابتی
از لحاظ اهمیت مسئله پیش‌گیری بیماریهای غوغئی برنامه‌ای تحت‌عنوان این بحثی با واکنش‌ها تهیه شده که راجع به انواع واکسن، و طرز تزریق هر یک از آنها و فوایدی که از تزریق واکسن عاید اطفال و بزرگسالان میشود صحبت بیان خواهد آمد.
ابتدا راجع به واکنسیناسیون بر ضد سل و پس از آن درباره سایر واکنسینا صحبت خواهد شد.



تعمیر گاههای شاپ لورنس در تهران و شهرستانها

<p>تعمیر گاه شاپ لورنس کرمانشاه خیابان شاه بختری پل اجلائییه تلفن: ۴۹۳۹۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه شاپ لورنس اهواز خیابان ۳۴ متری نیش کبوتر تلفن: ۴۱۶۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه شاپ لورنس اراک خیابان شاهپور روبروی بیمه‌های اجتماعی تلفن: ۳۸۴۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه مرکزی: شاپ لورنس خیابان آریه‌نور ایستگاه سینالکو پلاک ۵۵۸ تلفن: ۹۶۳۰۱۶-۳۰ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیر گاه شاپ لورنس مرکزی خیابان شالی کوی مقابل سینما کاپری تلفن: ۲۳۳۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه شاپ لورنس اصفهان خیابان شیخ بهایی چهارراه سرکیب تلفن: ۳۷۹۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه شاپ لورنس آبادان خیابان شاپور تلفن: ۴۱۴۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۲ شاپ لورنس خیابان سمتری نارمک بالاتر از میدان هفت‌حوض جنب بانک اصفهان تلفن: ۷۹۵۵۶۵ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیر گاه شاپ لورنس ساری خیابان فردوسی پلاک ۷۰ تلفن: ۴۴۴۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه شاپ لورنس شیراز خیابان قصرالهدایت چهارراه سینما سعدی تلفن: ۲۵۹۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه شاپ لورنس سندج خیابان ششم بهمن تلفن: ۴۰۷۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۵ شاپ لورنس خیابان آریامهر جنب بانک ملی پلاک ۲۳۳-۲۳۴ تلفن: ۶۲۳۳۰ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیر گاه شاپ لورنس تبریز فرشته‌ها عابدینی خیابان رضا شاه کبیر تلفن: ۲۲۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه شاپ لورنس رشت خیابان سعدی تلفن: ۵۶۶۰ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه شاپ لورنس کرمان خیابان بهلولی «تهران» تلفن: ۲۳۵۲ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۱۵ شاپ لورنس عباس‌آباد سمتری نظامی پلاک ۱۷۹ تلفن: ۷۶۴۲۵۱ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیر گاه شاپ لورنس دزفول خیابان سمتری جدید تلفن: ۳۵۶۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه شاپ لورنس رزن خیابان فرح لرسیده به خیابان داریوش تلفن: ۸۳۲۷ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه شاپ لورنس مشهد خیابان احمدآباد «فرح» مقابل خیابان قائم تلفن: ۶۹۶۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۹ شاپ لورنس خیابان شهناز شماره ۴۶۸ تلفن: ۷۵۶۵۰۴ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیر گاه شاپ لورنس تبریز خیابان بهلولی مقابل کلاخترکوچه تلفن: ۷۹۰۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه شاپ لورنس همدان خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳ تلفن: ۴۱۹۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه شاپ لورنس راحم‌آباد خیابان داور پناه ساختمان مظفریایی تلفن: ۳۹۳۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه شاپ لورنس مسجد سلیمان خیابان فرما ناداری «آریامهر» تلفن: ۴۱۲ SCHAUB-LORENZ</p>

موسیقی کلاسیک (استریوفونیک) رادیو تهران (برنامه دوم)

شوپرت: سونات پیانودرسل مازور اپوس ۷۸
رامو: کانتات بنام لپانتیانس
رامو: کانتات بنام دیان و آکتئون

موسیقی کلاسیک

ساعت ۱۷

پنج‌شنبه:
شوستاکوویچ: کوارتت‌زهی شماره ۲
تسپون: تریو اپوس ۱ شماره ۱
شنبه:
یاخ: منتیفیکا
یاخ: کانتات شماره ۸
یکشنبه:
شون: چهار بالاد
شون: اسکرتوها
دوشنبه:
بریتن: رودخانه کرلیو
سه‌شنبه:
دورژاک: سرناز برای سازهای زهی اپوس ۲۲
دورژاک: سرناز برای سازهای بادی اپوس ۴۴
چهارشنبه:
دورژاک: استابات ماتر

کنسرت شب

ساعت ۲۱

پنج‌شنبه:
شوپرت: سونات پیانو در لامینور اپوس ۴۲
شنبه:
دوفا: اینترلود از ابرای زندگی کوتاه است
الگار: واریاسیونهای انیکما.
انکو: رقصهای رومانی شماره ۱ و ۲
لیست: راپودیهای مجاز شماره ۵ و ۶

چهارشنبه:

آلبروسل: سمفونی شماره ۲
آلبروسل: سوئیت اپوس ۳۳ در فامازور

آثار جاودان موسیقی

ساعت ۹

با موسیقیدانان بزرگ

آشنا شویم

ساعت ۱۲

پنج‌شنبه:

برامس: کنسرتو ویلن
سزار فرانک: پوئیم سمفونیک ردیمپسیون
شنبه:
خاجاپوریان: قسمتی از باله گایانه
خاجاپوریان: قسمتی از باله اسپارتاکوس
نواک: سوئیت اسلواک
یکشنبه:
الیوت کاتر: سمفونی شماره ۱
زولتان کدای: سمفونی
دوشنبه:
موتسارت: سرناز برای سازهای بادی
موتسارت: سرناز شماره ۶
سه‌شنبه:
گابریل فوره: پرلودینلوب
شوستاکوویچ: کنسرتو پیانو شماره ۱
شومان: کنسرتو ویلن سل

IMMORTAL COMPOSITIONS

9 A.M.

THURSDAY

J- Brahms: Violin Concerto
C- Franck: Redemption

SATURDAY

A- Khachaturian: Gayaneh Ballet
A- Khachaturian: Spartacus
V- Novak: Suite Slovak

SUNDAY

E- Carter: Symphony No 1
Z- Kodaly: Symphony.

MONDAY

W-A- Mozart: Serenade for Winds
W-A- Mozart: Serenade No 6

TUESDAY

G- Fauré: Prelude Penelope
D- Shostakowitsch: Piano Concerto No 1
R- Schumann: Cello Concerto

WEDNESDAY

A- Roussel: Symphony No 2
A- Roussel: Suite Op 33 in F Major.

INTRODUCING

GREAT MUSICIANS

12 Noon

THURSDAY

F-J- Haydn

SATURDAY

L- Janacek

SUNDAY

B- Bartok

MONDAY

B- Bartok

TUESDAY

B- Bartok

WEDNESDAY

B- Bartok

CLASSICAL MUSIC 5 P.M.

THURSDAY

D- Shostakowitch: String Quartet No 2
L-V- Beethoven: Trio No 1 Op 1

SATURDAY

J-S- Bach: Magnificat.
J-S- Bach: Cantata No 8

SUNDAY

F- Chopin: Four Ballades.
F- Chopin: Scherzoes

MONDAY

B- Britten: Curlew River.

TUESDAY

A- Dvorak: Serenade for Strings Op 22
A- Dvorak: Serenade for Winds Op 44

WEDNESDAY

A- Dvorak: Stabat Mater.

EVENING CONCERT

9 P.M.

THURSDAY

F- Schubert: Piano Sonata in A minor Op 42
F- Schubert: Piano Sonata in G Op 78

J-P- Rameau: Cantata L'Impatience
J-P- Rameau: Cantata Diane Et Acteon

FRIDAY

G- Verdi: Nabucco (opera)

SATURDAY

C- Saint-Saens: Dance Macabre
A- Honegger: Symphony No 3
F- Liszt: Dante Symphony.

SUNDAY

M- De Falla: Nights in Gardens of Spain
F- Schubert: Symphony No 9 in C.

MONDAY

F- Delius: Cello Concerto Op 22
L-V- Beethoven: Symphony No 1

TUESDAY

G-F- Handel: Messiah.

WEDNESDAY

M- De Falla: Interlude from La Vida Brava
E- Elgar: Enigma Variations.
G- Enesco: Romanian Rhapsodies Nos 1 and 2
F- Liszt: Hungarian Rhapsodies Nos 6 and 6

تالار موزه

ایران باستان

● بمناسبت جشن فرهنگ و هنر نمایشگاهی از آثار نقاشان معاصر ایران از ۲۰ آبان ساعت ۱۸ تا ۲۰

کارگاه نمایش

(چهارراه یوسف آباد - اول خیابان شاه کوچه کلانتری شماره ۲۷۱)

● مناجات/ دو جلد نوشته فریاد آرابال برگرداننده و کارگردان ایرج انور، طراح فریدون آو بازیگران محمود اقدسی، شهناز صاحبی، رضا قاسمی، لرتا، هوشنگ توکلی، محمدرضا خردمند، علیرضا مجمل، محمدنوازی.

روزهای پنجشنبه ۱۸ جمعه ۱۹ شنبه ۲۰ یکشنبه ۲۱ آبان ساعت ۲۰/۳۰

● فاندولین نوشته فریاد آرابال برگرداننده و کارگردان ایرج انور طراح فریدون آو بازیگران: محمود اقدسی، محمد جعفری، محمدرضا خردمند، اکبر رحمتی، فریده سپاه منصور. روزهای سهشنبه ۲۳ چهارشنبه ۲۴ و پنجشنبه ۲۵ آبان ساعت ۲۰/۳۰

صحنه‌ای از نمایشنامه (فاندولین)



دانشگاه تهران

(تالار دانشکده هنرهای زیبا)
● تشنگی و گشنگی نوشته اوژن بونسکو ترجمه رضا کر مرضایی کارگردان کیهان رهگذار
بازیگران: اکبر ثابت کسایی، نینا فرجادی، فرید رفیعی، رامین صدیقیان، حسن دادشکر محمد پورستار، مسعود رجاییان، کیهان رهگذار، رضا باقری، رضا ذاکری، داود سعیدی
شروع ساعت ۲۰/۳۰



● نینا فرجادی (در نقش ماری) به همت انستیتو گوته کنسرت آواز الینا کاردس با همکاری انجمن نیلارمونیك در سالن کوچک دانشکده هنرهای زیبا، یکشنبه ۲۱ آبان ساعت ۲۰

انجمن فرهنگی

ایران و آلمان
(عباس آباد - خیابان وزرا - خیابان هفتم)
● نمایشگاه کارهای چوبی و گرافیک ویلی کروژه (مونیخ) از ۲۰ آبان تا ۲ آذر ساعت بازدید همه روزه از ۱۹ تا ۱۹ (باستانی پنجشنبه بعد از ظهر و جمعه)

گالری لیتو

(خیابان آبان شماره ۳)
● نمایشگاهی از آثار لیتو گرافی (نمونه‌های اصلی) از نقاشان بزرگ معاصر پیکاسو - برنار بوفه - مارک شاکال - پل کلی - لئونار فینی - سالوادور دالی - ژان میرو - کارلو - اگوست رنوار - ژان کو - ژان کوکتو - دو گالارد - گنتز.
ساعت بازدید همه روزه (بجز روزهای تعطیل) از ساعت ۱۰ تا ۱۲/۳۰
۱۶/۳۰ تا ۱۸/۳۰

تالار قندریز

(خیابان دانشگاه شماره ۲۰)
● نمایشگاهی از آثار طراحی و نقاشی (رنگ و روغن) شهاب موسوی زاده همه روزه (بجز روزهای تعطیل) ساعت ۱۷ تا ۲۰

گالری صبا

(خیابان شاهرضا - صای جنوبی)
● نمایشگاه نقاشی‌های محمود زنگنه، همه روزه از ساعت ۸ تا ۲۱.

گالری سولیون

(خیابان فخر رازی مقابل دانشگاه تهران شماره ۱۳۶)
● بمناسبت پنجمین جشن فرهنگ و هنر نمایشگاهی از سیر تاریخ هنر نقاشی دنیا با ۳۰۰ تابلو (بر دو کیس)، نمایشگاهی از آثار سر امیک رضا با نگیز، نمایشگاهی از نقاشی روی چینی ندیم پور (صورت شاهان ایران)
ساعت بازدید همه روزه (بجز روزهای تعطیل) ۱۸ تا ۲۰

● آرشینو فیلم ایران
● ششمین فیلم از مجموعه فیلم‌های اکیرا کوراساوا کارگردان بزرگ ژاپنی به نام ژریستن در ۴ ستانس نمایش داده میشود
دوشنبه ۲۲ آبان و سهشنبه ۲۳ آبان ساعت شروع ۱۸ و ۲۱.

انجمن فرهنگی

ایران و شوروی
(خیابان وصال شیرازی شماره ۱۸۹)
● شنبه ۲۰ آبان ساعت ۱۸/۳۰ فیلم تعطیلات در آدسا با زیر نویس فارسی
دوشنبه ۲۲ آبان ساعت ۱۸/۳۰ فیلم «ژنده‌ها و مرده‌ها» سری دوم، بزرگ روسی
سهشنبه ۲۳ آبان ساعت ۱۸/۳۰ مجلس جشن پنجاه و پنجمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر و نمایش فیلم چهارشنبه ۲۴ آبان ساعت ۱۸/۳۰ جلسه تفریحات سالم و بازی لوتو

تالار نقش

(میدان کنی)
● نمایشگاه نقاشی‌های رنگ و روغن (کلاسیک) قاسم پتگر
ساعت بازدید ۱۷ تا ۲۱



کتابخانه مرکزی کانون

پروژه فکری کودکان
● نمایشگاه نقاشی مجله «تماشا» برای کودکان و نوجوانان، ۳۳۵ تابلو از نقاشان ۲۰ تا ۱۶ ساله، ساعت بازدید از نمایشگاه همه روزه ساعت ۱۸ تا ۱۸ مهشید جالیوس پنج ساله



انجمن فرهنگی

ایران و آمریکا
(عباس آباد خیابان وزرا)
● فستیوال فیلم مرلین مونرو پنجشنبه ۱۸ آبان ساعت ۲۰/۳۰
شاهزاده و دختر نمایش پنجشنبه ۲۵ آبان ساعت ۲۰/۳۰
میثه با یک میلیون ازدواج کرد
● گالری یک مروزی در آثار اردشیر محمص
از ۲۴ آبان تا ۱۰ دی
ساعت بازدید عصرها ساعت ۱۷ تا ۲۰/۳۰
● گالری دو نمایشگاه کارهای رابرت لرمیت از ۲۴ آبان تا ۱۹ آذر



خاویار ودگا



لذت بخش ترین نوشابه‌ها

چرا خاویار ودگا در مدتی کوتاه مورد علاقه و توجه مردم قرار گرفت؟
چرا خاویار ودگا در ایران یک نوشابه استثنائی شناخته شده؟
چرا خاویار ودگا پر فروش ترین نوشابه در ایران است؟
چون خاویار ودگا نوشابه است سالم - خالص - مطمئن - نشاط آور و بدون عارضه بعدی که در سطح بین المللی قرار گرفته و برای اولین بار بارو با صادر خواهد شد.

خاویار ودگا رادر تهران و شهرستانها از نوشابه‌های فریبناپذیر در خواست فرمائید.



برای مبارزه‌ایکه دنیا مشتاق آنست: مسابقه برگشت محمدعلی کلی و جوفرزرجعت احراز مقام قهرمانی سنگین وزن جهان، دنیا در یک حالت کنجکاوی و بیلاکتیلی قرار گرفته و سخت در انتظار است. ورزش مشتزنی حرفه‌ای مسابقه‌های فراوانی بخود دیده که با فواصل زیاد از هم انجام گرفته اما مبارزه‌ای که زائیده تبلیغات مضاعفی است به نام «مبارزه قرن» آبا ارزش این را دارد که با فاصله‌ای بسار طولانی مجدداً انجام گیرد!

حود بیست‌ماه از زمانیکه فریزیر، «کلی» را مغلوب کرده میگذرد. در ورزش این فاصله غیرطبیعی و غیرعادی است، درست مثل اینکه شما سرمد غذا نسته باشید و پس از صرف غذای اول مدتها منتظر غذای دوم بنایید و ندانید که چه موقع آنرا میل خواهید کرد. در تاریخ مشتزنی سنگین وزن هرگز نتوان چنین فاصله‌ای بین دو مبارزه پیدا کرد.

دومبارزه «کلی - لیستون» را فقط ۱۵ ماه از یکدیگر جدا کرد (فوریه ۱۹۶۶ تا مه ۱۹۶۵) تازه نیمی از این زمان تاخیر بخاطر عمل جراحی «فج» محمدعلی کلی و باز یافتن نیرویش بود. بخاطر تشه نگاهداشتن مردم، دو دیدار پاترسون و لیستون فقط ۱۰ ماه فاصله داشت و زمانی که پاترسون و اینگماریانسون برای سومین بار با هم دوباره شدند بیست و یک ماه از دیدار اولشان میگذشت.

بنابراین، چرا ما منتظر برده دوم مبارزه کلی و فریزیر هستیم درحالیکه هنوز صحنی از تاریخ قطعی آن نیست؟ بنظرمیرسد که دلایل سیاسی، مالی و جغرافیائی باصافه یک بن بست، تاریخ انجام آنرا در ابهام نگاه داشته. قرارداد مسابقه دوم هنوز بسته نشده و حتی فعالیتی که نشان دهنده انجام آن باشد و چون ندارد. زیرا «چک کنت کوك» کانادائی که امروز مالی مسابقه اول را زیر نظر داشت و قرار داد را تنظیم کرده، ماده‌ای در آن گنجانیده که به مسابقه دوم مربوط است.

در این ماده گفته شده در صورتیکه مسابقه دومی بین دو مشتزن طرف دو سال آینده (از ماه مارس ۱۹۷۱ تا مارس ۱۹۷۲) انجام گیرد باید زیر نظر آقای «کنت کوك» باشد. «کنت کوك» که در لوس آنجلس استاد یوم‌های زیادی برای بیس بال و فوتبال در اختیار دارد، اصرار میورزد که مسابقه دوم فریزیر و کلی در این شهر انجام گیرد و در مورد این ماده قرارداد میگوید:

«این ماده يك الفاسی است که نتوان بر آن قیمت گذاشت. گویانکه در آن مدت دو سال ذکر شده ولی از نظر من محدودیت زمانی ندارد يك الفاسی اینی است!»

هنگامیکه «کلی» و «فریزیر» مسابقه اول خود را برگزار کردند هر کدام ۴ میلیون و پانصد هزار دلار دستمزد گرفتند در حالیکه در ماده‌ایکه «کنت کوك» آنرا الفاس منامد قید شده که برای مسابقه دوم هر کدام دو بیست و پنجاه هزار دلار دریافت کنند! بنابراین تصدیق میکنید که «کوك» حق دارد بگوید این «ماده» واقعا يك الفاس غیرقابل تقدیم است.

البته «کنت کوك» میگوید: «من این ماده را از این جهت در قرارداد گنجاندم که اگر بخاطر پرداخت‌های سنگین منتشرشوم از راه مسابقه دوم زبان را جبران کنم».

ولی دیدیم که او و سازمانش میلیون‌ها دلار سود بردند و آنچه‌ان نفی بردند که خودشان هم باور نسکردند.

«کلی» و «فریزیر» با آگاهی از این موضوع اصرار دارند مبلغ بیشتری نسبت به دفعه اول دریافت کنند و یجبدگی قصه هنگامی بیشتر میشود که «فریزیر» بعنوان قهرمان جهان برای بازی دوم سه میلیون و پانصد هزار دلار مطالبه میکند «کلی» هم معتقد است که وجود او و تبلیغاتی که برایش شده موضوع را تا این اندازه داغ کرده و از اینرو برای بدست آوردن سهم مساوی بافشاری میکند و مبلغ مورد درخواست وی نیز در همان حدود است. از سوی دیگر با کسهای که تربیت دهندگان مسابقه و واسطه‌های آن برای اینکار دوخته‌اند شک نیست که پرداختهای مربوط به مبارزه دوم سر به ده میلیون دلار خواهد زد.

فریزیر این امتیاز را دارد که بعنوان قهرمان جهان مدتی از مسابقه با «کلی» طفره برود و خودش را برای تربیت و انجام مسابقه‌های دیگری سرگرم سازد. مثل مسابقه با «جورج فورمن» قهرمان سنگین وزن المپیک ۱۹۶۸ مکزیک که اکنون یکی از معدیان عنوان قهرمانی جهان است و فریزیر برای مبارزه با او ۷۵۰ هزار دلار خواهد گرفت. از سوی دیگر گروه زیادی از مردم جهان معتقدند که «جو» آن شرایط و فرم دلخواه بدنی را که با آن «علی» را مغلوب کرد از دست داده و مشکل بتواند در مسابقه دوم بیروز شود.

«فریزیر» بعد از مسابقه با «کلی» دوبار روی رینگ ظاهر شد اما بیروزش بر دو حرف ضعف نمیتواند نشانه آمادگی او برای مبارزه با کلی باشد.

انتظار تا کی؟ امسال، سال دیگر، دو سال دیگر یا هرگز؟

«کلی» هم مدتی است خود را به مسافرت دور دنیا و انجام مسابقه‌های ۴۵۰ هزار دلاری و نمایی سرگرم ساخته و مبارزه آینده‌اش را بیشتر با صحبت و حرفی موقوف نگه داشته است.

«آنجیلوندی» مدیر برتانه‌های «کلی» با گفته بود قبل از مسابقه با پاترسون که در سپتامبر گذشته انجام گرفت درباره فریزیر صحبتی نکند و او را مورد حمله قرار نهد اما کلی باین دستور «اندی» وقتی نگذاشت و مانند گذشته تیش حملات خود را متوجه «فریزیر» ساخت. لیکن ظاهر امر اینطور نشان میداد که مسخرگی کلی و طعنه‌های حساب شده او به «فریزیر» کمترین تأثیری در حرفش نکرده و حتی او را تکان نداده است.

«فریزیر» که یکی از مجلات آمریکایی او را به

ترجمه حبیب‌الله روشن زاده



عنوان «قهرمان سفیدی که در کالیبد انسانی سیاه پوست رفته است» توصیف کرده ظاهراً چنین فکر میکند که نظیر یک ستاره رقص را از اندرول در صحنه‌های هنری پیشرفت خواهد داشت و احتمال می‌رود که دیگر علاقه‌ای به مشتزنی نداشته باشد. اصولاً این تکه مورد تردید است که او از اول نیز علاقه فراوانی به ورزش مشتزنی داشته است.

همه میدانیم «محمدعلی» کسیکه هیچگاه مقابله با رقیبان را رد نکرده - آزرده خاطر است و مرتباً فریاد میزند: «من اورا شکست خواهم داد و گذشته از این بهمان اندازه که باین مبارزه احتیاج دارم خوبش را برای برگزاری مسابقه مجدد به دنیا مدیون میدانم». اکثر مردم جهان بطرز عجیبی در انتظار مبارزه دوباره این دو مشتزن و استقبال از بیروزی «کلی» بسر می‌برند.

از سوی دیگر «لوویسکاسی» آمریکائی که یکی از کارگزاران مسابقه‌های مشتزنی حرفه‌ای است میگوید: «هرکسی تصور میکند که اگر «کلی» با فریزیر دوباره نمیشد باز هم قهرمان جهان باقی میماند اما فعلاً این فریزیر است که تاج قهرمانی را در اختیار دارد و باز هم صاحب خواهد بود» آیا این فریزیر است که سنجیده و حساب شده علی را بازی میدهد و از انجام مسابقه طفره می‌رود؟ یا اینکه قراردادی وی با گروه وسیع رهبرش - کمپانی «کلورلی» - مانع انجام مسابقه مجدد است و فریزیر منتظر است که این قرار داد در ماه مارس ۱۹۷۲ ملغی شود و با خیال راحت در برابر «علی» بایستد.

از سوی دیگر «یانکی دورهام» مشاور و مربی «فریزیر» بدلائل شخصی معتقد است که مسابقه دوم نباید در کالیفرنیا انجام گیرد و باید محل آن در نیویورک باشد یا در هوستون، اینجاست که مساله مالیات پیش کشیده میشود و علی میگوید صلاح وی نیست که در نیویورک مسابقه دهد. زیرا مالیات ایالتی در این ناحیه بخصوص مالیات بردارنده‌های اتفاقی زیاد است. وی همچنین تمایل دارد که مبارزه‌اش با فریزیر امسال انجام گیرد چون ممکن است سال آینده مالیات‌ها سنگین‌تر شود. او فعلاً میدانم که کس دادن زمان مسابقه سبب میشود که نیرویش تحلیل برود و بخت او را برای انتقام گرفتن از فریزیر کم کند. زیرا هرروز که میگذرد عکس‌العمل‌های بدنتی خفیف‌تر میشود و چه بسا اگر تابستان گذشته در لاس‌وگاس مقابل حریف میبایستاد به بیروزی میرسید. اینجا بد نیست به اظهار نظر دو مشتزن درباره «علی» و «جو» اشاره کنیم: «جری کوواری» که تا بحال دوبار با کلی مسابقه داده و یکبار با فریزیر دوباره شده و از هر دوی آنها شکست خورده، درباره نتیجه مسابقه احتمالی بین آنها میگوید: «بار اول که آمد با هم دوباره شدند من فریزیر را برنده میدانم و میخوامم که او برنده شود اما از زمانیکه هر دوی آنها را بهتر شناختم و بی بردم که چگونه مشت‌زنانی هستند عقیده‌ام تغییر کرده و امیدوارم این‌بار «محمد علی» رینگ را به آتش بکشد و «جو» را خورد کند و فکر میکنم اینکار را خواهد کرد. در حال حاضر فریزیر آن قهرمانی که قبلاً بوده نیست و اگر دوباره در برابر علی ظاهر شود «کلی» او را مانند حیوانی در رینگ خفه خواهد کرد.» این اظهار نظر و عقیده «جری کوواری» با نظریه «باب فاستر» قهرمان نیم‌سنگین جهان تضاد دارد. فاستر که توسط هر دو مشتزن ناک‌اوت شده و اکنون در صدد مبارزه مجدد با «کلی» است، میگوید: «زمانیکه کلی و فریزیر برای بار دوم در برابر یکدیگر قرار گیرند نتیجه همان خواهد بود که بار اول بدست آمد و فقط اینبار پیروزی جو بزرگتر خواهد بود و چه بسا اختلافش با مرتبه اول بیشتر باشد.» بهرحال ورزش مشتزنی حرفه‌ای بهمان اندازه که توجه مردم را بخود جلب کرده يك چنین نظرات و عقاید متفاوت و متضاد را نیز میان آنان انتشار داده و این همان چیزی است که بزعم گروهی فریفتن و پشت هم‌اندازی و تبلیغات کاذب نامیده میشود. تاریخ ورزش مشتزنی حرفه‌ای بخاطر ندارد که يك مسابقه اینقدر دستخوش مباحثات و جدالهای بیپوده شده و در محاصره پرگوئیهای مداوم قرار گیرد و بجای عمل حرف آن زده شود. اما برای یکبار هم که شده، جنگیدن بهتر از حرف زدن نیست!



● در ستاره دنباله‌دار

هرکارکابل زمین (Karel Zeman) پر از نکته‌های تازه و جالب است بدون شك او روشی جدا از هرکس دیگری در دنیا دارد - طنز زنده و خون‌دار و انسانیست - گرچه فیلمش پراز حته‌های تکنیکیست ولی هرکدام از حته‌ها بکاری می‌آیند و جنبه صرف نمایشی ندارند.

«در ستاره دنباله‌دار» کارل‌زمین از پوچی ویسودگی اندیشه‌های آدمی می‌گوید - می‌گوید که چگونه آدمی در هر تغییری را هرچند عظیم نادیده می‌انگارد و همچنان روش خود را ادامه می‌دهد.

قصه فیلم از کتابی نوشته «ژولورن» مایه گرفته است - بر اثر جنگی قسمتی از کره‌زمین جدا می‌شود و بصورت ستاره‌ای دنباله‌دار در فضا رها می‌شود و بعد گشت و گذاری باجزئی از کره‌خاک می‌شود - درباره این فیلم در پایان جشنواره و در مرور فیلم‌های خوب جشنواره، مطلب کاملی خواهیم داشت.

● جغد و موش صحرائی قطبی

ارزش این فیلم عروسکی در این است که به‌سادگی قصه‌ای از فولکلور «اسکیموها» را باز می‌گوید. اما این ارزش بیش از آن که در تصویر نهفته باشد در کلامی که بر این تصویر گذاشته شده وجود دارد - شاید علت این باشد که انتخاب روشی برای چنین قصه‌هایی بیان را کند و ملال‌آور می‌سازد.

جغد و موش صحرائی قطبی محصول کانا‌دامست و ساخته‌ی «پزویکو پزویکوف» است.



● وظیفه اول

این فیلم يك لطیفه دو دقیقه‌ایست درباره مردی که از میان ماجراهای مختلف و مهمی بی‌اعتنا به آنها می‌گذرد تا تنها صفحه‌ای را که روی خط افتاده درست کند. پرداخت چنان نیست که مفهوم را کاملاً برساند. طنز نهفته در این قصه را تا حد لزوم روشن سازد -

گزارشی از جشنواره جهانی فیلم‌های کودکان و نوجوانان



حسن تهرانی

هفتین جشنواره جهانی فیلم‌های کودکان و نوجوانان چهارشنبه دهم آبان ماه افتتاح شد و تا روز جمعه ۱۴ آبان ماه جمعا هفده فیلم کوتاه و بلند به‌نمایش درآمد که از آن میان نگارنده موفق شد که دوازده فیلم را ببیند. اسامی بعثت تقسیم شدن تماشاگران در دو سینما از آن شور و غوغای هرساله خبری نیست - البته این مربوط به سه روز است که فیلم‌ها (یعنی یکی) اغلب کارهای «متوسطی» بوده‌اند. طی این چند سال تماشاگر این جشنواره این تجربه را پیدا کرده که ارزش احتمالی فیلم‌ها را اغلب از نام کشور سازنده‌اش حدس بزند، به این علت است که کارهای کشورهای اروپای شرقی با اقبال بیشتری روبرو می‌شوند. نمایش فیلم‌های ایرانی همواره به صورت واقعه‌هایی مهم تلقی شده‌اند - بد نیست بدانید که اسامی ایران یا سیزده فیلم بالاتر از هر کشور دیگری قرار گرفته است.

«جانکت» Junket 89

«بر خورد» و «یکشنبه کلانتر»

چه کسی از آدم کوچولو می‌ترسد

با وجود اینکه «چه کسی از آدم کوچولو می‌ترسد» اندکی طولانی بنظر می‌آید و ماجرایش را به تکرار می‌کشد، مناسب‌ترین و بهترین فیلم برای بچه‌ها درسه‌روز اول جشنواره است.

فیلمساز با تصاویری ساده و زیبا در کارتون‌های کوتاه مدت نشان می‌دهد که چطور بچه کوچکی که مورد آزار دوپسر جوان واقع می‌شود شجاعت مقابله با آن‌ها را می‌یابد. در فیلم نکته‌های ظریف فراوان وجود دارد - مثل آغاز فیلم که رؤیاهای هرکدام از دو پسر جوان را بالای سرشان می‌بینیم و جنگ موجودات رؤیاهایشان را و همچنین کوچک شدن پدر بزرگ را با پوشیدن لباس بچه‌گانه. «چه کسی از آدم کوچولو می‌ترسد» را «پاول - یروچاژگا» نوشته و ساخته است.

دو «انیمیشن» کوتاه از کشور «رومانی» با مایه‌ای از قصه‌های «وسترن» آمریکایی.

قهرمانان مشترک این دو فیلم يك کابوی و يك سرخ‌پوست هستند.

در مقابل شوخی‌های کم‌تأثیر کارهای «هاناباربارا» (که آمریکائی‌اند) در زمینه کارتون وسترن، این دو فیلم کم‌رتنگ و خام بنظر می‌آیند - هر دو فیلم نوشته «آدریان - نیکولا» است اما فیلم اول را «فلورین آتولسکو» ساخته و دومی را خود نویسنده. و کار دوم «یکشنبه کلانتر» زیباتر از کار درآمده، چون انحراف شدید در شوخی‌ها تا حدی جریان بی‌لطفی استخوان‌بندی اصلی را می‌کند.

اما آخرسر این سؤال بر ایمان باقی می‌ماند که چی؟!



ابر و آسمان صاف

«ابر و آسمان صاف» با همان «که چی؟!» تمام می‌شود.

شهری دچار خشکسالیست چون ابرش به‌مرخصی رفته (از آن شوخی‌هایی که در مقابلش فقط می‌شود گفت: وای خدا چقدر بامزه!) پروموسوری ابر را به هلیکوپترش می‌بندد و روی شهر می‌آورد. (استاد سازنده فکر ظریف را با فکر مجرای‌مغول عوضی گرفته‌اند.)

در نتیجه «ابر و آسمان صاف» هم مثل «وظیفه اول» در حد يك لطیفه باقی ماند. با این تفاوت که «وظیفه اول» شوخی بازم‌آیست و طنزی با معنی پشت‌سر دارد. ابر و آسمان صاف محصول «یوگوسلاوی»ست و ساخته‌ی «زلاکو گریچک».

● لائو کوون

«لائو کوون» قصه‌ی عجیب و پیچیده‌ایست که در آن کره موجوداتی باسفنیه‌ای به کره‌ای ناشناس می‌روند در آن کره موجوداتی هستند که حجم متغیری دارند و همه چیز را در خود می‌گیرند و نابود می‌کنند، این موجودات بشکل الماس در می‌آیند و فضاوردان را می‌فریبند - فضاوردان با نابود کردن تنها آدمی که در میانشان توجی به الماس‌ها دارند براه می‌افتند و بی‌خبر با حمل موجودات کره ناشناس به زمین کره خود را به نابودی می‌کشاند.

«لائو کوون» را «واسلاو موگل» نوشته و ساخته - او موفق شده است که فضائی وهم‌آور القاء کند و اندیشه‌های شگرفش را بنمایشاند. «لائو کوون» که محصول چکسلواکی است از گرافیکی عالی برخوردار است. تنها نکته این است که این فیلم هیچ ارتباطی با این جشنواره ندارد.

چه در این صورت تماشاگر می‌توانست مسئله فیلم را دریافته و در ذهن خود تعمیم دهد.

«وظیفه اول» در تکنیک عمدی نقاشی‌اش درجهت بکار گرفتن روشی ابتدائی، راهی ابتدائی و خام دارد. «وظیفه اول» را زرین کلک ساخته است.

● ترانه قاصدك

کارتون‌های کوتاه از بلغارستان که همان قصه کهنه اسانیت خیلی خیلی ظریف و خیلی خیلی لطیف را می‌گوید - هدف فیلم این است که بگوید «چطوری دنیا مامانی می‌شود!»

قاصدك‌ها به پرواز درمی‌آیند و نت‌های آهنکی می‌شوند که پسرکی می‌سازد و بعد چلو همه‌ی جنگها و دعواها را می‌گیرند، به آقای «رادکا باچوارووا» کارگردان این فیلم باید جایزه «خوش‌خیالی» داد!

● يك بمب بر حسب تصادف

آنچه در «يك بمب بر حسب تصادف» نظر را جلب می‌کند شکل شگفت و زیبای نقاشی‌های آن است. فیلم‌ساز چنان خود را در بند شکل کارش قرار می‌دهد که هراز چندگاه از آنچه می‌گوید باز می‌ماند.

«بمبی بر حسب تصادف» بیان شهری افتاده ولی منفجر نشده - مردم هنگی از شهر خارج شده‌اند - مردی فقیر بی‌خبر میان شهر می‌آید - او آنچه در آرزو داشته پسرش را می‌آورد - مردم شهر از دور نگاه دارند که بمب او را از میان ببرد - اما وقتی سراج پول‌های آن‌ها می‌رود و پروازشان وامی‌دارد مردم پسر می‌ریزند و او را می‌رانند - بمب شهر را نابود می‌کند.

این فیلم را «لازوتی» از فرانسه نوشته و ساخته است.

● نوشابه جادویی

«نوشابه جادویی» نشان می‌دهد که چگونه می‌شود به‌صرف چند نقاشی زیبا قصه‌ای را با سرهم‌بندی و بدون هیچ نقطه نظری بیان کرد.

«نوشابه جادویی» همان قصه معروف قدیمی‌ست که در آن امپراطوری هر صبح کفش‌های دخترانش را پاره می‌یابد - باغبان امپراطور کشف می‌کند که جادوگری دختران را با نوشابه‌ای جادویی به رقص می‌کشاند - باغبان وقتی بدست جادوگر می‌افتد از نوشیدن نوشابه جادویی خودداری می‌کند و همه چیز بخیر و خوشی تمام می‌شود.

«لاورتیوسیرو» مجارستانی به این پس‌میکند که قسمت‌های اصلی این قصه را بطور گذرا نمایش دهد.

در آنچه او می‌گوید، فاصله غربیی وجود دارد. و این فاصله با فاصله‌ای که انسان در برابر ژنرال دوگل احساس می‌کند فرق دارد. به مردی فکر می‌کنم که بدبختی با ضربه زده است. همس او که یکی از برجسته‌ترین سخنرانان حزب است، به‌شدت بیمار است. وقتی آنچه می‌گوید قراردادی است، به‌نظر می‌رسد که وصفه را می‌گذارد تا فکر نکند. برغم ادب فراوانش. این گفتگو گویی او را خسته می‌کند، اما در عین حال پاینده می‌سازد، چنانچه گویی از تنها ماندن می‌ترسد.

می‌گویم:
— شما مدت درازی وزیر امور خارجه بودید، و خودتان پیش از من می‌دانید که بعضی چهست-گیره‌ها برای بحث کردن است. بعضی دیگر به‌ای اینکه فقط پذیرفته شود. من گمان نمی‌کنم که ایالات متحده بخواهد در باره جهتی که شما گرفته‌اید وارد بحث شود...

حرف می‌کنند که مضمونش اینست: «مهم نیست.» و پاسخ می‌دهد:

— شما تهدید اتمی را باور می‌کنید؟ استقلال کومنیهای خلق تأمین شده است. بعد از مرگ صد میلیون نفر هم، چین زنده خواهد ماند. و دیر یا زود می‌بایستی امریکائی‌ها پی کارشان بروند. چین هرگز بازگشت «چانگ‌کای» — چک را نخواهد پذیرفت. این کشور آزادی را کشف کرده است، و این آزادی متعلق به امریکا نیست. همین.

به‌کنفرانس «سون‌یات — سن» یکسال پیش از مرگش فکر می‌کنم: «اگر ما برای فرد کوچه و بازار از آزادی حرف بزنیم... مسلما منظور ما را نخواهد فهمید، دلیل اینکه چینی‌ها در واقع هیچ‌گونه اهمیتی به آزادی قائل نیستند، اینست که حتی کلمه‌ای هم که آنرا بیان می‌کند، تازه وارد چین شده است.» انقلاب، زن را از قید شوهرش، پسر را از قید پدرش، کشاورز را از بند اربابش نجات داده است. اما به‌نفع یک جامعه. فرد گروانی غربی در میان خلق‌های چین ریشه‌ای ندارد. برعکس، امید دوران احساس بسیار نیرومندی است. مرد باید از تنگ شدن زنش دست بردارد. تا به مرد دیگری بدل شود، تا عضو حزب و یا فقط عضو کمون خلق شود و یا دستکم یکی از کسانی باشد که ارتش نجاتشان می‌دهد: «خدایان، به‌درد نروتمندان می‌خورند، بی‌چیزان. ارتش هشتم را دارند.»

چون — لای، از سر گرفت:

— یکی از ژنرال‌های جنگ ۱۹۱۴ شما گفته است: «اشتباه است که فراموش کنیم آتش می‌کشد.» پزیدنت مائو این نکته را فراموش نکرده است. اما این آتش، آن چیزی را که نمی‌بیند نمی‌کشد. ما ارتش‌مانرا بر ضد ارتش مهاجم فقط در زمان و مکانی که ایجاد می‌کند وارد عمل خواهیم کرد.

— مثل گوتوزوف.
— قبلا، این نکته را فراموش نخواهیم کرد، که وقتی ملت سرزمین اشغال شده تصمیم به‌نبرد بگیرد، هر ارتش مهاجمی ضعیفتر از آن ملت می‌شود. اروپایی‌ها از حکومت پراسیا دست برداشته‌اند و امریکایی‌ها هم به‌دنیال آنها همین کار را خوانند کرد.

آیا او به‌جنگ معتقد است یا نه؟ آنچه برای من جالب است اینست که او هم مانند «مارشال» حتی تصور جنگی را هم نمی‌کند که در آن ایالات متحده ممکن است — حتی بدون هیچ حساب — فقط ده مرکز صنعتی چین را ویران کند و باین ترتیب توسعه این کشور را پنجاه سال عقب بیندازد — و بی‌آنکه «چانگ‌کای» — چک را هم تحصیل کند، به خانه خود برگردد.

این فکر او مبنی بر یکی از شوریه‌های «مائو» است و تعجب می‌کنم که چرا تاکنون آنرا بیان نکرده است: امپریالیسم ششصد میلیون نفر را بر گرد خود دارد و کشورهای توسعه‌نیافته و سوسیالیست و کمونیست دو میلیارد نفر را. پیروزی اینها اجتناب ناپذیر است. اینها آخرین بازمانده امپریالیسم، یعنی امپریالیسم امریکا را احاطه کرده‌اند، همانطور که پرولتاریا سرمایه‌داری را یا چین «چانگ‌کای» — چک را محاصره کرده بود. مائو می‌گوید: «همیشه انسان است که پیروز می‌شود...»

یتان

پذیرایی از فرماندهان نظامی بیسرمانی و پذیرایی از رئیس جمهور سومالی، ادارات وزارت امور خارجه را به‌شدت گیج کرده است. کسی نمی‌داند که آیا پزیدنت مائو، که تازه از بستر بیماری برخاسته به‌پکن خواهد آمد، یا ملاقات در ویلای او در «هانگ — چئو» Hang tehou انجام خواهد شد. کی؟ به‌زودی، ولی بالاخره؟ سه‌روز دیگر، چهار روز، شاید کمتر... من اظهار تمایل کرده بودم که به «یتان» بروم و هواپیمایی در اختیار من می‌گذارند.

و اینک «اسپارت». حقیقت، افسانه و قدرت مروزی که نبردهای گذشته را و همه آن چیزهایی را که به‌این کوهستان‌های پر از غار مربوط است، به‌صورت حماسه‌ای ادامه می‌دهد. در پای کوهستان و غارهایش، موزه انقلاب.

تقریباً همه آن چیزهایی که این موزه عرضه می‌کند و یا بیاد می‌آورد، سی سال پیش در همینجا روی داده است. از مهاکتون زمان گذشته به‌حساب می‌آید. اینک تصویر عزیزم سواره‌نظام سیاه از خلال گردنه‌ها، پیشروی سربازان، بر روی دیوار بزرگ چین، توپهایی که از تنه درختان ساخته شده و دور آنها سیم خاردار پیچیده شده است.



کلاه‌های استار شده با برگ درختان شبیه کلام خود، در میان نیزه‌های قرون وسطائی پارتیزانها با منگوله قرمز، خیلی بزرگتر از مال چریک‌های جنوب و تفنگ‌های چوبی مخصوص تمرین. اینجا، نارنجک‌های دست ساز. و اینجا قطعات پوست درخت «قان» که به‌جای کاغذ مصرف می‌شد، و چرخ‌های دستی که با آنها هر کسی لباس خود را دوخت. اما گاندی خیلی دور است. و اینک ماشین چاپی که با آن اسکناس‌هایشان را چاپ می‌کردند، اسکناس‌های بسیار ساده و ماشین ساده و کوچکی که کارگران ایالات اشغال شده به‌دست دشمن، به‌صورت قطعات میزا فرستاده بودند. پیش از «مائو»، وسایل و ابزار شکست خوردگان، همین وسایل فرسوده بود.

من در سبیری یادگاریهای این جنگ پارتیزانی ابتدایی را دیده بودم، اما پارتیزانهای سبیری به صورت یکنفر در برابر صد نفر نمی‌جنگیدند. و مثل اینجا این حالت را ایجاد نمی‌کردند که همه بگویند: «شورش دهقانی که به صورت انقلاب درآمده است.» موزه‌های چینی تاجهای آهنی را به نمایش می‌گذارند که رؤسای نهضت «تائی — پینگ» Tai-Ping پیش از شکستشان به‌سر داشته‌اند؛ اینها تاجهای وحشیانه هستند، که رؤسای قیام دهقانی هم بر سر می‌گذاشتند و سپاهیان سلطنتی، وقتیکه آنها را دستگیر می‌کردند، آنها را تاجی از آهن تفته عوض می‌کردند. سابقه چند هزار ساله‌روستایی چینی، و زندگی و قیام روستایی همه ملل در عصر دهقانی، در اینجا تثبیت شده است: در لحظه‌ای که طبقه روستایی قیام می‌کند تا، در زیر غار یگانه مردی که او را به‌سوی پیروزی رهبری کرده است، سرزمین چین را فتح کند: در ویت‌ن‌ها، پس از نیزه‌ها نوبت تفنگها و مسلسل‌هایی می‌رسد که از ژاپونیا و سربازان «چانگ‌کای» — چک گرفته‌اند. یک زن راهنما، موشی با دو کیسوی یافته سنتی، و با صدای جفجه، این حماسه را تعریف می‌کند — تا آخرین سالن که در آن هیگل کلاه‌آکن اسب دلآوری

که مائو در الثای «راهپیمایی طولانی» سوارش بود، دیده می‌شود.

این ماجرای ناپلئون است که سرباز پیری برای روستائیان بی‌سواد نقل کند، که بالژاک در «طیلب دهکده» از هانری مونیه گرفته است. شعر رولان‌خشسگین^۲ است که خیمه‌شب‌بازان سیسیلی تفسیر کنند. اما در ورای بت‌پرستی فخر فروشان، که تنها ناشی از اسب و دوات مائو نیست، می‌جانی آغاز می‌شود که خود نهضت آزادی الهام می‌کند. این تفنگ‌های چوبی و این نیزه‌ها، یادگاریهای نظیر تفنگ‌های فیتیله‌ای و نیزه‌های تیرزین‌دار موزه‌های می‌نستند؛ اینها سلاحهای انقلاب هستند، همانطور که «غار» غار مائو است. آیا سرنیزه‌های نیرد «فلوروس» Fleurus «اوستریتز» را به‌عنوان «نمونه‌های اسلحه» نگاه می‌کنیم؟ درموزه «مقاومت» در پاریس، تیر اعدایی که یاگولوها سوراخ سوراخ شده‌است همانسان یا ما سخن می‌گوییم که «توتم» Totems بزرگ در قله ابرالود کوهستانها یا سرخ — پوستان سخن می‌گفتند. این چینی که چندان‌مذهبی نبوده اما با همه شدت یوزمین، رودها، کوهستانها و مرده‌های خود وابسته بوده است اکنون با نوع دیگری از آئین نیکان به رستخیز خود وابسته شده است که تاریخ انقلاب انجیل آن «مائو» مسیح آن است به همان مفهومی که امپراطور «پسر آسمان» بود. اینجا نیز مانند همه شهرها آفیش بزرگی دیده میشود که در آن پسرکی فداکار یا دندانهای سفید، شادمانه در یکدست تفنگی را بالاگرفته و بازوی چپ را دورکمر چریک مسلسل‌بدوشی حلقه کرده است. آنها همدیگر را نگاه نمی‌کنند، و معلوم است که آینده را نگاه می‌کنند. و سبک رئالیست شوروی آنها که طبعاً خیالی‌افانه است بیان‌کننده رؤیای میلیونها چینی است. آیا از مریخ و زهر خیلی دور هستیم؟ دیگر صفحه گرامافون‌زیقوی موش‌گیس‌دار مطرح نیست: سخن از این دواست، این رب‌النوع باستانی و اله‌هاش.

در هیچ جایی قدرت اساطیری کمونیسم چین را چنین برجسته نشان نمی‌دهد. «یتان» شهر کوچکی است و کارخانه‌ها، پل، و روشنائی برق آن، این حرفه‌های کوهستان را که سرنوشت چین در آنها شکل گرفت (مائو وقتیکه یتان را ترک کرد برصد میلیون نفر حکومت می‌کرد) از نظر محو نمی‌کند، و نیز این پاکودائی را که همه وفاداران به یتان بیک فریاد سلام می‌گفتند همانطور که ازائران سا برجهای اورشلیم را سلام می‌گفتند. همه‌جا زمین‌زرد است و گردوخاک استپ‌های در زیر کشت که به رودخانه پیوسته‌اند، و اقامتگاههای سابق اکنون زمین سفتی هستند به همواری سنگ — حیاط مدرسه یا حیاط زندان. آنها متروکند: «ترده‌های مردم در فصل‌های دیگر می‌آیند» اینک بناهای پبیاران شده که از نو ساخته شده است. طلالر بخشداری که مائو سخنرانی خود را درپاره ادبیات در آن انجام داد طلالر ستاد ارتش سرخ با نیمکت‌ها و سقف چوبی‌اش. دفاتر فرماندهان در غارهایی که مانند دکه‌های تمیز، از سرمای زمستان با پاراوان‌های شیشه‌ای و چوبی محافظت شده است. کلمه غار چندان بیان‌کننده این خانه‌های غارنشینان نیست که مانند خانه‌های موارکان «لوار» Loire در دل صخره‌ها کنده شده است. اگر پناهگاه «مائو» که نزدیک موزه است به اطاق اموات شبیه است، اغلب غارهای دیگر محل‌های کار است که فقط حالت عبوس آنها کمی خیرت‌آور است. ارتش وقتیکه در اینجا مستقر شد ده‌هزار کیلومتر راه طی کرده بود. مائو «یتان» را از دست داد و بعد دوباره فتح کرد. و این نقطه مظهر رابطه ارتش و حزب شد و بیان‌کننده جهت نظامی این پیروزی سیاسی و میرث فاتحان استپ — البته بدون فرش ر پوست و غیره. اینجا، روی یک تکه نمذ قرمز

محقر، شمع‌های کمیته مرکزی جز وجز می‌کرد. ارتش درحال عبور بود: در اینجا کمی بیشتر توقف کرد. تا وقتیکه پکن تسخیر شود، فرمانده عالی ارتش روستائیان، یک فرمانده خانه بدوش بود. چند فیلم از حوادث آن روزگار را برای من نمایش میدهند. «یتان»، با نزدیک‌شدن ارتش‌چانگ کای — چک خالی می‌شود و طبعاً به غارهای نزدیک دیگری مهاجرت می‌کند، زیرا روستائیان بر پشت الاغها میز هم حمل می‌کنند. سپس بازگشت ارتش آزادی‌بخش، و ورود آن به همه شهرهای چین، از بندر شانگهای تا ایوانهای چوبی لرزان «یوان» — فو، و تا رقص تبتی روپانها که دختران جوان بسا حالات پیکره کوچک «تانگ» انجام می‌کنند و از برابر رژه سربازان که در لباس، جلو قصر «دالائی» — لاما مانند سربازان شوروی سرنیزه‌ها را جلو داده و حرکت می‌کردند. کنار می‌رفتند.

یکی از همراهان من که مسئولیت‌هایی در حزب داشت، بمن گفت که او ورود بازمانده‌های راه پیمائی طولانی را به «یتان» دیده است.
— شما برای اولین بار «مائو» را کی دیدید؟
— وقتیکه ما را با مقابله با ژاپون دعوت کرد. من حیرت‌زده بودم، چونکه او قیافه بسیار ساده‌ای داشت. مانند ما لباس آبی پوشیده بود، اما کفشهای قهوه‌ای داشت. من در صف‌های عقب‌مانده بودم: با اولین افراد رسیده بودم، اما هفده سال پیشتر نداشتم. او خوب حرف می‌زد: فوراً پی بردیم که او حق دارد...

کوهستانی که بالای سر ما است تا دور دست پر از حرفه‌ها است. من به غارهای «لونگ — من» فکر می‌کنم.

— آنوقت هنوز برق نبود. دیگر کسی در شهر سکونت نمی‌کرد، چونکه هواپیمایا متمادی شهر را بمباران می‌کردند شب در همه غارها شمع و چراغ روشن می‌شد...

پکن

بازگشت. دیروز عصر تلفن کردند که لطفاً سفارت را ترک نکنم. ساعت یک بعدازظهر، آنها دوباره تلفن کردند: ساعت سه بعدازظهر منتظر من هستند. قاعداً باید برای ملاقات «لیو شائو — چی» Liou Shao Shi رئیس جمهور باشد، اما «آنها» این تصور را در سفارت تولید کرده‌اند که ممکن است «مائو» حضور داشته باشد.

سه بعدازظهر. سر در کاخ خلق بر ستونهای بزرگ مصری تکیه دارد که بر ستونهای آید برنگ سرخ است. راه‌رویی بطسول پیش از صدمتی. در انتهای آن، پشت به‌آفتاب (گمان می‌کنم در یک سالن)، قریب بیست نفر. دو گروه متقارن. نه‌فقط یک گروه است که گویی به دو قسمت تقسیم شده است زیرا آنهائی که در برابر من هستند، پشت سر شخصیت وسطی که ظاهراً باید «مائوتسه‌توگ» باشد، با فاصله ایستاده‌اند. وقتیکه وارد سالن می‌شوم چهره‌ها را تشخیص می‌دهم. بسوی «لسو شائو — چی» می‌روم زیرا نامه معرفی من به رئیس جمهوری نوشته شده است. هیچیک از آنها تک‌ان نمی‌خورند.

— آقای رئیس جمهور. افتخار دارم این نامه رئیس جمهوری فرانسه را بشما تقدیم کنم که در آن ژنرال دوگل مرا مأمور کرده است که ترجمان احساسات او در حضور پزیدنت مائوتسه توگک و خود شما باشم.

من جمله مربوط به «مائو» را خطاب به او می‌گویم و پس از دادن نامه، در لحظه‌ای که ترجمه تمام می‌شود در برابر او قرار می‌گیرم. استقبال او صمیمانه و بطور جالبی خودمانی است، چنانکه گویی می‌خواهد بگوید: «گور پدر سیاست!» اما می‌گوید:

— بکمانم شما از «یتان» می‌آئید؟ چه تألیفی در شما باقی گذاشت؟

— تأثیر بسیار قوی. «یتان» موزه مفاهیم نامرئی است...

مترجم — همان دختری که برای «چون‌لای» ترجمه می‌کرد — بدون وقفه ترجم می‌کند، اما نشان می‌دهد که منتظر توضیحی است.

— در موزه «یتان» انسان منتظر عکسهای راه‌پیمائی طولانی، «لولو‌ها، کوهپا و باطلا‌ها» است... با وجود این، لشکرکشی در درجه دوم اهمیت قرار گرفته است. در وهله اول، نیزه‌ها هستند و توپهایی که از تنه‌های درخت و از سیم تلگراف ساخته شده‌اند: موزه فقر انقلابی. وقتیکه انسان موزه را ترک می‌کند وعازم غارهایی می‌شود که شما با همکارانتان در آنها ساکن بودید، بازم همان احساس را دارد، بخصوص وقتی انسان تجمل رقیبان شما را بیاد می‌آورد. من به اطاق روپسین در خانه «دوپله» Duplay نجار فکر می‌کردم. اما کوهستان خیلی مؤثرتر از کارگاه نجاری است و پناهگاه شما پرفراز موزه فصلی انسان را بیاد مقابر مصری می‌اندازد...

— اما نه طالارهای حزب.
— نه، اولاً آنها بوسیله شیشه‌ها محافظت شده‌اند. آنها احساس نوعی فقر اختیاری دیروار در انسان تولید می‌کنند. همین فقر است که از قدرتی نامرئی، نظیر قدرت دیرهای بزرگ ما، حکایت می‌کند.

ما همه، بر صندلی‌های خیزرانی نشسته‌ایم که دسته‌های آنها پارچه‌های کوچک سفید دارد. عین‌سائن انتظاری دریک ایستگاه راه‌آهن مناطق حاره... بیرون، از خلال کرکره‌ها، آفتاب گسترده تابستانی. اکنون «مائو» را در «صدنور» تشخیص می‌دهم. همان تیپ چهره مدور، صاف، جوان، نظیر چهره مارشال. زگیل مشهور چانه‌اش، نظیر نشانه بودائی. آرامشی چنان نامنتظر که خشن جلوه می‌کند.

درکنار او، چهره اسپوار رئیس‌جمهوری، پشت‌سر آنها یک پرستار سفیدپوش می‌گوید:
— وقتیکه تمهیدستان تصمیم به‌نبرد بگیرند، پیوسته سرورتمندان را شکست می‌دهند: انقلاب خودتان را در نظر بگیرید.

من جمله‌ای را که در همه مدارس نظام ما می‌گویند بخاطر دارم: هرگز چریک‌ها مدت درازی در برابر یک ارتش منظم دوام نیاورده‌اند. و جمله «شورش دهقانی، بجای انقلاب» را. اما شاید منظور او اینست که درکشوری نظیر چین، که ارتش‌هایش بیشتر شبیه انجمن‌های بزرگ قرون وسطائی ما بودند، همان عاملی که سبب ایجاد دستجات داوطلب می‌شد برای تأمین پیروزی آنها هم‌کافی بود: انسان برای زنده‌ماندن بهتر می‌جنگد تا برای حفظ آنچه دارد.

ناتمام

۱ - Henri Momier نویسنده و کتاب‌ساز سوئیس

فرانسوی (1۸۰۵-۱۸۷۷)

۲ - Roland Furieux - شرح‌حاسی - کویک آریوست

(۱۵۱۶) یکی از آثار ادبی نماینده زبان غنی دوران رنسانس ایتالیا.

داستانی برای فیلم تلویزیونی

باورقی پلیسی

۱۵

خلاصه آنچه گذشت

جوان سیاه پوستی که کارآگاه خصوصی است و از چنگت پلیس نیویورک به شهر کوچک بیگستن در ایالت اوهایو گریخته است، در آنجا برای دختر سیاه پوستی میگوید که زنی در نیویورک پسرانم آمد و گفت که برای تهیه فیلمهای پلیسی تلویزیونی دستاورد کار تحقیق درباره قتلها و جنایت‌هایی هستند که بی‌کیفر مانده است... و اول کسی که من می‌بایست بدنبالش بروم مردی به اسم توماس بود که در شرکت حمل و نقل کار می‌کرد. همه‌جا در تعقیب این مرد بودم که ناگهان پیغام داده شد ساعت دوازده به خانه او بروم. به خانه توماس رفتم و دیدم کشته شده است و چون خواستم برگردم یا پاسپورتی رو بپروردم. پاسپورت را بضرط مشت و لگداز پای درآوردم و در رفتم تا زنی را که بدینگونه مرا به مخمصه انداخته است پیدا کنم... اما این زن پیدا نشد که نشد و ناگزیر به راه‌های پرونده‌ای که در خانه او پیدا کردم به بیگستن آمدم و اکنون می‌خواهم ببینم توماس در اینجا چه وضعی داشته است... کارآگاه خصوصی گوناگونی گفتگو می‌کند و دختر جوان، با اشخاص خصوصی در بیگستن، پراهنمایی ضمن آنکه از سرگذشت دردناک توماس و قفسر و عسرت او آگاه می‌شود ناگهان می‌شنود که توماس در این شهر بستگانی داشته است و چون اسم یکی از این افراد بگوشش می‌خورد همه ماجرا برایش روشن می‌شود.

هر صورت شورانگیزترین جای پائی است که پیدا کرده‌ام... و اگر این جای پا با جای پای استیونک دونالد مطابقت داشته باشد حقیقتاً تمجب‌آور خواهد بود.

چرا باید قوم و خویش خودش را کشته باشد؟

انگیزه آنرا نمی‌دانم... اما کشف می‌کنم... چه طور؟

نمی‌دانم... و اگر پلیس پیش از کشف قضیه دستگیر...

تان بکند؟

آن وقت جاگوار را به شما می‌دهم... با لمن خشکی گفت:

من از این گونه شوخیها خوشم نمی‌آید، «توی»

شوخی نمی‌کنم... سر و کله اتوبوسی از پائین خیابان پیدا شد - اتوبوس من است... با حرکت سر جواب مثبت داد.

پرسیدم: - آیا باید عقب اتوبوس بنشینم؟

- مجبور نیستید... ولی به احتیاط نزدیکتر است.

تا پهای اتوبوس همراه آمد و دستم را فشرد. بلیط خریدم و مثل بچه آدم روی صندلیهای ردیف آخر نشستم.

فرانسس بیحرکت توی پیاده‌روایستاده بود... باز هم چنین به‌نظم رسید که اشک در چشمهایش حلقة زده است... اما سرش را برگرداند و سر- گرم تماشای وترین دراکاستور شد.

اتوبوس به راه افتاد... فرانسس، از کنار پیاده‌رو، دستمالش را به علامت خداحافظی تکان می‌داد.

فصل هشتم

صبح زود با روحیه بسیار خوبی به نیویورک رسیدم... بیشتر راه را در خواب بودم و گاهی هم «میسز جیمز» و «سبیل» و فرانسس را به خواب می‌دیدم... و از این گذشته، نقشه‌ای هم برای «عمل» داشتم...

ناشتائی‌ام را توی ایستگاه راه‌آهن خوردم... بعد، همه روزنامه‌هایی را که در دسترس بود، خریدم و برای خواندن این روزنامه‌ها توی یکی از سالونهای انتظار نشستم. دیگر حرفی از قتل و جنایت در میان نبود. مقتول باید آدم مهمی باشد تا روزنامه‌ها بیشتر از دوسه‌روز راجع به او حرف بزنند... و البته، سکوت روزنامه‌ها نمی‌توانست به این معنی باشد که پلیس دست از کار برداشته است.

ساعت نه از سالون انتظار بیرون آمدم، لحظه‌ای به این فکر افتادم که «سبیل» تلفن بزنم... اما از ترس آنکه میباید باز هم آه و ناله‌اش را درباره پولهایش بشنوم، از این کار صرف‌نظر کردم. و چون چندساعتی وقت داشتم و نمی‌خواستم توی خیابانهای بگردم، به سینمای پارامونت رفتم و خودم را همانجا زندانی کردم... چهارساعت از ظهر گذشته بود که هنوز هم آنجا بودم و تقریباً متن مکالمه‌های هنرپیشه‌ها را از بر می‌دانستم و تاگلو چس‌فیل و سودا خورده بودم. آخر سر، از سینما

بیرون آمدم و سوار تاکسی شدم و تا دفتر «تد» رفتم... و در انتظار بیرون آمدن او، همانجا پاس دادم... زیرا که رفتن به دفتر او خطرناکی داشت... اما همینکه از دفتر بیرون آمد، دنبالش نیفتماد و بعکس صبر کردم تا به ایستگاه راه‌آهن زیرزمینی برسد.

چندان تعجبی نشان نداد. وانگهی مجال چنین کاری را به او ندادم... جلو یکی از تاکسی‌ها را گرفتم و از او خواستم سوار بشود... بعد به‌راندند

گفتم کسی چلوتر برود و دور بزنند... «تد» گفت:

«جاگوارت را چه کردی، «توسن»؟ بلائی به سرش آوردی؟»

- داده‌ام همه چیزش را ببینند... تازه چه خبر؟

- چندان خبر مهمی نیست... میسز جیمز پول‌مان را فرستاد. از قرار معلوم کار و بسارت رو برآه شده است که همه‌جا سوار تاکسی می‌شوی...

گفتم:

کار و بارم بد نیست... و در حال حاضر، کار بزرگی در دست دارم که مربوط به طلاق است... اما صورت حساب را تصفیه نکرده‌اند...

بگو ببینم کسی توی دفترتان هست؟

نه... چه‌کار می‌خواهی بکنی؟

- تد، به وجود تو احتیاج دارم، شاید هم بخواهم استخدامت بکنم...

سگر این مرکل تو، می‌تواند از این گشاد بازی‌ها بکند؟ نرخ من آنقدر بالا است که توی صورت حساب جا نمی‌گیرد...

جواب دادم که از قضا می‌خواهم سر همین مساله با او حرف بزنم...

به راننده گفتم ماشین را نگه بندارند... و پیاده به طرف دفتر «تد» راه افتادم. نمی‌دانستم از قضیه توماس خبر دارد یا نه اما می‌توانستم بگویم که از گرفتاری من خبر ندارد و هنوز نمی‌داند

پلیس در تعقیب من است... خلاصه، هرچه بود، متحیر بودم... نمی‌دانستم چگونه به او اطمینان داشته باشم... البته، «تدیلبی» دوست من بود... اما دوستی هم برای خودش حدی دارد... مخصوصاً اگر این دوستی موجب آن بشود که اسم شما هم به‌عنوان شریک جرم در قضیه قتل و جنایتی به میان بیاید...

یکی از آن ماشین‌های پلیس که مجرم به دستگاه بی‌سیم و اینگونه چیزها است، از جلومان گذشت و زیرچشمی عکس‌المعمل «تد» را نگاه کردم. خم به ابرو نیاورد... و شاید آزادی خود را محض این باشد که اطلاعاتی از گرفتاری من ندارد...

همینکه توی دفترش نشستم، گفتم:

- «تد»، می‌خواستم یکی از آن دستگاههای گیرنده و فرستنده جیبی‌ات را مدتی به من واگذار بکنی... و هرچه کوچکتر باشد، بهتر است... می‌خواهم از آن دستگاهها باشد که بتوانم مدام توی جیب خودم داشته باشم... می‌خواهم گفتگوئی را که امشب با کسی دارم، ضبط بکنم.

«تد» روی صندلیش چرخ خورد و شکلکی درآورد. گفت:

- اگر این دستگاه را گم بکنی یا خراب بکنی، خرج عجیبی روی دستت می‌گذارد... در هر حال، از نظر قانون، این حرفها دلیل نمی‌تواند باشد...

و ممکن است حرفهای به حساب بیاید که یکی در جواب حرفهای تو زده باشد... اگر جریان قضیه را درست برای من بگوئی، می‌توانم راهی پیش پایت بگذارم... وگرنه، «توسن»، نمی‌توانم راهنمایی‌ات بکنم.

- بگو ببینم می‌خواهی این دستگاه را به من بدهی یا نه؟

- ازجا درنرو... من فقط قصد دارم مساعدتی به تو کرده باشم و نگذارم گرفتار بیچیدگیهای بیبوهه‌ای بشوی... اگر حقیقتاً خواسته باشی دلیل

و مدرک جمع بکنی، هیچ چیز بهتر از دونفرشاهد نیست... خوب، بگو ببینم چه‌کار می‌خواهی بکنی... ناگهان نقشه‌های خودم را عوض کردم، نفس عمیقی کشیدم... و با اصطلاح شیرجه رفتن و اختیار جان و آزادی خودم را به دست او دادم.

گفتم:

- «تد» می‌خواهم با تو روراست باشم... من به مخمصه افتاده‌ام... می‌خواهم دوتا خدمت به من بکنی. همه چیز را به‌ات می‌گویم... و اگر خوش نیامد، می‌توانی فراموشش کنی... این، نخستین خدمتی است که از تو می‌خواهم. و اگر، بعکس، حرفهای مرا شنیدی و خواستی مساعدتی به من بکنی، دومین خدمتی خواهد بود که از تو می‌خواهم.

لیخند خردمندانه‌ای زد و گفت:

- و به عبارت دیگر می‌خواهی من در قضیه‌ای شریک جرم بشوم...

سو این قضیه، از قضا قضیه قتل است...

لیخندش به صورتی درآمد که انگار شکلک در می‌آورد... صورتش کیود شد... اما چندان برای او حرف زده بودم که دیگر نمی‌توانستم بقیه مطلب را بگویم... پس، همه چیز را برایش حکایت کردم

و از آن روزی شروع کردم که «کی» به دفترم آمد... وقتی که حرفهایم تمام شد، «تد» سیگار برگی برداشت، سرش را با دندانش کند و آنوقت سرگرم جوییدنش شد. من که گوشه میز نشسته بودم، کمترین حرکتی را زیر نظر داشتم. آخر سر، با لحن خسته‌ای گفت:

- بسیار خوب... «توسن» بیا روی صندلی بنشین... از پس بالای سرم بماندی، سرگیجه‌گرفتم...

وضع عجیبی برای من پیش‌آوردی. اگر آن‌پاسبان راه، به این صورت که می‌گوئی، زنده بودی، قضیه تفاوت داشت... وظیفه من نیست - به‌ات بگویم که يك نفر کارآگاه خصوصی زمانی می‌تواند کار بکند که هوادار پلیس باشد...

- ممکن است بگوئی که من ناگهان به‌دفترت آمدم، بضرط مشت بیبوش کردم و یکی از دستگاههای ضبط‌صوت‌ات را کش رفتم و دست و پای خودت را هم بستم...

- من که نگفتم نمی‌خواهم کاری برات بکنم... از آنجا که قضیه را می‌دانم... بگو ببینم... خیالی‌کنی بتوانم چیزی از زبان «کی» بشنویم...؟

- يك دقیقه صبر کن، تد... پیش از آنکه دورتر برویم، می‌خواستم بدانم چرا می‌خواهی زندگی خودت... و شاید آزادی خودت را محض خاطر من به مخاطره بیندازی؟

زیر لب گفت:

- خوب... گوش بده... این کار را برای آن نمی‌کنم که تو، بیشتر از هرکس دیگر، برای من عزیز باشی... مقصودم این است که دوستی نمی‌تواند سرپوش قتل و جنایت باشد... اما اگر حقیقتاً تو قاتل توماس بودی، محال بود همینجا توی نیویورک بنشینتی و این قصه‌ها را برای من بگوئی... و این است که من سر بیگناهی تو، دست به این قمار می‌زنم... و اگر همچنانکه امیدوار هستم، در این قضیه پیروز بشویم، معرکه‌ای به راه می‌افتد... و این معرکه به نفع من هم هست... به عقیده من اهمیت این قمار، می‌تواند برای من دلیل مقتضی باشد...

- و اگر معلوم بشود که مک‌دونالد ذره‌ای در این جنایت دخالت ندارد، چه پیش می‌آید؟

«تد» دستپایش را بهم مالید و گفت:

- آن وقت، من به مخمصه می‌افتم... اگر آدم بازی نکند نه در مسابقه برنده می‌شود نه در پوکر... حیف که زودتر نیامدی... اگر زودتر آمده بودی، می‌توانستم به یکی از دوستانم تلفن بزنم و خواهش کنم خلاصه پرونده مک‌دونالد و کی و دیگران را برای ما پیدا کند. حالا باید تا فردا صبر کرد... بدبختانه، جریان اوضاع به نحوی

است که باید همین امشب دست به کار بشویم... و کاری بکنیم که «کی» مساعدتی به ما بکند. روی یکی از صندلیها نشستم و گفتم:

- برای چه؟ ترجیح می‌دهم استیو را ببینم، و این مرد را متمم بقتل بکنیم و حرفهایش را روی نوار ضبط کنیم. من به «کی» اطمینان ندارم.

- ممکن است... اما این زن یگانه کسی است که می‌تواند راجع به این سیاه‌لشگری که گفتی خبرهایی به ما بدهد... و بعد راجع به اینکه در این قتل و جنایت دست داشته است یا نه، می‌توانیم تحقیق بکنیم... به عقیده من، ایسن زن در قتل و جنایت دست ندارد... برای آنکه انگیزه‌ای نمی‌تواند داشته باشد... درست است که ما از انگیزه مک‌دونالد هم‌خبری نداریم... اما قضیه تفاوت دارد...

مک‌دونالد از بستگان مقتول است... و ممکن است ده و دوازده انگیزه داشته باشد که در حال حاضر نمی‌دانیم... وانگهی، اگر همه این بازیها زیر سر «کی» بود، ترا به خانه دوستانش نمی‌بردند... و با ایشان آشنا نمی‌کردند... باید به گردن او بگذاریم

امشب به خانه مک‌دونالد بروم یا او را به خانه خودش بیاورم. و آن وقت دستگاه فرستنده را در جایی قرار بدهم و ما با دستگاه گیرنده توی ماشین من بنشینیم و به این حرفها گوش بدهیم و همه چیز را هم ضبط کنیم... باید به او بگویم که پیش‌از هر چیز مک‌دونالد را متمم به قتل توماس بکند و اگر این قتل به دست او هم صورت نگیرد باشد، حرفهایش می‌تواند ما را به جاهائی برساند...

- اگر استیو مجرم باشد، بی‌تردید «کی» را می‌کشد.

- بهتر این است به خانه «کی» بیایم... زیرا که آن وقت ما می‌توانیم توی یکی از اتاقهای بغل سالون پنهان بشویم.

- فرض کنیم «کی» و استیو همدست باشند؟

- نه... چنین چیزی قابل قبول نمی‌تواند باشد... وانگهی «کی» یگانه کسی است که می‌تواند در این راه مساعدتی به ما بکند... از آنجا که، او و استیو سر يك برنامه کار می‌کنند، بیشتر از هرکسی می‌تواند حق داشته باشد، استیو را متمم



بکند و آنچه اسباب نگرانی من است، این است که نمی‌دانم پیشنهاد ما را می‌پذیرد یا نه... چه، برای اینکه نگارها، باید جرأت و تنور داشت.

و اگر زیربار پیشنهاد ما نرود؟
- آن وقت کارمان زار است.
- من باز هم عقیده دارم که بهترین کاری که می‌توانم بکنم، این است که بنشینم و بنویسم و برویم و آن دستگاه فرستنده را هم در جیب خودمان داشته باشیم... و تو ممکن است توی ماشین بمانی و هر حرفی را که می‌زند، ضبط کنی.

«تد» سیگار برگش را روشن کرد و دود آن را به سوی سقف فرستاد.
- «توسن»، اگر او قاتل باشد و تصمیم گرفته باشد ترا سپر یلای خودش بکند، چرا باید به چیزی اعتراف بکند؟ من تپیکارها را می‌شناسم... اما درباره «کی» باید بگویم قضیه تفاوت پیدا می‌کند... او زن است و مردها دیوانه اعتراف در مقابل زن‌ها هستند.

- فراموش نکن که طبق تازه‌ترین خبرها، این دونفر عاشق و معشوقه هم بوده‌اند.
- بسیار خوب... همین مسأله، اعتراف را آسانتر می‌کند... و چون طبق حرفهائی که خودت زدی، گی زن سرکشی است، نمی‌تواند عاشقی را که قاتل است، برای خودش نگه بدارد... گاهی به ساعتش کرد و آنوقت گفت: «خیال می‌کنی توی خانه‌اش باشد؟.. تلفن زدن خطر دارد و ما نمی‌توانیم خودمان را به این مخاطره بیندازیم... سر زده به خانه‌اش می‌رویم... درست مثل مرغی‌های شکاری که روی سر قربانی خودشان می‌ریزند... و هرچه زودتر این کار را بکنیم، بهتر خواهد بود... و شاید برای اقتناع او چند ساعتی وقت بخواهیم...»

با شد و به طرف گنجه رفت... در گنجه را باز کرد و دستگاه ضبط‌صوتی به قد و قواره ماشین تحریر دستی و دستگاه‌های گوناگون دیگری از آن بیرون آورد... و توضیح داد:

- توی این جعبه یک دستگاه ضبط صوت «مینی‌فون» هست... میکروفون را می‌توانی مثل ساعت مچی به دست بپندی... آن وقت دستگاهی را که پاندازه قوطی کبریت بوده و چیزی مثل سوزن رویش سوار بود، نشانم داد و گفت: این دستگاه فرستنده جیبی است... این دستگاه چراغ ندارد...

و همین بار بود قواره لوبیا هستند، جای چراغها را گرفته‌اند، و باطری‌های آن هم به اندازه سکه‌های یک‌قرانی هستند... و حقیقتاً دیدنی است!... می‌توانی آن را زیر میز، زیر صندلی، یا پشت کاناپه جا بدهی و از صدو پنجاه متر هم حرفهائی را که زده می‌شود بشنوی... باطری‌هایش هم مدت سی‌ساعت کار می‌کنند.

جعبه کوچک را برآنداز کردم و گفتم:
- درست مثل اسباب‌بازی است.

- مخصوصاً مواظب باش با آن بازی نکنی... اگر از قیمتش خبر داشته باشی، این حرف‌ها را نمی‌زنی... باید بگویم چند سال دیگر کارگاه خصوصی باید سهندس الکترونیک باشد... و این بود که پیش از خرید، از فروشنده خواهش کردم طرز عمل آن را مو بگو برایم شرح بدهد.
- بسیار خوب...

از طرح «تد» چندان خوشم نیامده بود اما نقشه بهتری نداشتم جای آن بگذارم.
کلاهش را از سر جایش برداشتم و سرش گذاشتم... و گفتم:

- فقط یک شرط با تو دارم، توینم... اگر پلیس خواست دستگیرمان بکند، فرار نکن... و قصد مقاومت نداشته باش... بگذار مثل بچه آدم دستگیرت بکنند... و آن وقت همه آن حرف‌ها را که برای من زدی، برای پلیس هم بزن... خیال نمی‌کنم چنین

حرفهائی را باور بکنند ولی نمی‌خواهم جانم را به مخاطره بیندازم... هفت‌تیر داری؟
- نه...
گاو‌سندوقش را باز کرد و دو قبضه هفت‌تیر از آن در آورد.

خاطر نشان کردم که من جواز ندارم. شانه‌هایش را بالا انداخت.

در این مرحله‌ای که هستیم، این چیزها چندان اهمیتی نمی‌تواند داشته باشد، ولی چون من جواز دارم، هر دو هفت‌تیر را تا شروع عملیات، خودم به‌کمر می‌بندم...
وقتی که می‌خواست گاو‌سندوق را ببندد، ترس شدیدی بر من چیره شد... پیش خودم گفتم:

«نکنم مسخره‌بازی در آورده باشدا»،
«تد» چراغها را خاموش کرد... و بیرون آمدم... وقتی که به‌پاگردن‌آپارتمان رسیدیم، گرفتار تردید شدم... و اایستادم.
تد گفت:

- جسد می‌زنم چه فکرها می‌کنی... البته، اگر ترا به دست پلیس بدهم، همه‌جا شهرت پیدا می‌کنم... اسم من زیباترین می‌افتد... اما یقین دارم که همین آمدن تو به دیدن من، خودش می‌تواند نشانه این باشد که بختم بیدار شده است... نگران نباش، توسن! من آدم‌حرمزاده و بیشرمی نیستم... قهرمان هم نیستم... امیدوارم پس از رهایی تو از این مخصمه، به‌کانون مرکزی‌فیلمهای تلویزیونی ثابت بکنم که کارگاه خوبی هستم و ممکن است، در موقع لزوم، خدمتی هم به عهده من بگذارند.
با لحنی که هنوز هم کمی اضطراب‌آلود بود، گفتم:

- بسیار خوب...
«تد» ماشین بیوک خود را در کاراژ مجاور نگه می‌داشت... سوار ماشین شدم و سن دستگاه ضبط‌صوت را روی زانوهایم گذاشتم... و بعد، «تد» به‌طرف خانه «کی» راه افتاد... برای آنکه جایی پیدا کنیم، سه چهاربار دور آن محوطه گشتیم. پارکینگی در خیابان سوم وجود داشت... و به «تد» گفتم که ممکن است به آنجا برویم.
سرش را تکان داد و گفت:

- زیاد دور است... شاید لازم باشد، الساعه عملیات ضبط را شروع بکنیم، در چنین مسافتی حرف‌ها شنیده نمی‌شود.

دوهمین بار بود محوطه را دور می‌زدیم که دیدیم کادیلاک تازه‌ای به راه افتاد و جایی برای ماشین ما - و آنهم ویرویی خانه «کی» - پیدا شد. پیش از آنکه خودمان را به آنجا برسانیم، ماشین شسته و رفته‌ای که نمره نیوجرسی داشت، نیمی از دنبش را میان دو ماشین جلو و عقب جا کرد. تد کفرش درآمد... من از ماشین پائین جستم و دوان دوان به‌طرف پارو رفتم و نشان کاراگاهی‌ام را جلو چشمش گرفتم... و گفتم:

- پلیس!... بروید ماشینتان را جای دیگر نگه دارید... ما به این جا احتیاج داریم.
از قرار معلوم، پسره چندان اعتقادی پیدا نکرده بود.

با صدای خواب‌آلودی تکرار کرد:
- پلیس؟
غر زدم:

- مگر نشان را نمی‌بینی...؟ نه؟ یاالله، راه بیفتید و زود هم راه بیفتید!...

- خوب... خوب... سرکار... من همیشه با پلیس همکاری می‌کنم... می‌خواهید کسی را بگیرد؟
- راجع به کار پلیس سزالی نکند... نزدیک بود خفه بشود...
- خوب... خوب... معذرت می‌خواهم، جناب سروان!...

راه افتاد و «تد» ماشینش را سر جای ماشین او نگه‌داشت... بعد پیاده شد و در ماشین را قفل

کرد. پسره نیوجرسی سر چهارراه منتظر سبزشدن چراغها بود. صبر کردیم تا از سر پیچ به راه بیفتند... زیرا که همچنان به پشت سرش نگاه می‌کرد به این امید که شاهد منظره شورانگیزی باشد... و پس از آنکه به خیابان بغلی پیچید و ناپدید شد، ما به‌طرف خانه «کی» به راه افتادیم. در زدیم. باز شد.

به تد گفتم:
- آسانسور به اندازه‌ای کوچک است که گنجایش هر دو مان را نمی‌تواند داشته باشد. من از پله‌ها بالا می‌روم. و تو می‌توانی چند دقیقه دیگر سوار آسانسور بشوی تا آن بالا به یکدیگر برسیم.
گفت:

«بسیار خوب... ولی اگر اول رسیدی، خودت را به «کی» نشان نده.
بسرعت بالا رفتم و بعد نفس‌زنان منتظر «تد» ماندم... تد به‌طرف در راه افتاد، از روزنه در نشانش را رو کرد و گفت:

- کاراگاه...
و همیشه لنگه در باز شد، خودش را به داخل آپارتمان انداخت... من هم پشت سرش بودم... در را به ضرب لگدی باز کردم... «کی» با پیراهن‌خواب چینی آبی روشن کنار در ایستاده بود... پارپارا سر میزی که برای شام آماده شده بود، نشست بود... هر دو، یکی از وحشت و دیگری از تعجب، فریاد کشیدند. بعد کی زوزه‌ای زد:
- «توئی» بیشتر قهقهه‌سرتان گذاشتند!... پارپارا روی پاهایش جست... نزدیک بود های‌های گریه کند.

تد گفت:
- خاطرجمع باشید، خانمها... اگر شما فریاد نکشید و به تلفن نزدیک نشوید هیچ حادثه خطرناکی اتفاق نمی‌افتد.

پای درمیانی کردم و گفتم:
- با «تدبیلی» آشنا بشوید... از دوستان من است... و خودش هم کاراگاه خصوصی است... از تمکینی که در قیافه‌شان خواندم، یقین پیدا کردم «کی» و دوست مرا نشروخته‌اند... «کی» خودش را به افغوش من انداخت... و زیر لب گفت:

- تویی، داشتم از غصه شما می‌مردم... خودم را گنجه‌کار می‌دانستم... من باعث شدم که شما به این مخصمه بیفتید...
با ملایمت او را به‌سینه‌ام فشردم، بعد، کنار رفتم و پرسیدم:

- تنها هستی؟
- آری، «توئی»... حالتان چطور است؟
- زیاد بد نیست... متشکرم... پلیس از شما بازجوئی کرد؟
- نه.
- نه؟
- آری... مسلماً... وقتی که ما از طریق روزنامه‌ها از حادثه قتل اطلاع پیدا کردیم، توی کانون مرکزی غوغای محشر به راه افتاد... و همان‌هم تصمیم گرفته شد که قضیه توماس از برنامه قلم‌زده شود و...
- کی، مقصودتان این است که کانون مرکزی تهیه فیلمهای تلویزیونی اسم مرا به پلیس ندهد؟

تد گفت:
- مگر نشان را نمی‌بینی...؟ نه؟ یاالله، راه بیفتید و زود هم راه بیفتید!...

- خوب... خوب... سرکار... من همیشه با پلیس همکاری می‌کنم... می‌خواهید کسی را بگیرد؟
- راجع به کار پلیس سزالی نکند... نزدیک بود خفه بشود...
- خوب... خوب... معذرت می‌خواهم، جناب سروان!...

راه افتاد و «تد» ماشینش را سر جای ماشین او نگه‌داشت... بعد پیاده شد و در ماشین را قفل

اسماعیل خوئی

پیچیده از صفحه ۱۷

ذات خود، شاعرانه یا ناشاعرانه نیست؛ و تنها کارکرد واژه است که به آن بارو بر و فضائی شاعرانه می‌دهد. در شعر کهن ایران نیز چنین بود. حافظ از به‌کار بردن واژه‌های ظاهراً زخم و بی‌ریختی همچون «شائبه»، «استدلال» و «ارتفاع» هیچ پرهیزی ندارد؛ اما این واژه‌ها را چنان استادانه به‌کار می‌برد، یعنی آنها را چنان در بطن و منتن شعر خود می‌نشاند، که خواننده و شنونده به شگفت می‌آید:

«بعد ازینم نبود شائبه در جوهر فرد:
که دهان تو بدین نکته خوش‌استدلالی‌ست.»

پیا:

«زآفتاب قدح ارتفاع عیش بگیر...»
اما، از حافظ به‌بعد، از آنجا که شعر تماس مستقیم خود را با واقعیت از دست می‌دهد، شاعران از زوای دیوانهای یکدیگر شعری گویندنه‌باپرداختن مستقیم به واقعیت‌های بیرونی، کم‌کم تنها واژه‌هایی پنهان «احساس شاعرانه» می‌بخشد که در دیوان دیگران بیشتر به‌کار رفته باشد: یعنی شناسنامه شعری داشته باشند. واژه‌ای که استادان پیشین به کارش نبرده‌اند، لابد، به‌کار بردنی نبوده است! نیما، که عینک ست و رسم و عادت را از پیش چشم شاعر برداشت و بینش شاعرانه را مستقیماً با درون و بیرون روبرو کرد، عملاً نشان داد که ملاحظه شاعرانه بودن هر واژه تنها ضرورت کاربرد آن است. اگر واژه‌ای در شعر ضرورت داشته باشد و خوش بنشیند، کاربردش در آن شعر شاعرانه است؛ اما کاربرد همان واژه در شعر دیگر اگر

ضرورتی در کار نباشد، شاعرانه نخواهد بود. بدینسان، تمام واژگان زبان فارسی - و نه تنها بخشی کوچک از آن - در اختیار شاعران معاصر است.

از نظر بافت و ترکیب واژه‌ها، کاربرد بزرگ نیما همانا گسترش دادن به قاعده‌های دستوری و نرمش بخشیدن به آنهاست. پیش از نیما نمی‌شد گفت، مثلاً: «در این ساکت دلگیر». بایست می‌گفتی: «در این سکوت دلگیر». اما اکنون ترکیب‌هایی

افتاده‌ترین بافت‌های شعری است.
نیما خطرگر بزرگی بود؛ و در زمینه دستور زبان نیز گاه دل به دریا می‌زد. لازم نیست که آدم علامه باشد تا بی‌برد که، مثلاً، این مصراع:

«یک نفر دارد که دست و پای دائم می‌زند
در تمام طول شب،
کاین سیاه سالخورد انبوه دندان‌های سی-
ریزد...»

یا:

«می‌رخشد گرافق، اهرمنی‌ست:
نیسوزیش به کف دوداندود...»
ندانسته اشتباهاتی بکند که از یک کودک دبستانی نیز بعید است.
با اینهمه، باید پذیرفت که خطر کردن‌های نیما در زبان گاهی به شوهرندی و حتی سلامت بیان

او آسیب می‌رساند، اما این مهم نیست. نیما، گرچه از نظر اندیشه شاعری‌ست برای همه، ولی از نظر زبان شاعری‌ست برای شاعران - یعنی شاعران است. ما شاگردان بی‌واسطه و با واسطه او از او درس‌ها گرفته‌ایم و می‌گیریم. بسیاری از بدعت‌های او را پذیرفته‌ایم و به زبان فارسی تحمیل کرده‌ایم. «آنچه او درمی‌نویسد راه،
وانچه او می‌گوید آیین است.»

با استثناء‌هایی. همه می‌دانیم که در برخی موارد «بیر او قیاس توان کرد.»

- درباره شعر خودتان حرف بزنید، چه‌راهی می‌روید؟ تمامت خواست شعریتان چیست؟ به شعر چه کسانی در ایران و خارج توجه دارید؟

خوئی - درباره شعر خودم چندان حرفی ندارم که بزنم. شعرم باید - اگر بتواند - حرف خود را در این‌باره بزند. راه و خواست شعری من نیز می‌باید در شعرهایم آشکار باشد. هست؟ من از درون به کار خود نگاه می‌کنم؛ و بسا که بسیاری چیزها را چنان که هست نبینم. شما، که از بیرون نگاه می‌کنید، چه می‌گویید؟

به شعر چه کسانی در ایران و خارج توجه دارم؟ به شعر همه شاعران ایران، چه گذشته و چه امروزی، چه خوب و چه بد، توجه دارم؛ و از همه آنها چیزهایی آموخته‌ام. اما شاعرانی که بیش از همه در من تأثیر کرده‌اند حافظ و م. امید بوده‌اند. شعر شاعران بیگانه را نیز، تا آنجا که توانسته‌ام و می‌توانم، خوانده‌ام و می‌خوانم. هلدرلین و نیچه را دوست دارم. از راپاولد را اغلب نمی‌فهمم. از ایوبت خوشم نمی‌آید. نیما و شاملو و اخوان را از پابلونرودا و مایاکوفسکی و گارسیالورکا بزرگتر می‌دانم. باور کن.

اطلاعیه

موسسه آرش



محصولات ممتاز زیر و عرضه مینماید

ورق شیروانی پلاستیکی ضد آتش فایبرگلاس

در ۱۵ رنگ متنوع شفاف و مات

ورق سوپر در ۱۰ رنگ شفاف و مات، شیشه شجر

الوان شگفت پلاستیکی جهت دکوراسیون منازل

ضمناً مؤسسه آرش کارهای زیرسازی فلزی و نصب

ورق شیروانی را با تخفیف قابل توجه می‌فروشد

سفارش تلفنی پذیرفته میشود تلفن ۳۰۳۱۳۳

برنامه فوق العاده

تالار رودکی

گروه رقص‌های اسپانیایی

آنتونیو گادس

با شرکت بهترین هنرمندان موسیقی - آواز و رقص‌های

فولکلوریک اسپانیا

تاریخ اجرا : ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ و ۳۰ آبان

بهای بلیط : ۵۰۰ - ۳۰۰ - ۲۰۰ و ۱۰۰ ریال

افسانه بیتل‌ها



محققان از چندین پیش در لندن به سر می‌برد و گاه‌گذاری از آنجا، مطالبی تروتاز به‌برایمان می‌فرستد. منجمه «افسانه بیتل‌ها» که سند خواندنی و جالبی است از زبان جان لنون، دربارهٔ علل و اسباب ظهور و سقوط پدیده «بیتل‌ها» پدیده‌ای که چه از نظر هنری و چه جامعه‌شناسی قابل دقت و مطالعه بسیار است.

جوانک‌های بی‌گناه سال ۱۹۶۳ را به یاد دارید؟ همان پسرهای معصومی را می‌گوئیم که دنیا را به میجان آوردند. آنها اکنون با آنچه بودند تفاوت بسیار دارند ولی آیا واقعا معصوم بودند؟ جان لنون که خود یکی از آنهاست، این اعتقاد را ندارد. در سلسله مطالبی که از این شماره میخوانید، آنچه را که جان لنون گفته و پسرروی نوار ضبط شده است می‌خوانید. لنون در این خاطرات میجان‌انگیز دربارهٔ آن سال‌های رؤیائی سخن می‌گوید و برای همیشه تصور شما را از بیتل‌ها دگرگون می‌کند.

ماجرای واقعی چهار پسر که دنیا را تسخیر کردند

من دیگر هیچ افسانه‌ای را باور ندارم، و بیتل‌ها نیز افسانه‌ای دیگراند. به اینان نیز معتقد نیستم. رؤیا به‌سر آمده است. من تنها دربارهٔ بیتل‌ها سخن نمی‌گویم، حرف من دربارهٔ نسل بیتل‌هاست. ما هرچه بزرگتر شدیم، بیشتر با فقدان واقعیت روبرو شدیم و بیشتر به‌نیال چیزهای غیرواقعی رفتیم - تا آنجا که آن زن شه‌دار نام‌ها را سر داد و فریاد کشید « اینها به‌چه جرئی این کارها را می‌کنند! » شما از او پشتیبانی نکردید.

پای صحبت جان‌نون

ما تصور می‌کردیم که در کارمان با انواع حملات شه‌دارها و خانم‌هایشان مواجه شویم و به‌ما چنگ‌و‌دندان نشان دهند.

اینان همواره ما را تهدید می‌کردند و مطالبی علیه ما به‌مطبوعات می‌دادند تا وجههٔ ما را از بین ببرند و دست از سر دخترهای مشتاقان برداریم. و همواره این دختران بزرگان بودند که اشتیاق بیشتری نشان می‌دادند، زیرا این دختران بد، فرزندان پدران و مادران بد بودند. من هیچگاه از آزار خرده‌بهای طبقهٔ متوسط نمی‌رنجیدم. اینان مرا آنچنان توهین می‌کردند که گاهی از کوره در می‌رفتم. واقعا وحشتناک بود. آدم وقتی می‌تواند موقعیت مرا درک کند که بیتل‌هاست، این بود که مرا مردم آزار کرد. منظورم اینست که عاقبت مردم آزار شدم. نمی‌دانم چه وقت، اما می‌دانم که به‌تدریج دچار این حالت شدم، آنچنان که دست به‌دیوانگی زدم و کارهایی کردم که نمی‌خواستیم بکنم. مقابل من مردمی بودند که تحمل نمی‌کردند. مردمی که در سن ده سالگی از آنها متنفر بودم. به‌رحا که برای اجرای برنامه می‌رفتم، همیشه تعدادی صدلی کنار می‌گذاشتند و بجای آن صدلی چاق‌ها، صدلی راحتی و از نوع صدلی‌هایی که ما در اتاق‌نشین می‌گذاریم قرار می‌دادند... بدین‌جهت فکر می‌کردیم که حتما کارمان خوب است.

و همیشه مادرها و پرستارها بودند که این افراد را به‌محل اجرای برنامه‌های ما می‌آوردند. آنچنان این چرخ را حول می‌دادند و به‌سوی ما می‌آوردند که گفتم ما مسیح یا چیزی شبیه به‌آیم و چیزی در ماست که اگر با آنها تماس حاصل کنیم شفا می‌یابند. ما در برابر اینان بسیار بی‌عاطفه بودیم. این برای ما وحشتناک بود که هرشب به‌روی سن برویم و به‌جای تعدادی بچه، یک ردیف چاق در ردیف جلو ببینیم.

فضا آنچنان بود که گفتم ما همواره توسط تعدادی چاق و کور محاصره شده‌ایم، و هنگامی که به‌راهرو می‌رفتم با دست‌هایشان ما را لمس می‌کردند. اوضاع چنین بود، به‌راستی وحشتناک بود.

ما افسانه بیتل‌ها را هم باور کرده بودیم. من نمی‌دانم که دیگران هنوز هم افسانه بیتل‌ها را باور دارند یا نه. ما جبارتا الکی خوش‌بودیم... «بل» را دیدم و به‌او گفتم: «دلت می‌خواهد به‌من پیوندی و یک گروه درست کنیم؟» بعد جورج به‌ما پیوست و بعد از او رینگو. ما یک‌گروه تشکیل دادیم و آن را به‌یک گروه بسیار بزرگ تبدیل کردیم.

بهترین کارهای ما هیچگاه به‌صورت صفحه درنیامد. چون کار ما نمایشی بود. هنگامی که «راک» آفریدیم کار ما فائزی شد و دیگر در انگلیس هیچکس با ما تماس نگرفت. ما راک را سریع ساختیم و سریع هم از تأثیر افتاد.



تصور

بعد بریان اسپین با ما قرارداد بست و ما دوباره رو آمدیم. ولی دیگر خودمان را فروخته بودیم. حتی پیش از آنکه ما دوره بیتمی و در آثارهای انگلیس برنامه بگذاریم، موزیک در انگلیس مرده بود. باید هرشب یکی دو ساعت برنامه اجرا می‌کردیم و بیست دقیقه به‌استراحت می‌پرداختیم و بار دیگر برنامه را تکرار می‌کردیم. آنگاه موزیک بیتل‌ها هم مانند بیتل‌های موزیسین مرد، بدین‌جهت است که هیچگاه ما نتوانستیم خود را به

عنوان موزیسین تثبیت کنیم. ما خود را کنتیم تا بیتل‌ها را بسازیم. و آنگاه بیتل‌ها هم مردند.

می‌دانید، برنامه‌های نمایشی بیتل‌ها چیزی بود نظیر ساتیریکن فلینی. منظورم اینست که ما چنان تصویری داشتیم، اما نمایش‌های ما چیز دیگری از آب درآمد. آن روزها به‌کار ما کار گروهی نمی‌گفتند، اسم دیگری روی آن می‌گذاشتند. علت اینکه ما را گروه نمی‌نامیدند این بود که همراه خودمان مقداری فاحشه نداشتیم و هرکاری نمی‌کردیم.

ما هنگامی که شهر را زدیم، حسابی زدیم، تنها جنجال نمی‌کردیم. میدانید، وقتی من در آمستردام بودم عکس‌هایی از من گرفتند که دمر افتاده بودم، سینه‌خیز حرکت می‌کردم، از خانه‌فاحشه‌ها بیرون می‌آمدم و چیزهایی از این قبیل... و مردم به‌من می‌گفتند: «جان، صبح بخیر». به‌رحا که می‌رفتم پلیس اسکورتم می‌کرد و سخت محافظم بود، زیرا آنان جنجال را خوش نداشتند.

می‌دانید بیتل‌ها چه بودند؟ نخاله‌های بزرگ! آدم باید نخاله باشد تا یک گروه نخاله درست کند، فقط همین.

و بیتل‌ها بزرگترین نخاله‌های روی زمین بودند. اما هر یک از ما می‌خواست که تصویری به‌واقعیت برسد. زیرا ما خواهان باده‌گساری آزاد، عشق بازی آزاد و تفریح بودیم. هر کدام می‌خواستیم خر خودمان را برانیم. ما چون سزار بودیم. هنگامی که ما می‌توانستیم میلیونها پول به‌دست بیاوریم چه کسی می‌توانست شه‌دارمان دهد؟ به‌همین علت است که هنوز هم ما می‌کوشیم تا دارای چنان وضعی باشیم.



جنگل

جان، زندگی را از ما بگیر، رم را از ما بگیر. منظورم رم قابل تصرف است، منظورم خانه‌های ماست، اتومبیل‌های ماست، عشاق ماست، زن‌های ماست، دخترهای اداری ماست، پارترهای ماست، نوشیدنی‌های ماست و مخدرهای ما. اینها را از ما بگیر، و گرنه دیوانه‌ای، جان، تو برعقلی. آن جان احق است که این همه را از ما می‌گیرد.

هنگامی که شکست خوردیم رفتار مردم با ما چنان بود که رفتار لندن‌ها با شهرستانی‌ها. آه، که چه دورهٔ شگرفی داشتیم. آن موقع چون سلطان بودیم، و سخت با «استونز» نزدیک بودیم. من مدتی دراز با «بریان‌جوئز» و «صایک» بودم و آنان را تحسین کردم. اول بار که دیدمشان دست به‌گاو‌ش‌دو نشان زدم.

آن وقت‌ها که هنوز اول کارمان بود سوار ماشین‌هایمان می‌شدیم، به‌بیرون لندن می‌رفتم، یکدیگر را می‌یافتیم و با گروه «اینماز» و «اریک» و سایرین به‌گفتگو دربارهٔ موزیک می‌پرداختیم. عاقبت آژیر به‌صدا درآمد. من از ۱۷ تا ۱۹ سالگی مصرف داروهای مخدر را شروع کردم، این زمانی بود که من موزیسین شدم. تنها راه زنده ماندن در هامبورگ مصرف این داروها بود زیرا شش ساعت برنامه اجرا می‌کردم. پیشخدمت‌ها، هم این داروها را به‌من می‌رساندند و هم نوشابه‌های الکلی را.

در هنرستان گاهی سیاه‌مست می‌شدم. هنگامی که خمار بودیم فریاد «کمک!» می‌کشیدیم و به‌سادگی به‌مشروب می‌رسیدیم و خماری رفع می‌شد.

من همواره برای زنده ماندن داروهای مخدر نیاز

داشته‌ام. آن‌های دیگر هم همینطور. اما من همیشه بیشتر از آنها مصرف می‌کردم. من نه تنها دارو، بلکه همه‌چیز را بیشتر مصرف می‌کردم، شاید هم علتش این بود که از آن‌های دیگر احق‌تر بودم.

در لندن يك دندان‌ساز بدون اطلاع ما به‌من وجورج و زنهايمان «ال اس دی» خواندند. در خانه‌اش ضیافتی به شام داده بود و ال. اس. دی را در قهوه‌ما ریخت. وما خوردیم و رفتیم.

او از ما می‌خواست که ضیافتش را ترك كنيم، وما خیال می‌کردیم که ما را برای عیاشی می‌خواهد درخانه‌اش نگهدارد و نمی‌خواستیم اصل مطلب را بدانیم.

بعد از آنجا به‌این دیسکوتک‌ها رفتیم، در اینجاها ماجراهای باور نکردنی جریان داشت و ما هم در مسیر افتادیم. اول نمی‌دانستیم ماجرا چیست، بعد واردمان کردند. لندن دیوانه‌وار داشت به‌راه می‌افتاد اول که به‌باشگاه‌رفتیم فکر کردیم آنجا آتش گرفته است.



دیوانه

در خیابان‌ها غوغا می‌کردیم و حرکاتمان به‌دیوانه‌ها می‌ماند. هنگی با هم يك صندلی جیب مانند از خود بیرون می‌دادیم و گرم و هیجان زده بودیم.

مثل این بود که تمام شب را به‌این کارها گذرانیم. جورج یا دیگری می‌کوشید تا ما را با اتومبیلش به‌خانه برساند. سرعت ما ساعتی ۱۵ کیلومتر بود، ولی به‌نظرمان ساعتی هزار کیلومتر می‌آمد. و «پتی» می‌گفت خوب‌است بیرون بپریم و فوتبال بازی کنیم.

من در آن لحظات چندان فکری نداشتیم و به‌تسویق آن‌های دیگر آن شب تعداد زیادی طرح زدم. بعد که به‌خانه جورج رسیدیم، آن خانه به‌چشم ما به‌اندازهٔ يك زیردریائی عظیم بود. گفتی بروی دیوارهایش غوطه‌می‌خورد، دیوارهای به‌بلندی ۱۸ پا داشت و من داشتم آن راه‌دایت می‌کردم.

بار دومی که «ال اس دی» مصرف کردم با بار اول تفاوت بسیار داشت. دفعات بعد آن را دانسته مصرف می‌کردیم.

احساس می‌کردیم که افت کرده‌ایم. بعد در کالیفرنیا هم تصمیم گرفتیم مصرف کنیم. درخانه‌ای بودیم که به‌خانه ستارگان سینما می‌مانست و ما به‌آن خانه عادت کردیم و سه‌تای ما، من و رینگو و جورج، در آن ماندیم. هنگامی که برای بار دوم مصرف کردیم هنوز نمی‌دانستیم طرز مصرف آن چگونه‌است، همینطور خودسراجه مصرف کردیم. بعد ناگهان متوجه یک خیرنگار شدید و کوشیدیم که حالت عادی داشته باشیم. می‌ترسیدیم که کسی متوجه شود. سخت مواظب بودیم تا او برود.

پل حس می‌کرد که نباید زیاده‌روی کنیم زیرا تمام ما اندکی اسراف کار بودیم. فکر می‌کنم جورج زیاد مصرف می‌کرد، شاید ما شکسته‌تر از آن‌های دیگر شده‌ایم. پل اراده‌ای استوارتر از من و جورج دارد. به‌تصور من «ال اس دی» او و رینگو را سخت تکان داده بود.

این سفرها برای من بسیار سخت بود. بالاخره‌هم «ال اس دی» را ترك کردم. آخر نمی‌توانستم ادامه‌اش بدهم. سال‌ها به‌آن بناه برده بودم. شاید هزار سفر کردم. عادت کرده بودم که در تمام اوقات مصرف کنم.



و حشناك

- دربارهٔ کنسرت‌هایی که در آمریکا دادی چه می‌گویی؟

سفر وحشتناکی بود، از آن متنفرم، بعضی از مردم آمریکا خوبند و بعضی‌ها بد. از هالیوود اصلا خوشم نمی‌آید ما بی‌سوده مشتاق بر کردن صفحه بودیم، این مرگ ما بود.

می‌دانید که صفحه پر کردن همیشه آزاردهنده است، آدم صدای خودش را نمی‌شنود، ضمناً می‌دانید که آنها «باس» به کار نمی‌بردند و طبلی در کار نبود بدینجهت در صفحه‌هایی که آنجا بر کردیم صدای طبل نمی‌شنوید. ما سخت عصبی شده بودیم و کنسرت خود را ۴۵ بار سریع‌تر از معمول اجرا کردیم.

من یک ویژگی سراه‌سازی حرفه‌ای داشتم و ترانه‌های «یاب» می‌ساختم. من در نخستین آلبوم خود یک ترانه‌ساز استیلیزه شده بودم. اما برای معرفی خود باید گویم که قصهٔ ترانه‌های من قصه‌های شخصی است و از احساسات شخصی من تأثیر می‌گیرد.

من یک جان‌نون ترانه‌ساز دیگر هم داشتم که ترانه‌هایی به درد بازار می‌خورد و من هیچکدام از آنها را - چه عاشقانه و چه غیر عاشقانه - عمیق نمی‌دانم. آنها را فقط باید یک شوخی دانست.

اما دربارهٔ (Norwegian Wood)، می‌خواستم دربارهٔ یک «رابله» ترانه‌ای بنویسم، اما نمی‌خواستم ژیم از این رابطه چیزی بفهمد، برای نوشتن آن متوسل به تجربه‌هایم در آپارتمان‌های دخترها و چیزهایی از این قبیل شده بودم. در استودیو، جورج فقط «سینا» می‌زد و من گفتم: «این تکه را بز» بارها و بارها متوسل به ورسون‌های گوناگون شدم، هیچک در دست در نیامد و من سخت عصبی شدم. بچه‌ها گفتند: «بسیار خوب، هرطور که خودت می‌خواهی اجرا کن.» و من گفتم: «باشد، من اینجوری اجرا می‌کنم.»



صدای بلند

گیتار با بلندترین صدا در میکرفن نواختم، در همان حال نیز به‌خاندن برداختم و جورج سه‌تاز را برداشت و از او خواستم تکه‌ای را که نوشته بودم اجرا کند و از مطمئن نبود که بتواند آن تکه را بزند چون با «سینا» چندان کار نکرده بود. ابتدا می‌خواست نرزد، اما کم‌کم آموخت و بارها زد. فکر می‌کنم آن ترانه را در چندقسمت اجرا کردیم.

آواز (In My Life) را در «کنوود» نوشتم (خانهٔ لئون در کنوود است). معمولاً آوازهایم را در طبقهٔ بالا، که نه ضبط‌صوت متصل بهم داشتم، می‌نوشتم. آن روزها ابتدا ترانه‌های عاشقانه را می‌نوشتم و بعد از آن آواز می‌ساختم. ترانه‌های (In My Life) و (Universe) و چند ترانه دیگر همه با این روال بوجود آمده است.

گیتار با ترانه را به‌صورت «دبل‌ترک» (دوبله) ضبط می‌کردم. فکر می‌کنم (Norwegian Wood Quartet) (In My Life) بل در جاهایی که لازم بود به‌من کمک می‌کرد.

از آوازهای آن زمان (Run For Your Life) زیرا این آوازی بود که من با تیبله نوشتم. این آواز از (Baby Let's Ply House) الهام گرفته بود. در آن آواز شعری بود چنین: «دخترک من ترا مرده می‌خواهم تا با مرد دیگری نباشی» و من این آواز را بی‌رامون همین شعر نوشتم.

من آواز (Girl) را دوست داشتم، زیرا می‌خواستم چیزی دربارهٔ مسیحیت، که در آن زمان مخالف آن بودم، گفته باشم.

آلبوم «سرجنت‌پیر» یک اوج بود. من و بل صمیمانه با هم کار می‌کردیم، به‌ویژه (A Day In The Life) این یک آواز واقعی بود... زیرا وقت زیادی صرف آن کردیم. آدمی گاهی کارهای عالی می‌کند، و گاهی پیش‌یا افتاده، نظیر (I Read The News Today) یا نامی شبیه آن، پس وقتی که آدم خسته می‌شود، یا کار گره می‌خورد، به جای ادامه، بهتر است قطع کند.

آنوقت بلز هدیکگر را می‌دیدیم، من نمی‌را می‌خواندم و او الهام می‌گرفت تا نیم دیگر را بنویسد، و چه نیکو می‌نوشتم. پیر زیاد از آن خوشش نمی‌آمد حال آنکه من فکر می‌کردم که او آن را آواز خوبی می‌داند. برخی اوقات به‌یکدیگر اجازهٔ دخالت در آواز خود را نمی‌دادیم، زیرا آدم بعضی وقتها فکر می‌کند که دخالت دیگران باعث لق شدن کارش می‌شود.

بدین ترتیب در اتاق او بودیم و آواز را با بیانو اجرا می‌کردیم. او گفت: «می‌توانیم اینجوری اجرا کنیم؟» و من گفتم «بله، می‌کنیم.»

من زیاد به‌نظر پیر معتقد نیستم. از نظر من بهتر بود که موزیک در یک آلبوم دوتایی باشد، چون من بدین ترتیب می‌توانستم خودم باشم. من به‌تولید انبوه علاقه‌ای ندارم.

کار کردن با سرجنت پیر از این درسرها زیاد دارد.



صمیمی

«مل تووم» را در تلویزیون دیدم که می‌گفت «لوسی» به‌خاطر تپیهٔ داروهای مخدر می‌نویسد، من نیز در نوشتن (A Little Help From My Friends) چنین بودم، و آنان هیچک چنین نبودند. این ترانه به‌راستی دربارهٔ یک کمک کوچک از دوستان من بود، یک پیام صمیمانه بود.

بلد نوشتن (A Little Help From My Friends) صاحب نام و شعر اصلی بود. من هیچ مطمئن نیستم که او از نوشتن این شعر منظور خاصی داشت - ما آن را «سه‌سه» نوشتم، اما ترانه بر روی ایدهٔ اصلی اوست. من به‌خدا قسم می‌خورم، یا به‌مالو، یا پاهر کس دیگر که می‌رسید که وقتی (Lucy in the Sky with Diamond) را نوشتم هیچ فکر نمی‌کردم که از اول کلمات اصل آن (LSD) گرفته می‌شود. من حتی اسم آن را روی مارک صفحه هم نگاه نکردم. منظورم اینست که به‌تعب بر نمی‌گردم تا کنترل کنم.

وقتی که بل به‌من محبت داشت، گاهی تک‌نواز من می‌شد. شاید هم گاهی که احساس می‌کرد که طرف‌اول صفحه‌ها اشغال خواهد کرد به‌این تکنوازی رضایت میداد.

به‌انتقاد من، جورج گیتار را غالباً زیبا می‌نوازد. ولی فکر می‌کنم که زیاد ظفره می‌رود، همچنین استارکند کلابتون. اینها همه‌شون ظفره می‌روند. راستش، همهٔ ما همینطوریم، این خودش مسئله‌ایست.

- در بارهٔ اثر بیتل‌ها در تاریخ انگلستان بگو. نمیدانم. مردمی که در رأس قدرت‌اند، و سیستم طبقاتی، و تمام صحنهٔ بورژوازی، همه به‌مانند یکدیگرند، فقط در این میانه انبوهی از بچه‌های طبقهٔ متوسط که با موهای بلند و لباس‌های زلده در اطراف لندن می‌گردند مستثنی هستند.

همان‌نخاله‌ها سر نخ را دارند، همان مردم به‌این در و آن در می‌زنند. اوضاع همان است. اینان غافل از بچه‌ها و نسل‌اند. میدانید، در اقلیتیم، مردمی مثل ما همیشه همین حال را داشته‌اند. ولی گویا ما کم‌کم داریم یک اقلیت بزرگ می‌شویم.

به‌نظر عجیب می‌آید که من می‌گویم از این یا آن چیز خوشم نمی‌آید. من حتی از بسیاری از آوازهای بیتل‌ها هم خوشم نمی‌آید.

سلیقهٔ من نسبت به‌آنچه روزگاری اجرا کرده‌ام تغییر کرده است، آنها چیزهایی بوده است برای درآوردن پول. شاید هم علش اینست که بهتر از آنها نمی‌توانستم اجرا کنم.

- این امکان هست که بیتل‌ها بار دیگر باهم صفحه‌ای پر کنند؟

من یا یوگو حاضرم صفحه‌ای پر کنم. اما با هیچ خودبند دیگری حاضر نیستم. این روزها در یک آلبوم صفحه فقط برای یک نفر جا هست. روزهای به‌غلی می‌شد گروه بود، اما حالا دیگر غلی ندارد.



قوةٔ تشخیص

در این میان که چیزهایی دربارهٔ موزیسین بودن بل و فیلسوف بودن جورج می‌خوانم، متحرم که جای من کجاست و سهم من چه بوده است. می‌دانید من آزرده می‌شوم، این حرفها ناراحت می‌کند.

- بیتل‌ها چقدر پول درآوردند؟

نمیدانم. فقط می‌دانم که میلیونها بود. بریان-ایستین کاسب خوبی نبود. در عرضهٔ چیزها قوةٔ تشخیص داشت. بیشتر تأثیری بود تا کاسب. پول فراوانی از دست داد در واقع، یک مشت کلاه‌بردار تور و برش را گرفته بودند. تمام آنها ما را فروختند.

هیچکدامشان به‌این فکر نیفتادند که ما روزی بیدار می‌شویم، وما مانند هنرمندان نسل گذشته نیستیم.



شمارهٔ دیگر:

چرا از هم پاشیدیم؟

وقتی ده دوازده ساله بود در یک استودیوی بزرگ عکاسی‌مادرید عادت‌داشت به‌عکس‌های رفا‌حسان فلامنکو خیره‌شود و راز شور و هیجان پیکره‌ها و زیبایی اسلوب آنها را دریابد. در چهارده‌سالگی خود آنچنان پرشور و زیبا میرقصید که نگاه رفا‌صه بزرگ زمان، پیلارلوپز، را بخود جلب کرد. در اوایل جوانی همراه گروه پاله اسپانیا صحنه‌های اروپائی را تسخیر کرد و ۸ سال پیش در نمایشگاه جهانی لندن پرشور و زیبا میرقصید که به‌عنوان احیاکننده سنت‌های کلاسیک رقص اسپانیائی ثبت‌کرد «آنتونیو گادس» و گروه پاله اسپانیائی او برنامه‌های سرشار از زندگی در صحنه تاترهای جهان ارائه میکنند. رقص‌های اوفنس زندگی است، زندگی سرمدی است که خود را با رقص و موسیقی می‌سازند که فرهنگ و تمدن آنها ریشه‌های عمیق در نمایش و رقص دارد و هر لحظه زندگی‌شان سرشار از زرتیمی شتاب‌آلود از گذشت زیبایی‌های هنر است.

وقتی آنتونیو گادس همراه رفا‌صه سیمو و زیبایی اسپانیائی (کریستینا بویوس) میرقصد، وقتی همراه همه اعضای گروه پایکوبی میکنند، و وقتی خودش به‌تنهایی نمایشی از فن و اسلوب برپا میدارد، برآستی جهانی از زیبایی‌های انسانی یا غرور، سلامت، سلحشوری، عشق، هیجان و حتی رنج و اندوه بوجود می‌آورد.

۸ سال است فستیوال‌های معتبر اروپائیی و امریکایی و همین اواخر صحنه‌های تاترهای بزرگ نیویورک و توکیو یکسره در اختیار آنتونیو گادس بوده است.

زیبائی و رنج

«پیترو ویلیامز» منتقد بزرگ موسیقی انگلیس در وصف او میگوید: روی صحنه مثل الماس درخششی شکوه‌آمیز و حتی شراره‌های خلسه‌آمیزی بوجود می‌آورد.

«کلیو پارتز» ناقد بزرگ موسیقی امریکا و مردی که با یک تحسین ویاتکذیب خود سرنوشت بزرگترین هنرمندان را در نیویورک و امریکا تعیین میکند، از گادس چون سلطان بی‌رقیب رقص‌های اسپانیائی نام می‌برد.

(الفردومانیاس) مرد بزرگ ادب معاصر اسپانیا او را آمیخته‌ای از روحانیت تاپلوه‌ای (ال-گرکو) و شکنجه‌های عصیان آلود پیکره‌های (پروکت) هنرمندان قرن شانزده اسپانیا به‌شمار می‌آورد و (البرت) شاعر معاصر ایتالیا در شعری تلخ و غمناک که به‌تحسین از گادس سروده چنین می‌گوید:

در رقصت یک‌نوع رنج هست و شعله دست‌پایت ۱۸-هویبار بهنگام رقص یاد برپاهایت سجده میکند و قلبت در هزار قطعه در جست نمودار میشود.... تاریخچه رقص‌های فولکلوریک و آئینی اسپانیا،

تاریخچه‌ای طولانی و ضمناً مشحون از زیبایی و جدابیت است. تاریخچه‌ای از تلاقی دقیق فرهنگ و هنر اقوام مختلف، شرق و غرب و آمیختگی همه این فرهنگ‌ها و شکوفان شدن آن در طبیعت خاص اسپانیاست.

ایران و اسپانیا

در ساخت و پرداخت فرهنگ موسیقی و نمایش اسپانیا ایرانیان و اعراب و مصریان نقش‌های سوئی داشته‌اند. لازم به یادآوری است که یکی از اساتید مسلم موسیقی ایران بنام «زریاب» در قرن نهم میلادی به اسپانیا رفت و در شهر «کوردوبا» که آن زمان مقر حکومت اسلامی مستقر در اسپانیا بود سکونت گزید. هنرشناسان اروپائی سالهاست از «زریاب» به‌عنوان بنیان گذار اسلوب صحیح آواز خوانی اروپا و مردی که نخستین بار ملودی- هارمونی و تنظیم را در آوازهای اروپائی

۸ سال است فستیوال‌های معتبر اروپائیی و امریکایی و همین اواخر صحنه‌های تاترهای بزرگ نیویورک و توکیو یکسره در اختیار آنتونیو گادس بوده است.

«آنتونیو گادس» در اسپانیا، زندگی را با رقص می‌سازد



تعمیم داد نام می‌برند. زریاب مکتب موسیقی بزرگی در جنوب اسپانیا بوجود آورد که ضمن چند قرن تسلط فرهنگ اسلامی و ایرانی بر اسپانیا همچنان مبداء و منشاء خلاقیت هنر موسیقی آن کشور بود. نفوذ کولی‌های آزاده بر اسپانیا تقریباً مقارن با پایان تسلط اعراب بر این سرزمین یعنی قرن پانزدهم آغاز شد و این یک ابتکار بزرگ اسپانیائی ها بود، قومی پرشور و عصیانگیز که درست در لحظه‌های افول فرهنگ شرق در اسپانیا، به عظمت زیبایی‌هایی که در موسیقی و آوازهای الهام‌گرفته از شرق در اسپانیای قرن پانزدهم وجود داشت، پی‌بردند و این فرهنگ زیبا را گرفتند، آنرا با خون وحشی و قلب پر تپش خود آمیختند و بتدریج رقص‌ها و آوازهایی بوجود آوردند که اینک از جهانی‌ترین فولکلورهای جهان محسوب میشود. نام رقص‌ها و آوازهای (فلامنکو) از یک قوم کولی که در اسپانیا میزیسته است گرفته شده و ضمناً این رقص و آواز نوع سبک‌تر، دلپذیرتر و شیرین‌تر ترانه‌هایی بنام (هوند) است که بزبان اسپانیائی یعنی (عمیق) و آوازهایی است اندوه‌بار یادآور سرگشتگی‌ها و دلهره‌های کولی‌ها - نوای زندانیان جنوب و مردمانی که اندوه خود را با رقص و ترانه به فراموشی می‌سپارند و با رنج، شادی و زیبایی می‌آفرینند.

از لورکا تا گادس

قرن نوزده اوج زیبایی‌های فلامنکو و قرن بیستم دوره حفاظت کلی و اصولی از همه میراث‌های فرهنگی اسپانیا در زمینه موسیقی رقص و نمایش است. (مانوئل دونایا) آهنگساز بزرگ قرن بیستم اسپانیا، (فدریکو گارسیا لورکا) شاعر و نمایشنامه‌نویس برجسته اسپانیائی و (پیلارلوپز) رفا‌صه فراموش نشدنی از جمله شخصیت‌هایی هستند که هر یک به سهم خود در تجدید حیات سنت‌های اصیل رقص‌های اسپانیائی کوشیده‌اند.

لورکا ولوپز در اوایل قرن بیستم کوشیدند با تاسیس (پاله اسپانیول) در واقع گروه دیگری در برابر (پاله روس) که توسط (دی‌آگیلف) در غرب اروپا تأسیس شده بود بوجود آورند.

آنتونیو گادس اینک کوشش لورکاها را کامل میکند. او وارث دقیق فرهنگ موسیقی و نمایش اسپانیا، و معرف کامل هنرهای اصیل آن کشور در قالب‌های امروزی است. گادس مثل بسیاری از هنرمندان معاصر نظیر (گروتوفسکی) و (پروکت) میکوشد از آمیختن شیوه‌های آئین و زندگی جدید به‌نوع عمیق‌تر و خلوت‌تر عرصه هنر دست یابد. گروه رقص‌های اسپانیائی آنتونیو گادس از ۲۷ آبان ماه بمدت یک هفته یک فستیوال رقص و موسیقی اسپانیائی در تالار رودکی در تهران ترتیب میدهد. تماشای این برنامه برای هنردوستان فرصت مغتنمی است.

هولوويزيون

Holovision

نوشته : مایکل فراین
ترجمه رشیده



-۹-

بطرف قصرها

كسانی که در اطراف آن‌کومبر هستند او را بدقت در ملحقاتش می‌پيچند و نیمه بیپوش او را از میان باغ باخود می‌برند. آن کومبر همچنان مینالد و حق و حق میکند. قوزک پایش پشت درد گرفته است و دخترک که اصولا پدره و ناراحتی تا به امروز عادت نداشته بیش از اندازه رنج میکند. آن کومبر خود را مثل عروسی فرض میکند که بچه‌ها در بازی بین خودشان آن را از یکطرف به طرف دیگر می‌اندازند.

يكی از کسانی که او را باخود حمل میکند بالغن ملایمی بدیگری میگوید:
- نونو، نونو من سن تک... -

آنها سرانجام از قسمت تحتانی باغ خارج میشوند و به محوطه سربازی قدم میگذارند که روشنائی در آن چشم را میزند و صدای موجودات انسانی از آن به گوش میرسد. در یکطرف محوطه، نمای ساختمان بسیار بزرگ و خارق‌العاده‌ای کم‌وبیش دیده میشود. بنظر میرسد هر قدر به ساختمان نزدیکتر میشوند سایه آن بیشتر بالای سرشان چرخ میزند. نور ماه زوایای ساختمان را روشن میکند و به آن عظمت دلبره انگیزی میبخشد. ساختمان از سنگ‌های صخره مانند بسیار بزرگی درست شده و پلکان طویل و عظیمی از اطراف آن رو به بالا رفته است. ستون‌های بزرگ و برآمدگی‌های تزئین شده در گوشه و کنار آن خود نمائی میکند. ساختمان، پنجره‌های گچ‌پزی شده بسیار زیبایی دارد که روی بسیاری از آنها را با تخته‌های بزرگ پوشانده‌اند و نور داخل ساختمان، از میان پنجره‌ها به بیرون نفوذ میکند. اولین کلمه‌ای که در توصیف این ساختمان و بنای بزرگ بدن آن کومبر خطور میکند قصر است. پله او مطمئن میشود که هم‌اکنون به يك قصر یا کاخ قدیمی پا میگذارد.

در روی سکوهای بزرگترین پله‌ای که از زمین تا انتهای ساختمان به بالا کشیده شده مردم بسیاری در کنار هم نشسته‌اند، صحبت میکنند و با صدای بلند میخندند. بمجرد اینکه چشم آنها به آن کومبر و کسانی که او را با خود حمل میکنند میافتد، با فریادهای بلند در مورد دخترک شروع به پرسش میکنند.

همراهان آن کومبر در جواب میگویند:

- تیل التومارون چومنی، فك توزاس
آنها آن کومبر را تقریباً بحال خودش رها میکنند و ضمن جواب دادن به مردم پادست به پشت خود و بدرون باغ اشاراتی دارند.

مردم باهیجان فراوان، خود را به اطراف آن کومبر میرسانند و بالحنی که از شک و دودلی آنها حکایت دارد می‌پرسند:

- نوبی؟ نوبی؟

يكی از حاضرین از درون جعبه‌ای کوچک چیزی را بیرون میکند و با آن شعله‌ای میسازد. شعله با صدای نسبتاً خفنی گر میگیرد و تقریباً تمام محوطه باز اطراف را روشن میکند. چهره‌ها دروادر آن کومبر نمودار میشوند.

آن کومبر ناگهان از اینکه هنوز عینک مشکی خود را به چشم دارد یاغیر به شك میافتد. او هنوز سعی دارد سازوان خود را دور شانه‌های حمل کنندگانش استوار نگاه دارد. با نومییدی، دماغ خود را بطرف بالا فشار میدهد و با لحن دردناکی از کسانی که او را احاطه کرده‌اند می‌پرسد:

- عینک من کجا است؟

همه حاضرین یکصدا و با اشتیاق می‌پرسند:
- نوبی؟ نوبی؟

- عینکم؟ آیا من هنوز عینکم را بر چشم دارم؟ مردم به او نزدیک میشوند. در حالیکه هم‌چنان فریاد می‌زنند و به آن کومبر اشاره میکنند او را با خودشان از روی پله‌ها و از میان ستون‌ها عبور میدهند. حالا مردم بیشتری بدور او جمع شده‌اند. آنها شعله‌های کوچکی را روشن کرده و بدست دارند و به كوك آن سعی میکنند در صورت دخترک بهتر بنگرند. وقتی شخص جدیدی به جمع اضافه میشود فوراً یکی از کسانی که اطراف آن کومبر را گرفته‌اند اشاره‌ای بدخترک میکند و به تازه‌وارد میگوید:

- تیل لتومارون. تیل هو، هوراثون چومنی فك توزاس.

در بالای پله‌ها، جمعیت، در کینه چوبی را که در چهارچوب خود لنگر برداشته باز می‌کند. چشمان آن کومبر به روشنائی میافتد و دخترک یکبار دیگر خود را در محیط در بسته خانه می‌یابد. اما این محیط بسته با آنچه او از درون خانه میشناسد تفاوت فراوان دارد و حتی از روشنی که در آن سوار شده بود عجیب و غریب‌تر است.

آن کومبر چشمان خود را در داخل اتاق به گردش درمیآورد. کف اتاق از سنگ‌های کینه پوشیده شده و تعداد زیادی در ورودی در گوشه و کنار به چشم میخورد. بچه‌ها در حالیکه هر کدام با تکه پارهای اندام خود را پوشانده‌اند، از پله‌ها بالا، می‌آیند، و خود را به اتاق می‌رسانند. بچه‌ها که پاهای و صورت‌های بسیار کثیفی دارند خود را به محلی که آن کومبر در آن قرار گرفته می‌رسانند و در اطراف او حلقه می‌زنند. و بانگ‌های کنکاو خود در سکوت او را نظاره میکنند. زنها نیز از لای درها سرک میکنند. آنها دست‌های خود را با دام‌های کینه و چرکی که به تن دارند پاك میکنند و به سر بچه‌ها فریاد می‌زنند. وقتی چشمان آنها به آن کومبر و کسانی که او را از باغ به این محل جدید آورده‌اند میافتد سرهای خود را با خشم و ناپاوری به عقب

مایع در دهان او میریزد. مایع به سرعت و چون آتشی از گلوئ دخترک پائین میرود و او را به سرفه می‌اندازد. آن کومبر نفس‌های تندی میکشد، روی تخت خواب می‌نشیند و لیوان مایع را کنار می‌زند. آنچه به او خوراندند، کاملاً برایش نا آشنا است و تاکنون چنین مایعی را نچشیده است.

حاضرین دسته‌جمعی اعتراض میکنند: -ناتاروتیل تاووتیل نوس ویسکی... کنیاک. آن کومبر حتی نمیتواند تصور کند، مردسی که او را احاطه کرده‌اند و با این زبان سخن میگویند، چه مطلبی را میخوانند بیان میکنند. او فقط احساس میکند می‌خواهد با صدای بلند و شاید هم از روی عصبانیت و اتفاق همین کار راهم میکند حاضرین یا افسردگی به او می‌نگرند. حالت آن کومبر درست مثل زمانی است که هیلارین میخورد. دخترک احساس میکند ممکن است برای ابد نتواند دست از خندیدن بردارد. بنابراین فوراً برخنده خود غلبه میکند، منتهی بلافاصله گریه شدیدی را سر میدهد.

می‌اندازند. همه باهم به باغ اشاره میکنند و فریاد میکنند:

- تیل هو هوراثون چومنی فك توزاس
زن‌ها زیر لب می‌فرند. آنها به آن کومبر خیره میشوند و باز سرهای خود را از ناپاوری عقب می‌اندازند و از یکدیگر می‌پرسند:
- فك توزاس؟ سیل... سیل...

آن کومبر بالاخره موفق میشود یکی از دست‌های خود را آزاد کند. او فوراً عینک خود را لمس میکند و از بودن آن بر روی چشمانش مطمئن میشود. آنچه آن کومبر میکند بیش از اندازه مورد توجه حاضرین قرار میگیرد و هر کس سعی میکند علت آن را برای دیگری توضیح بدهد. گویا همه آنها درباره آنچه انجام شده توافق دارند. میگویند:

- او کون، او کون چه چم

آن کومبر با دست‌هایش سینه و زانوان خود را لمس میکند تا مطمئن بشود صدمه فراوانی به آنها وارد نیامده است مجدداً حاضرین به صدا می‌آیند که:
- فون فارون فون فارون چه چم... سنون چه چم...

حاضرین، آن کومبر را به یکی دیگر از اتاق‌ها می‌برند و او را به آرامی روی تخت خوابی دراز میکنند. اینجا اتاق بسیار بزرگی است که سقف بلند آن در سایه هاگم شده اما بقدری شلوغ است و چیزهای مختلف و درهم‌وبرهم در آن چیده‌اند که بزرگی آن در ابتدا به چشم نمیخورد. در این اتاق سه تخت خواب قرار دارد. يك میز گرد بزرگ، و تعداد زیادی صندلی کینه و زوار در رفته در اشکال مختلف، قفسه‌های لباس، توده‌های از رخت‌ها، ظرف‌ها و ظروف آشپزخانه و يك تخت خواب کوچک برای بچه‌ها... همه و همه در گوشه و کنار اتاق در کنار هم چیده شده‌اند. آن کومبر تاکنون چنین مجموعه درهم و برهمی را در کنار هم آنهم در يك محل معین به چشم ندیده است.

همه حاضرین وارد اتاق میشوند و در کنار تخت خوابی که آن کومبر روی آن دراز کشیده می‌ایستند و بر او چشم میدوزند.

آن کومبر برای اینکه مجبور نباشد به چشم‌های برهنه کسانی که او را احاطه کرده‌اند مستقیماً نگاه کند، دیدگان خود را به لایب‌الکتری یکی که از سقف آویزان شده و گوئی از دل سایه‌ها بیرون آمده میدوزد. یکی از حاضرین جلو می‌آید. قوزک مجروح آن کومبر را بدست میگیرد و آن را امتحان میکند. فریاد ضعیفی از گلوئ مرد بیرون می‌آید. دیگران در حالیکه ماقلاعه سر تکان میدهند گوئی مقصود مرد را درک کرده‌اند زیر لب میگویند. سیکلر.

چند نفر دیگر جلو می‌آیند، قوزک را بدقت شستشو میدهند و آن را پاندهیچ می‌کنند. یکی از آنها سر آن کومبر را بالا میگیرد و چند قطره اما یکی از بانوان خانه که آن کومبر او را

مخاطب قرار داده هم‌چنان مضطرب و نگران است و می‌کوشد هرگونه رابطه‌ای بین خود، آن کومبر و هولوويزيون را انکار کند.
زن زیر لب غرشی میکند و در حالیکه چیزی را با دست عقب می‌زند میگوید.
-راکو هولوويزيون... او را لای هولوويزيون... چشمنیتی هولوويزيون.

همه حاضرین با هم شروع به صحبت میکنند. گویا می‌خواهند چیزی را بدیگری بگویند. آن کومبر به يك نکته كاملاً پی‌برده است. او نقطه‌ای را که در پی آن بود یعنی منطقه ۲۱۷ - ۳۰۵ - ۴۴۲ - ۲۱۴ را پیدا کرده است. و آیا تمام این محل رویهم همان منطقه ۲۱۷ - ۳۰۵ - ۴۴۲ - ۲۱۴ است؟ در این صورت عجیب نیست که هرگاه او میخواست با این نمره تماس برقرار کند افراد مختلفی روی پرده هولوويزيون ظاهر می‌شدند و در مقابل او قرار می‌گرفتند. در ضمن



شاهزاده او میاید

آن کومبر یکمرتبه متوجه میشود یکی از بانوان قصر را میشناسد. زن غمگینی که موهای سافش از دوطرف صورت به پائین آویزان شده و در پائین تخت‌خوابش ایستاده و با اضطراب و هیجان واضحی به او می‌نگرد همان زنی است که وقتی او در صدد بود از راه هولوويزيون بانوئی ارتباط برقرار کند روی پرده کانال ظاهر میشد.

آن کومبر یکمرتبه در میان گریه بلندی که سر داده بود، روی تخت خواب می‌نشیند و فریاد میکند:

- من تو را میشناسم.

آن کومبر دلش می‌خواهد بازوان خود را دور کردن زن حلقه کند و او را مادر خود بنامد. او خود را پیش از اندازه به زن نزدیک میکند و مطمئن است که او را دوست دارد. حاضرین در اتاق ابتدا به آن کومبر و سپس به زنی که مورد خطاب قرار گرفته می‌نگرند. زن چشم‌های خود را از روی عدم اطمینان بهم می‌زند و مرتباً از شدت ناراحتی این پاپاوان پا میشود. آن کومبر گمان میکند که زن هنوز او را نشناخته است. به او میگوید:

- یادت نمی‌آید؟ من و تو از طریق هولوويزيون باهم صحبت کردیم.

زنی که آن کومبر او را یکی از بانوان قصر میدانند از اینکه این چنین مورد توجه قرار گرفته و مستقیماً از او سؤال میشود احساس اضطراب و ناراحتی میکند. نگاه خود را بر زمین می‌اندازد و فقط از زیر چشم، نگران زنان و مردانی است که در اتاق جمع شده‌اند.

آن کومبر با نومییدی میگوید:
- هولوويزيون... هولوويزيون
تمام حاضرین در اتاق، مقصود آن کومبر را از هولوويزيون درک میکنند.

آنها در حالیکه بخاطر تشویق دخترک به سخن گفتن، سر تکان میدهند آنچه را او گفته تکرار میکنند:

-آه، هولوويزيون.

بعضی از آنها اشاراتی میکنند که معلوم است می‌خواهند اندازه‌گیرنده هولوويزيون را نشان بدهند. عده‌ای دیگر به زیر پای خود و به کف‌اتاق اشاره میکنند. آنها می‌خواهند بگویند که گیرنده هولوويزيون در طبقه پائین قرار دارد.

اما یکی از بانوان خانه که آن کومبر او را

دست از سخن گفتن و فریاد کشیدن بر میدارند و آقایان و خانم‌ها با تعجب و حیرت به آن کومبر خیره میشوند.

آنها آنچه را آن کومبر گفته تکرار میکنند: نوبی. سیشی نوبی. اشکاوا نوبی و همگی بر او لبخند می‌زنند. اسم نوبی را تکرار میکنند و حتی به نظر میرسد از اینکه او کسی را میان آنها میشناسد خوشحال هستند.

کسانی که در دیرف‌های جلو ایستاده‌اند، اسم نوبی را بدیگران میگویند و اسم نوبی آنقدر تکرار میشود تا بگوش کسانی که در آستانه در ایستاده‌اند میرسد. آنها نیز نام را تکرار میکنند کم‌کم اسم نوبی از پایین پله‌ها نیز به گوش آن کومبر میرسد. حالا دیگر همه خوشحال و سرحال هستند.

همه باهم آن کومبر را خطاب قرار میدهند، دست تکان میدهند و لیخند می‌زنند. لیوان مایعی را که آن کومبر چند دقیقه قبل از آن نوشیده بود، مجدداً



به لب‌هایش نزدیک میکنند و مایع سوزان آن را به حلقش فرو می‌ریزند. وقتی آن کومبر به سرفه میافتد فوراً دست چندین نفر از آنها که بدخترک نزدیکتر هستند پشت او را نوازش میدهد.

سرانجام، جمعیت بکنار میرود و مرد طاس و کوتاه‌قدی یا فشار دست اطرافیان، به پای تخت خواب آن کومبر رانده میشود. مرد، میانه سال است، پیرانهن به تن ندارد و سینه پر مویش توجه را جلب میکند. مرد با چشمان مضطرب و نگرانی به افراد بلند قامت‌تری که اطراف او را احاطه کرده‌اند می‌نگرد، و در حالیکه آنها سعی دارند آنچه را پیش خود را برهم می‌زنند.

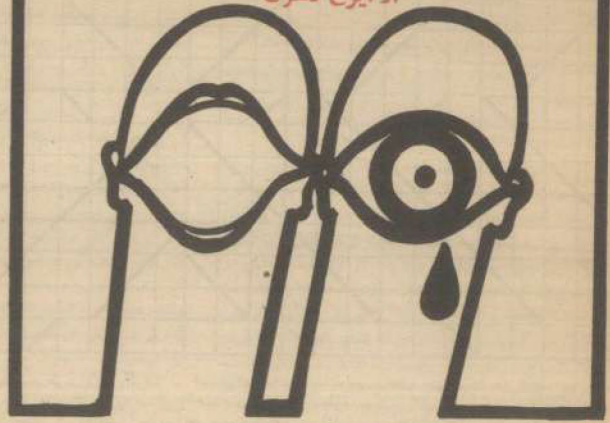
آن کومبر بمجرد دیدن مرد برجای می‌نشیند و فریاد میکند:

- نوبی!

نوبی با تعجب به آن کومبر زل می‌زند. پلك‌های

در جهان تئاتر

از ایرج زهری



زیر پوست مجسمه آزادی
نخستین نمایشنامه
یوگنی یو تو شنکو

THEATRE MARIGNY



«اتللو»ی پاپ

«حکایت اتللو» که در شماره ۸۳ تماشا از آن به کوتاهی خواندیم، همان اثر شکسپیر است بی‌مبداست و از لندن می‌آید. هشت ماه در آن شهر خیلی خوب فروش کرده. حالا به پاریس آمده. جک گود، تنظیم کننده انگلیسی آن است. گود به متن اصلی ترازوی فقط موزیک افزوده. یعنی چندین تصنیف به متن اضافه کرده است. کارگردان این اثر «پراهم موری» است. او می‌گوید: «شکسپیر در آغاز همچون مسخره بزرگ تئاتر، پس از سکس و خون بود. ما زیر سنت او را له کرده ایم. ما آثار او را - صادق باشیم - به یک ساختمان ملالت‌بار تبدیل کرده ایم. موسیقی پاپ و رقص اجازه می‌دهد که دوباره حرکت و تازگی را به آثار او برگردانیم. مخصوصاً به اتللو، این مبارزه جسم و جان، جنبه یعنی رقص...»

تئاتر جدید رپرتوار نیویورک و مدرسه هنرپیشگی جو لیارد در اما لینکلن سنتر



مدرسه فضیحت از شریدان

جک کرول منتقد تئاتر مجله نیویورک تحت عنوان «تئاتر جدید رپرتوار در شهر» می‌نویسد: «یکی از آرزوهای آمریکایی همیشه این بوده است تئاتری بوجود بیاورد که از نمایشنامه یونان باستان تا نمایشنامه امروز را اجرا کند و به سلیقه و بسند خاص و عام باشد. در آمریکا چند تئاتر رپرتوار هست ولی تاکنون هیچ کدام درخششی نداشته‌اند (تئاتر رپرتوار، تئاتری است که چند نمایش آماده برای اجرا دارد و غالباً هر شب یکی از آنها روی صحنه می‌آید. نقطه مقابل آنرا تئاتر آن‌سویت می‌گویند و آن تئاتری است که یک برنامه را آنقدر اجرا می‌کند تا دیگر مشتری نداشته باشد، تاوقت آن نمایش را از برنامه شاید برای همیشه حذف می‌کند. در ایران تالار رپرتوار دارند و تالار ۲۵ شهریور و تئاترهای دیگر برنامه آن‌سویت. این دو کلمه فرانسوی است می‌توانیم تا واژه‌های مناسبی پیدا نکرده‌ایم، بگوئیم تئاتر با برنامه واحد و اجرای پشت سرهم و ت.ق. چند برنامه و اجرای متناوب!»

کرول سپس می‌نویسد: «... من مطمئن نیستم که اصلاً این نوع تئاتر در آمریکا بگیرد. این مملکت سنتی ندارد مگر این سنت در حال حرکت بوده است: ساخته، خراب کرده و پیش‌رفته. به‌لاوه فرهنگتد های گوناگون دارد.

تازه مردمی که در تلویزیون کار گروه رویال شکسپیر را در تلویزیون می‌بینند، مشکل برای دیدن یک تئاتر رپرتوار بیابند... در این میان تئاتر رپرتواری بنام سین سنتر اکتیوگام کاپانی به سرپرستی جان هازمن کارگردان ۷۰ ساله کار خودش را آغاز کرده است. هازمن از پیش‌گامان تئاتر آمریکاست. او سال ۱۹۴۰ با ارسن‌ولز تئاتر مرکوری را بوجود آورد و غوغا کرد. گروه تئاتر جدید هنرپیشگانی هستند که از مدرسه جو لیارد درامای نیویورک فارغ‌التحصیل شده‌اند. این مدرسه رانیز جان هازمن اداره می‌کند. مدرسه کوچکی است اما باقیضای نظم بسیار. هه ساله برای یک دوره ۴۰ تا ۴۵ شاگرد میگیرد. شاگردان روزی ۶ ساعت کلاس می‌بینند. درس‌ها عبارت است از حرکت، زبان، صدا، بدیهه‌سرانی، متن‌های غیر نمایشی، کار با ماسک و غیره.

از سال نخستین هنرآموزان این مدرسه نمایشنامه‌های: شاه‌لیله، رؤیای شب نیمه تابستان، هابوی بیار برای جک کرول می‌نویسد: «... در برنامه اول نمی‌توان درباره این گروه جوان اظهار نظر قطعی کرد. «مدرسه فضیحت» آنها در آغاز خیلی کند بود ولی اواخر نمایشنامه هیجان و رنگ پیدا کرد و چالب شد.»

لازم است اینجا یک نکته را بنویسم: در ایران مدرسه هنرپیشگی سال ۱۳۱۸ تأسیس شد و سال ۱۳۴۱ با نهایت تأسف تعطیل شد. دانشکده هنرهای دراماتیک سال ۱۳۴۴ و بخش تئاتر دانشکده هنرهای زیبای سال ۱۳۴۴ آغاز به کار کرده‌اند. البته در این فاصله تئاترهای حرفه‌ای نظیر جامعه باربد و تئاتر سعیدی تا آن زمان که وجود داشت کلاس‌هایی برگزار می‌کردند و می‌کنند. کارگاه نمایش و اداره تئاتر هم کلاس‌هایی دارند اما آنها هیچکدام از اینها می‌توانند جای خالی مدرسه هنرپیشگی را در مملکت ما پر کنند!

«زیر باد جزیر ههای باله آر»

اثر پل کلود

ژان لویی بارو روز چهارم از نمایشنامه «کفش اطلسی» اثر پل کلود را که «زیر باد...» نام دارد تازگی در تئاتر خاصی اجرا کرده است. این تئاتر جادری است مانند جادری سیرک. زیر انبار ایستگاه راه آهن ارسنی پاریس، بالای ترن‌ها قرار دارد و صدای زمخت بلندگو



از زیر بالا می‌آید. بارو یک بیسترو در این انبار برقرار کرده که قبل و بعد از تئاتر دایر است. دکورهای او تصاویر و نقاشی‌هایی است از ژاک فوئل، لایسی و ماکس ارنست. خود بارو، زینت صابون‌رئو، ماری هلن‌زسته دختر ژاک کویو پدر کارگردانی جدید فرانسه در این نمایش بازی دارند و ناپسری بارو ژان پیر گرانول کارگردان این نمایش است.

گمی‌نومور در مجله لوتوول ابروآورد می‌نویسد: «... کفش اطلسی کاملاً متأثر از تئاتر سنتی زاین: «نوه است، همینطور از تئاترهای مذهبی اسپانیا (انوس ساگرا-متنالی).

کلود می‌خواست خلأ بزرگ دریا را با کشتی‌های باز بگوید که به میل موج‌ها به اوج وحشی می‌روند یا شناگرانی که شعر می‌خوانند و بی‌مردی یکجا که ترجیح می‌دهد با گروهی ژاپونی باشند و نقاشی کند تا بر آنکلیس فرمان براند. کمی‌نومور اجرا و بازی‌ها را ستایش‌انگیز نوشته است.

کفش اطلسی را پل کلود (۱۹۵۵ - ۱۸۶۸) شاعر تئاتر فرانسه میان سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۴ نوشت سال ۱۹۴۳ یک بار دیگر با ژان لویی بارو در آن تغییراتی داد و هم در آن سال این اثر با موسیقی ارتوهرونه‌گر به کارگردانی بارو روی صحنه آمد. آثار معروف دیگر کلود عبارت است از: وحی به مصریم، معاوضه، تقسیم ظهر، ضامن، زن و سایه‌اش، کتاب کریستف کلمب، ژان دارک در آتش، ماه در جستجوی خویش خویش.

جشنواره تئاتر ادینبورو

مایکل اندرسون منتقد مجله بلزارد بله‌یرز درباره جشنواره تئاتر ادینبوروی اسکاتلند می‌نویسد: «امسال سه‌قاره در جشنواره ادینبورو شرکت کرده بود که کنار گروه‌های اسکاتلند و گروه هوشو که تئاتر کلاسیک زاین «نوه» را اجرا می‌کرد، از همه بیشتر در یادمانند. فرانک دللوپ با گروه تئاتر یونگ و یک نمایش «انجیل یک» را آورده بود که این نمایش نیز یک تئاتر مقدس بود. با این تفاوت که نقش مسیح که پال بروک آفرای بازی می‌کرد. رهبر و پدر و خدا بود در حالیکه نمایش ژاپونی روح نقاب پوشیده بود. دللوپ از نمایشنامه مجموعه‌ای از آواز و رقص پر آشوب ساخته بود: بردگان کلاه حصیری، موسیقی فرعون و شعر و موسیقی از لوند و ویره هان دو جوان که مسیح، ستاره بزرگ را ساخته بودند.

«تیمور لنگ»

اثر کریستو فرمارلو

اندرسون می‌نویسد: «کارگردانی تیمور لنگ را کیت مک به عهده‌داشت رصحنه آرانی آن چشمگیر بود. صحنه گود بود و با فراز آرام به طرف تم‌صحنه بالا می‌رفت. باشع صحنه را روشن کرده بودند. و

تیمور لنگ اثر کریستو فرمارلو زینت صحنه اسکلت‌های خندان بود. جاده‌لی، فساد و سرگ را بارنگ‌های سرخ و سیاه و سلاسی نشان داده بودند و تیمور لنگ پیروزی‌های خود را در چشمه‌های خون می‌ست. گروهی که تیمور لنگ را اجرا می‌کرد تئاتر شهر گلاسکو است. همه هنریشکان به تنایب رله‌های کوچک و بزرگ را بازی می‌کنند. مثلاً نقش تیمور لنگ را سه هنریشه بازی می‌کردند. یعنی هر شب یکی از آنها بازی می‌کرد.

تیمور لنگ اثر کریستو فرمارلو زینت صحنه اسکلت‌های خندان بود. جاده‌لی، فساد و سرگ را بارنگ‌های سرخ و سیاه و سلاسی نشان داده بودند و تیمور لنگ پیروزی‌های خود را در چشمه‌های خون می‌ست. گروهی که تیمور لنگ را اجرا می‌کرد تئاتر شهر گلاسکو است. همه هنریشکان به تنایب رله‌های کوچک و بزرگ را بازی می‌کنند. مثلاً نقش تیمور لنگ را سه هنریشه بازی می‌کردند. یعنی هر شب یکی از آنها بازی می‌کرد.

تیمور لنگ اثر کریستو فرمارلو زینت صحنه اسکلت‌های خندان بود. جاده‌لی، فساد و سرگ را بارنگ‌های سرخ و سیاه و سلاسی نشان داده بودند و تیمور لنگ پیروزی‌های خود را در چشمه‌های خون می‌ست. گروهی که تیمور لنگ را اجرا می‌کرد تئاتر شهر گلاسکو است. همه هنریشکان به تنایب رله‌های کوچک و بزرگ را بازی می‌کنند. مثلاً نقش تیمور لنگ را سه هنریشه بازی می‌کردند. یعنی هر شب یکی از آنها بازی می‌کرد.

از سی. بی تیلور نمایشنامه نویسن اسکاتلندی نمایشنامه «بازیگران سبیه و سفید» را نشان دادند. این نمایشنامه را که پیش از این یک بار اجرا شده بود، گروه کارگاه تئاتر تراورس به رهبری ماکس استاد فورد - کلارک روی صحنه آورد و کاری در خور تحسین بود.

ویتکیه ویج و شاینا

کوردلیا آلپور می‌نویسد: «دوفا از بهترین برنامه‌های جشنواره را در کنارگردان لپستانی عرضه کردند: تادا توژ کانتور و ژوزف شاینا. کانتور در یک سالن فوق‌العاده با سقف کوتاه زمینی «مرغ آبی» اثر استانیلاو. اینگناسی ویتکیه ویج را نمایش داد. برای او چنان بود که کوئی نویسنده اثرزند باشد (ویتکیه ویج: ۱۹۳۹ - ۱۸۸۵) این ارتباط و نزدیکی او با نویسنده کاملاً محسوس بود.

شاینا (توجه خوانندگان را به کارگردانی او: فاوست گوتته شماره ۵۹ جلب می‌کند). «جواب در عقاب جواب» نمایشنامه خود را روی صحنه آورده بود. «جواب در...» واقعه‌ای است از تجربه‌ها و خاطرات وحشیانه خود نویسنده در یادداشتگاه آشویتز. هنریشکان راهم چون عروسک‌بچه‌ها کت واداشته‌اند تا اینکه به خود آنها ثابت شود که گناهکارند. این نمایش در تئاتر تراورس، در فضائی شیطانی و کابوس‌گونه اجرا شد. پس از اجرا غمی و وحشت‌چنان عمیق سرافشان آمد که قابل توصیف نیست.»



«انجیل یک» کار ف. دللوپ

چگونه بهتر شطرنج بازی کنیم

و توضیحی از طرف مترجم

مجله محترم تماشا با آنکه وجود ستونی برای آموزش شطرنج در «تماشا» فی‌نفسه کار با ارزشی است. مطالب و نتیجه گیریهای آن گاهی گمراه کننده است و نمی‌تواند برای دانشجوی جدی این ورزش یا هنر مفید باشد. بعنوان مثال، بخاطر می‌آورم که در یکی از شماره‌های گذشته، شروع بازی «گامبی شاه» را مورد بحث قرار دادید و نتیجه گرفتید که:

1- e4 e5
2- f4 exf

کار سیاه را بکلی یکسره میکند (!!!) در حالیکه امروزه، عقیده تئوریک عمومی بر این است که گرفتن پیاده f بهترین حرکت دوم سیاه است با نتیجه نامعلوم برای طرفین، و حتی فیش معتقد است که سفید اساساً نباید گامبی شاه بازی کند چون با عکس‌العمل‌های صحیح از طرف سیاه، بازنده خواهد بود (مقاله A Bust to King's Gambit by Chess Review). در «چگونه شطرنج بازی کنیم» شماره 110 به شروع بازی:

1- e4 e5
2- Cf3 Cc3

3- Fc4 Fc5
4- b4 Fxb

5- e2 Fa5
6- d4

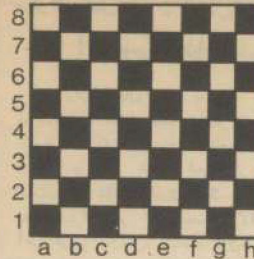
می‌پردازید و بپیشنهاد $e \times d$... 6 برای سیاه و ادامه بازی، نتیجه میگیرید که، اگر تا این قسمت از بازی را یکبار دیگر بدقت بررسی کنید، متوجه میشوید که سفید در کمال مهارت حریف خود را سرگرم کرده و آگاهانه به اجرای نقشه‌ای که از پیش در فرض طرح ریزی کرده مشغول است. از حرکت چهارم که سفید پیاده $b2$ به خانه $b4$ برد و فیل سیاه را تهدید به نابودی کرد سیاه دستخوش تفرقه حواس گردید و به هیچ مسئله‌ای جز حفظ همان فیل نیاوردید... (انج)

این شروع بازی موسوم است به «گامبی ایوانز»، و امروزه از صحت مسابقات بین‌المللی بکلی ناپدید شده، چرا که سیاه میتواند بی‌هویت در اوانل بازی وضعیت مساوی پیش آورد. در حقیقت حرکت چهارم سفید چیز تحسین‌انگیزی نیست، قسط آنچه سر نوشت بدی برای سیاه پیش می‌آورد (در واریاسیونی که با $5 \dots Fa5$ پیش می‌آید و مورد نظر مقاله شماست) حرکت غلط $e \times d$... 6 است که شما برای پیش نهاد میکنید (در حقیقت، سیاه میتواند در حرکت پنجم $Fe2$ بازی کند با شرایطی که سهولت برای طرفین مساوی میشود، و باز بقول فیش بهترین حرکت است، اما آن بحث دیگر و واریاسیون دیگری است.)
حالا، بعد از حرکت

8- d4

چگونه بهتر شطرنج بازی کنیم

علائم اختصاری مهره های شطرنج



پیاده = P = فیل = F = اسب = C = رخ = T = وزیر = D = شاه = R

از: فرد راین فلد ترجمه: موزان



-۱۳-

حرکت با سفید است

تعداد مهره‌های باقیمانده سفید یازده عدد است:

Ta1 - Fc1 - Tf1 - Rg1 - Pa2 - Pb2 - Pf2 - Pg2 - Ph2 - Df3 - Cd5.

و سیاه دوازده مهره دارد:

Dd8 - Re8 - Ff8 - Th8 - Pb7 - Pc7 - Pf7 - Pg7 - Ph7 - Pb6 - Dc6 - Ta5.

شاه سیاه در شرایط فعلی بدون دفاع مانده؛ هر دو دیف وسط، یعنی تمام خانه‌های عمودی e و d بشفع سفید باز است. اگر بخاطر داشته باشید قبلاً هشدار دادیم که این ستونها شاهراهائی هستند که وزیر و رخ حریف در صورتی که مانعی سر راه آنها نباشد و یا اینکه قادر باشند موانع را از سر راه بردارند سهولت خود را به قلب سیاه مقابل می‌زنند و چه بسا که ضایعات جبران ناپذیری بوجود می‌آورند. یکی از آن موارد بحثی است که هم‌اکنون مشغول بررسی آن هستیم...

در این اوضاع و احوال سیاه هنوز مایل نیست به قلعه‌پرود؛ از طرفی اگر تصمیم بقلعه رفتن هم گرفته باشد چون حرکت با سفید است و اسب $d5$ نیز در گمین نشسته، طبیعی است که نمی‌تواند کاری از پیش به برد. در چنین مواقعی نیروی مهاجم نیز باید خیلی سریع و قاطع عمل کند... اگر برقی آسا حملهای انجام نگیرد و اندکی کوتاهی شود، موقعیتی بدست شاه سیاه خواهد افتاد که از مرکه بگریزد. این جاست که زمان بیش از هر عامل دیگری می‌تواند مؤثر باشد و بایستی که بدون اندکی تأمل ضربه قاطعی وارد کرد و نیروی فعاله حریف را از کار بازداشت:

را می‌گیرد، آنگاه رخ $a1$ می‌رود به خانه $d1$ و وزیر سیاه بخاطر می‌افتد و ناچار می‌شود نقل مکان کرده به خانه $c8$ برود؛ آن وقت وزیر سفید $f3$ پیاده سیاه $f7$ را می‌گیرد و بزودی بازی را بشفع خود خاتمه میدهد؛ لیکن سیاه ترجیح میدهد بصورت زیر بازی را ادامه دهد:

3- 3- Ta5 x Fg5
4- Ta1 - d1 4- Dd8 - c8

اگر بجای بازی فوق، در حرکت چهارم رخ $d5$ به خانه $d5$ میرفت، بوسیله رخ سفید $d1$ گرفته میشد و سیاه نمی‌توانست مقابله بمثل کند و رخ مهاجم را از صحنه خارج کند، زیرا اسب $e7$ آجز شاه است و اگر وزیر $d8$ نیز میخواست دست بعمل مقابله بزند خودش از میدان بوسیله وزیر سفید خارج میشد:

5- Df3 - e3 1 5- O - O

قلعه $O - O$ در این مرحله سیاه نمی‌تواند رخ اش را نجات بدهد و از وقوع حادثه جلوگیری کند:

2- 2- Cc6 x Ce7
3- Fc1 - g5 1 3- 3- Fc1 - g5 1

تسلیم میشود- 6- De3 x Tg5
سیاه تنها چاره را در تسلیم می‌بیند زیرا در چند حرکت بعدی مات خواهد شد و بازی را خواهد باخت؛ پس بهتر است که محترمانه خود را کنار بکشد و تن به قضا بدهد.
دشماره آینده: پراکنده می‌قوا

سیاه سفید

1- 1- Tf1 - e1
کیش $1 - Tf1 - e1$ سیاه با این حرکت شاه سیاه را در وضع بفرنجی قرار داد. بدین ترتیب شاه سیاه خودش قادر بحرکت نیست؛ باید یکی از مهره‌ها را سیر بکند تا باین اگر اسب سیاه $c8$ به خانه $e7$ بیاید، آنوقت اسب سفید $d5$ می‌رود به خانه $f6$ و بازم کیش میدهد و مجدداً سفید فشار فوق‌العاده‌ای به شاه سیاه وارد می‌کند و رفتن به قلعه را در صورتیکه سیاه قادر به انجام این حرکت باشد بازم بهمه تعویق می‌اندازد:

1- 1- Tf8 - e7
سیاه با این حرکت خود را امیلوار میکند تا مگر شانس بدست یآورد که بقلعه برود. همچنین بستگی به زمان دارد:

2- 2- Cd5 x Fe7
ساده‌ترین راهی که سیاه بنظرش میرسد تا از شر این اسب سفید مزاحم خلاص شود این است که آنرا از صحنه خارج کند:

2- 2- Cc6 x Ce7
ضربه غیر منظره‌ای بود که سفید بطور ناگهانی وارد کرد؛ زیرا اگر پیاده سیاه $f7$ برود به خانه $f6$ در حرکت بعدی فیل $g5$ آن پیاده را می‌گیرد که حرکت کاملاً بجائی است و سپس پیاده سیاه $g7$ فیل سفید $f6$

2- 2- Cc6 x Ce7
3- Fc1 - g5 1 3- 3- Fc1 - g5 1

تسلیم میشود- 6- De3 x Tg5
سیاه تنها چاره را در تسلیم می‌بیند زیرا در چند حرکت بعدی مات خواهد شد و بازی را خواهد باخت؛ پس بهتر است که محترمانه خود را کنار بکشد و تن به قضا بدهد.
دشماره آینده: پراکنده می‌قوا

2- 2- Cc6 x Ce7
3- Fc1 - g5 1 3- 3- Fc1 - g5 1

تسلیم میشود- 6- De3 x Tg5
سیاه تنها چاره را در تسلیم می‌بیند زیرا در چند حرکت بعدی مات خواهد شد و بازی را خواهد باخت؛ پس بهتر است که محترمانه خود را کنار بکشد و تن به قضا بدهد.
دشماره آینده: پراکنده می‌قوا

2- 2- Cc6 x Ce7
3- Fc1 - g5 1 3- 3- Fc1 - g5 1

تسلیم میشود- 6- De3 x Tg5
سیاه تنها چاره را در تسلیم می‌بیند زیرا در چند حرکت بعدی مات خواهد شد و بازی را خواهد باخت؛ پس بهتر است که محترمانه خود را کنار بکشد و تن به قضا بدهد.
دشماره آینده: پراکنده می‌قوا

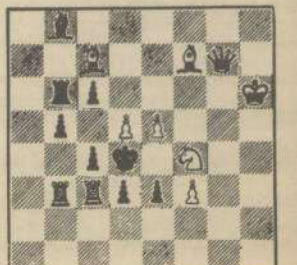
2- 2- Cc6 x Ce7
3- Fc1 - g5 1 3- 3- Fc1 - g5 1

تسلیم میشود- 6- De3 x Tg5
سیاه تنها چاره را در تسلیم می‌بیند زیرا در چند حرکت بعدی مات خواهد شد و بازی را خواهد باخت؛ پس بهتر است که محترمانه خود را کنار بکشد و تن به قضا بدهد.
دشماره آینده: پراکنده می‌قوا

حل مسئله شطرنج شماره ۶۱

سیاه در دو حرکت مات میشود

سیاه	سفید
1- Fd6 x Ca3	1- D - ne1!
1- Fd7 x Pf5	مات ++ e6 - De1
1- Cg1 - e2	1- اگر
1- Fd6 x Cg3	مات ++ e5 - D - e5
	1- اگر
	مات ++ h1 - D - h1
	1- اگر
	مات ++ e6 - D - e6



مسئله شطرنج شماره ۶۲

تهیه و تنظیم: جهانگیر افشاری

Tb3 - Tc3 - Pf3 - Cf4 - Pd5 - Pe5 - Rh6 - Fe7 - Ff7 - Dg7.
Pd3 - Pe3 - Fc4 - Rd4 - Pb5 - Tb6 - Pc6 - Fb8.

مسئله شطرنج شماره ۶۱
سیاه در دو حرکت مات میشود

با نظر نویسنده یکی نیست، چه شما این طرف نویسنده کتاب) با اطلاعات برسانم اینست که این بازیها میان دو بازی کن هم قوه و هم فکر انجام نمیشود، یکی از طرفین سالیان متعادی تمرین و مسامحت در این رشته فوق‌العاده جالب و دوست داشتنی است عرضه کرده است.
افزافه می‌کنم، در پایان همان بحث نیز اشاره شد که، سیاه مهره‌هایی در اختیار داشت که اگر از ابتدای بازی خوب دستگیره بکارشان می‌گرفت بطور قطع می‌توانستند برایش مفید واقع شوند الخ ... یعنی همان راهی که شما دوست عزیز و مطلع پیشنهاد کرده‌اید و سایر علاقمندان نیز احتمالاً به چنین راه‌هایی رسیده‌اند.
پازم از توجه شما تشکر می‌کنم.
موزان

کتابهای تازه
کتابهای تازه
کتابهای تازه
کتابهای تازه
کتابهای تازه

انتشارات امیر کبیر

شازده کوچولو (چاپ پنجم)
نوشته آنتوان سن‌تگزوپری
ترجمه محمد قاضی
قطع ۱۷ x ۲۲
تعداد صفحات ۹۶
بها: ۵۰ ریال
مبانی سیاست اقتصادی
نگارش دکتر امان‌الله مهاجر-ایروانی
قطع ۱۷ x ۲۴
تعداد صفحات ۲۸۰
بها: ۱۸۰ ریال
تعلیم و تربیت در جهان امروز (چاپ سوم)
نگارش دکتر شاپور راسخ
قطع ۱۷ x ۲۴
تعداد صفحات ۳۸۰
بها: ۲۰۰ ریال
گرمت و هفت بزغاله
نگارش برادران گریم
ترجمه محمدرضا جعفری
قطع ۲۰ x ۲۸
تعداد صفحات ۳۶
بها: ۴۰ ریال
اختراع هواپیما
تالیف کوتین رینولدز
ترجمه محمدمتقی مایلی
قطع ۱۴ x ۲۱
تعداد صفحات ۱۴۶
بها: ۵۵ ریال

انتشارات زوار

امپراطوری زرد
چنگیزخان و فرزندانش
تالیف یواخیم وارچپاویژن
ترجمه اردشیر نیک‌پور
قطع ۱۷ x ۲۴
تعداد صفحات ۲۵۱
مجموع
تالیف منصور منصوری
قطع ۱۷ x ۲۴
تعداد صفحات ۱۵۲
دکتر اندیشه خام
نگارش دکتر حسن هفتمندی
قطع ۱۴ x ۲۱
تعداد صفحات ۸۰
نامه اهل خراسان
نگارش دکتر غلامحسین یوسفی
قطع ۱۴ x ۲۱
تعداد صفحات ۱۷۴



معرفی و نقد کتاب

از: منوچهر آتشی



از انتشارات دانشگاه تهران

تویستدها به روابط و وقایع زندگی مردم می‌کنند. و هیولای فاجعه را - که گاه مترسکی است - از اضمحلال برمی‌آورند.

اسماجرای نمایشنامه اول در خانه مردی بنام مسیو اورلاس، نهم‌اشرف و آزرته و با خاطرها مانده، می‌گذرد. مسیو اورلاس برای دخترش سبیل، که با نوری بیست سالگی گذشته، ندیمی، مونس، معلمه، یا در واقع نگهبانی استخدام کرده بنام آرامت که خود دختر بیست و سه ساله‌ای است، اما از آن نیست و سه ساله‌ای که دنیای تجربه‌های زنانه را از تاریکی‌های اضمحلال طی کرده ولی در روشنائی و یادوستی هنوز سر بلند باقی مانده‌اند، جوا که هر کدام از این آدمهایی که در متن وسیع یک زندگی اقتصادی درگیر ماجراهای خاص خود هستند، خود، و متاع دوشیزگی خود را با زندگی، به عنوان سرمایه‌ای که بتواند آینده راحتان است حفظ می‌کند و نمی‌گذارد که سرشان بی کلاه بماند. از طرف دیگر سبیل خاطر-خواه جوانی است بنام شوالیه، که با میانگیری همان معلمه با ندرمه (آرامت) با سبیل رابطه برقرار می‌کند. پدرش نیز از این موضوع با خبر است و سخت مخالف دوام آن رابطه، چرا که می‌داند شوالیه پولی در پسات ندارد و پول در زندگی مسیو اورلاس‌ها همه چیز است، بنیاد نامرابطه-های اقتصادی و عاطفی است، معیاری است که حتی شرف و آبروی خانوادگی را با آن می‌سنجند، چرا که باجراحی شدن عشق جوانان، همه با هم، شرف و شخصیت خود را در خطر می‌بینند... از این طرف مسیو اورلاس تشنه در اتاق آرامت را می‌زنند و آرامت برای خلع‌سلاح کردن و ساکت کردن او در مورد عشق سبیل و شوالیه اینسان راز را به رخ او می‌کنند، و او را نسبتاً می‌کند. آرامت در این نمایش در واقع مفسر فاجعه واقعی زندگی اشرفی، یعنی برمالکننده افضاح، دروغ، دورنگی و بی‌اساسی همه انتهای چنان فراموشان عشق و عصبی است که متظاهراً به کرد و خالک با کرده‌اند، آرامت خود تجسم واقعیت همه امکاناتی است که می‌توان از این آشفتنی و سروصدای کاخ زنده‌زنده زندگی مسیو اورلاس‌ها صلب خود کرد. او با آنکه ظاهر به مخالفت با تسلط‌های پیرمردانه مسیو اورلاس می‌کند، در عمق دل خود، که فرقه بازاری و قدسیه از بسوی دکان‌های شماری در آمده است، ازدواج با اورلاس را آرزو میکند. تا به حسابگری خود جامه عمل بپوشاند، این است که غیرستیم به وسوسه او می‌پردازد که هر لحظه شب‌بیداریها و کارهای نومیدانه او را برای ره‌یافتن به اتاق خود تکرار و یادآوری می‌کند... و در آخرین بازی خود، صلاه قرار سبیل و شوالیه را مطرح، یا در واقع پیریزی می‌کند تا در لحظه‌ای تمام افراد آرتجانی، حتی پدر خود را در شبی تاریک در لباس مبارزان از غمت و پهلوانان قدس ساختمسج و حمایت از حریم حرمت خانواده‌های خود کجا جمع کند و گذشته از رسوا کردنشان، به اعتراضشان وادارد...

اعتراف به دروغها و ظاهرها و در نتیجه روگردن نیات واقعی خود... باری، در آن شبه، شب قرار ساختمسج سبیل و شوالیه است که همه همدیگر را می‌شناسند و نس می‌خواسته‌های غریزی خود می‌دهند... و خلاصه خود را رو می‌کنند و بر عریان در برابر یکدیگر - و در برابر ما می‌ایستند...

پس فاجعه چیست؟ یا درست بگویم، مدار و محور پرداختهای اندیشگی و بنیادهای هنری صحنه پردازشایی تویستده چیست و کجاست؟ غیر از آرامت که طیاره‌سوانی این طبقه است، آن قهرمانی که زرتک کم‌صدای دیگری را خلاف نمایش مضحک و علی و وحشت پراز مترسک ولولوی سرخرن‌های این روحی بی‌سما در می‌آورد چیست؟ بیوند پیر و جوان، تکه‌تکه باقی اشرف پیر - که شانه‌های ظریف آرامت باشد و اندک مدتی دیگر او را سر با تکه خواهد داشت، با شوالیه، جوان پریول که به سبیل جوان پولدار (یا پولدار بوده) دست یافته و در ارکان اشرفیت منزلت دست برده است... برایش فاجعه‌وایی در کجاست؟ آیا همان سبیل است که در آخرین لحظه تن به عشق دروغین شوالیه نمی‌دهد - یا نمی‌خواهد، بلکه نمی‌خواهد پیش از این محیط چرکین روزول را سر با تکه دارد... یا کار تویستده که با نشان دادن روابط پدرانه و تلاشی مذبحخانه مسیو اورلاس و دیگران و دیگران تصویر زنده و نم‌انگیزی از این زوال بدست می‌دهد... تکه جالب و عجیب شباهت این نمایشنامه است، با نمایشنامه لاله (زجه حقیر) اثر تورنون وایلد، که در آنجا نیز نمایشنامه گواهی دارد... بسیار عجیب، در آنجا نیز با تصویر طنزآمیز و بسیار دردم و مگر که است که مایه اصل واقعه یعنی به سخره گرفتن طبقه متوسط و زندگی روزیروشان دست می‌یابیم...

نمایشنامه بعدی را همان تورنون وایلد نوشته است، قطاری بنام هیواواتا... قطاری با مسافری به سوی هدیه‌های یه‌دی، به سوی نهم‌راهیهای (هیج) می‌رود. قطاری است که واقعا به «هیج» می‌رود چرا که کوبه هر مسافری نامی خانه اوست، هدف اوست، درگیریهایی ذهنی اوست و خلاصه خود اوست و اگر بخوایم تغییر غیرآیستی دیگری به آن بدهیم، قطاری است که به هنجایی می‌رود، قطاری راهی شهرهای عاطفی



تویستده پیر اندلسی

آدمها، عاطفه‌های معشوش، بیماری‌های روانی... قطاری که بسوی عطف‌های بی‌حاصل و سردگمی‌های واقعی می‌رود و باز... بسوی هیچ... چرا که از اینستا‌های علم (مکانیک) دین و فلسفه نیز می‌گذرد:

کارگردان: بسیار خوب، حالا نوبت ساعت‌بست. و برای اینکه به نمایشمان کمک کند: دقیقه‌ها دوست‌دارند از دیگران بدگویی کنند. ساعتها فیلسوف به غیر از ساعت نوازده که اولم عالم دینی، حاضر ساعت ده!

(ساعتها دخترکان زیبایی هستند که هیچ‌چیز دختران اطلس لباس پوشیده‌اند. هر کدام يك عدد رومی بسیار بزرگ طلایی در دست دارند و آرام از بالکن قسمت‌عقب صحنه، از راست به چپ حرکت می‌کنند.) ساعت ده! چکار داری می‌کنی؟ تو ارسطویی؟ ساعت ده! نه الاطونی آقای کارگردان! کارگردان - خوب. «یا معتقد نشده‌اید که آنکس که...»

«آیا معتقد نشده‌اید که آنکس که زیبایی را می‌بیند - فقط می‌بیند - پاداش خاص خواهد یافت؟ از آنجا که با حقایق وجود خارجی اشیا و نه با تصورات و نشانه‌ها روبرو می‌شود...»

ساعت یازده: «هن آیکتوس، یک پرستک و معیوب چه کار دیگری می‌توانستیم کرد جز اینکه سرودن هایت را تنها برای خانواده سرکیم؟ اگر فو یا بلبل بودم همان کاری را می‌کردم که قوها یا بلبلان می‌کنند، اما اکنون من موجود متفکر و عاقلی هستم...»

بهرحال مسافران، که «ذهنت‌ها هستند، یا صاحب ذهن‌ها» جز گذراندن راهی کوتاه تا شیکاگو که خود نیمه‌راه جاه‌های دراز زندگی است، کار دیگر نمی‌کنند و همانجا که باید بمانند می‌مانند... یعنی همانجا که زیاده شده‌اند... و به هیچ رسیده‌اند... و چه اهمیت دارد! چرا که الاطون دیگر هرگز در آسمان نخواهد بود، حتی مثل الاطونی که همان مسافران دیگر هستند، با خود او در زمین، در شیکاگو یا شهر کوچک دیگری در اروپا یا آسیا و خلاصه روی زمین باید زیاده شده‌ای مگر که دوران آسمان گذشته است...»

آه، ای قطار غم‌انگیز هیواواتا!!!



تویستده پیر اندلسی



بر این فراز فرسوده ستاره

با لیبس نظامی است
وقتی ستاره
با لیبس نظامی است
اندوه را چگونه
به جبهه‌های گریزان یاد بسپارم؟

این باره شعر، که توان القائی کامل و شکلی کاملتر بر کاغذ نوشته از آن شاعر جوانی است که کرچه خود شخصاً شلوغ و پرمیانس است اما شعرش را بسکوت برقرار می‌کند. راستش تا الان که من درباره‌اش در اندوه بی‌خاطرگی شاعر می‌مانم، یا: به اندازه یک پنجره یاد جوانی می‌خواهد وزیدن آغاز کند نهایت تملیظ حس و دریافتن مجسم کشم‌دگی است. شعرهای شاه‌خاستن می‌وزند، اما از این دفتر پیداست که بهرحال در شعرهای این دفتر رسیدن به بیان سالم



نوشتن برای بچه‌ها، دشوار است، دشوارتر از آن اینکه بتوان با چند کلام استدلال‌آمیز و منطقی قضیه را حل کرد و تکلیف خود را روشن کرد. دست‌کم در مورد بچه‌ها، یک چیز صادق است: اینکه جامع نیستند. خیلی چیزها، اگر هم که با تلقین یا به زور، گاه حتی خود بخود در ذهن آنها، در موضوع در مورد مسائل عاطفی نیز صادق می‌کند، معماها، توجیه و تفسیر همین تأثیر است، چگونگی آن، نتیجه آن، عقان آن... حاصل چه خواهد شد، با چگونه کیفیت پذیرای مسائل اخلاقی خواهد شد؟ خانواده پدریته‌ها با خیر می‌شوند و... یا در قطار اسباب بازی به دنیای خیالی خودشان می‌روند، جاهای خوب، آدمهای خوب - و گاهی بد - و خلاصه مهربانی‌های انسانی می‌بینند. کودکی‌های خانم احسان همیشه نتیجه مهربانی‌های خودشان را در می‌یابند،

اخلاقی و احساسی برای خود تدارک می‌یابند - یا برایش پوست خودشان را برای گرم شدن به آنها بدهند و تلاش امروز ما در هر زمینه گویسند پشم‌پاشان را... و بعد برای گرم شدن آتشی که خاطر کودک نخواهد داشت، یعنی، نخواهیم نوشت او را «بسیاریم»، چون ساختن او دست ما نیست. بزرگ که شد، در حوزه جامعه خود، در محدودی‌جوانی حوزه اجتماعی خود ساخته خواهد شد. منظور از این مقدمه مفصل، توجیه کار خانم احسان بود که اینروزها تا حدودی موجب بحث و گفتگوی جدل آمیز شده و حتی «بزرگان ادبی ما را» به جان هم انداخته است. اما من در غیاب آن جنابها این کتاب را مختصراً به بحث می‌گیرم. خانم احسان در داستانهای این کتاب بطور کلی با «آندنه» کودک سروکار ندارد، منتظرم آندنه ذهنی کودک این فضاها عواطف کنونی آیهاست. بچه‌هایی که طبعاً در زندگی شیان‌روزیشان با جانوران سروکار دارند، با مردم ساده، بیچاره، غنی و فقیران و آدمهای افشانه. بچه‌ها در فضاها خانم احسان جانوران را دوست دارند، خواب بوده که به او درس عبرت داده است. آیا این درست است؟

بهرحال، فضاها این کتاب با تفسیر و تعبیری که قیلا طرح کردم از کیفیت و نسبی و گاه خوب و بد و درخور برخوردارند و بیش از همه جنبه سرگرم‌کنندگی و تملیظ عاطفی بچه‌ها تأثیر دارند.

به ضرورت پختگی خود، دارند ریتم و ضربهای حس‌خود را پیدا می‌کنند.

در غریزه اقدامات حکومت دستاثر را پرواز خواهیم داد اگر سوره‌های بیاید و از برف‌های کوبی بگذریم.

اگر خروس بخواند بخواند چگونه گیسوانت را پرخورشید پوشانم و این همان دانش مگر به وقت نمی‌خواند این خروس، شعری است، با اندوهی گریا و تجسمی پذیرنده. در این دفتر که از قرار منتخبی نیز هست مخصوصاً از کلمات آواز چند شعر اول و شعرهای آخر به حالت خود رسیده‌اند:

بوی اشک تو می‌آید از کلمات آواز پرخاستگرت و ناگفته این سرود که از رطوبت آه می‌گذرد بوی اشک تو می‌آید - حرفی که بر کلمات نشسته است. جاهایی نیز هست که شاعر از آن حالت شکل گرفته و کیفیت کامل شعری خارج میشود. اینجا همانجائی است که شاعر صرفاً به «تازم‌ریزی» و افراف می‌گراید و جان کلمات خود را از آنها می‌گیرد. پلازهای عاشقانه غروب با بوته‌های تند غریزه و گوشه‌های هائی که شکل نام ترا دارند در احاطه ایشبه ملال ماسه‌ای.

و فضای شعری کاملاً پیداست، مخصوصاً شعرهایی که شاعر، درغم غریبتو در قلمه‌های دورسریازخانه‌ها سروده... شاعر جوان ما در آنجا به نوعی پختگی احساس و شناخت نفس خود دست یافته و همین او را بطرف شکل و کمال دادن به آن راهنمایی کرده است:

در ابوهی شامگاه نگاه حافظه آفتدر فرسوده است که غروب را باور نخواهد کرد.

میدانم ذهن بی‌خاطره درگذر است. به اندازه یک پنجره یاد جوانی می‌خواهد وزیدن آغاز کند اما... در فرسودگی نگاه شب یا خمپاره‌های بی‌نهایت می‌آید و پاسداران صفت را تقسیم می‌کنند.

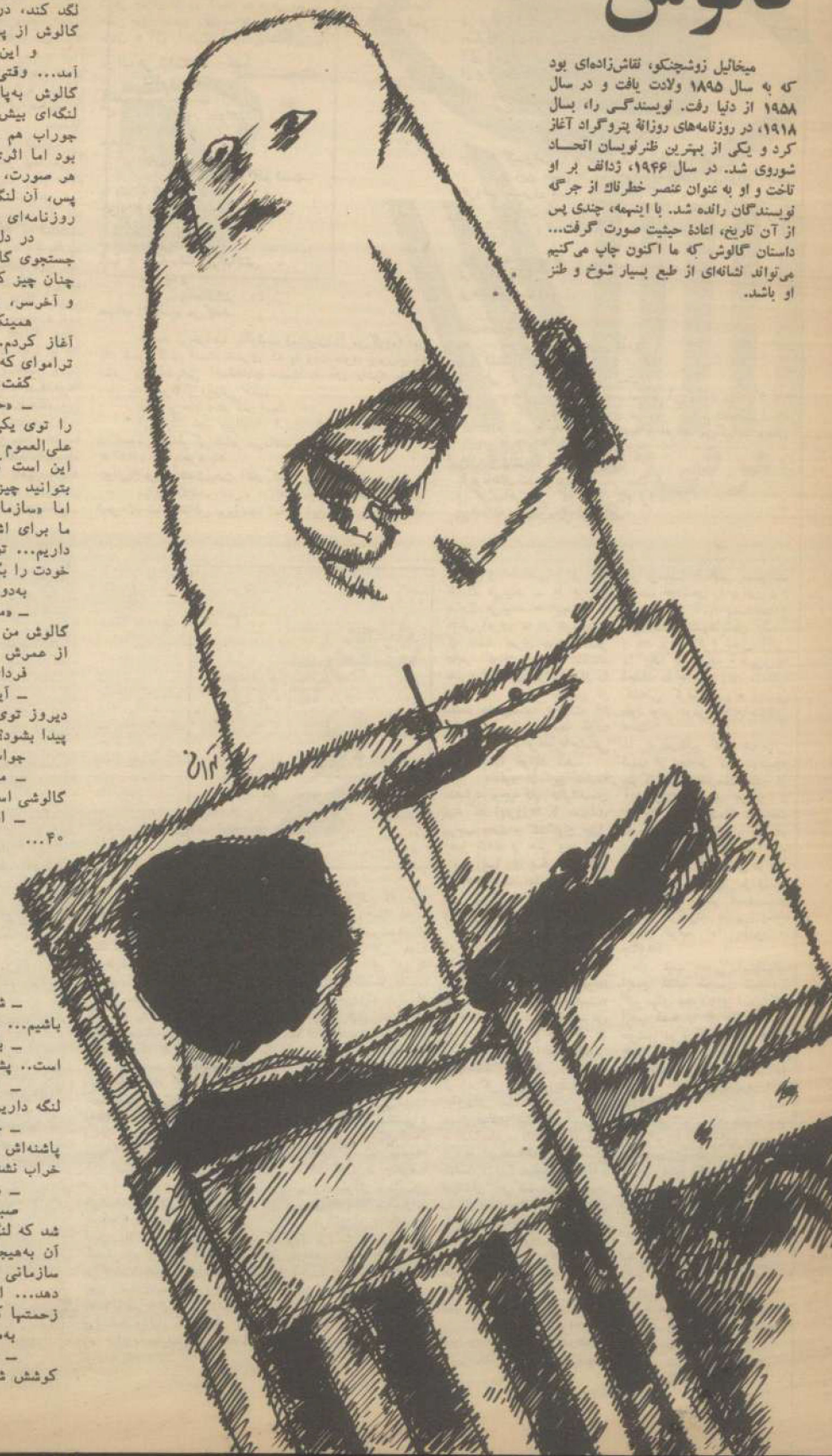
هرچه می‌خواهد بگوید، (مدعیان را می‌گویم) این يك شعر کامل است، شعری که به وقت خود، بدون اینکه شاعر پیش‌اندیشی احشانه‌ای نسبت به آن داشته باشد، مثل يك میوه از ذهنش افتاده:

ذهن بی‌خاطره درگذر است این يك خط بدیده‌دار است. خواننده بعد از آن در اندوه بی‌خاطرگی شاعر می‌ماند، یا: به اندازه یک پنجره یاد جوانی می‌خواهد وزیدن آغاز کند نهایت تملیظ حس و دریافتن مجسم کشم‌دگی است. شعرهای شاه‌خاستن می‌وزند، اما از این دفتر پیداست که

گالوش

میخائیل زوشچنکو

میخائیل زوشچنکو، نقاش زاده‌ای بود که به سال ۱۸۹۵ ولادت یافت و در سال ۱۹۵۸ از دنیا رفت. نویسندگی راه بسال ۱۹۱۸، در روزنامه‌های روزانه پتروگراد آغاز کرد و یکی از بهترین طنزنویسان اتحاد شوروی شد. در سال ۱۹۴۶، ژدائف بر او تاخت و او به عنوان عنصر خطرناک از جرگه نویسندگان رانده شد. با اینهمه، چندی پس از آن تاریخ، اتحادیه حینیت صورت گرفت... داستان گالوش که ما اکنون چاپ می‌کنیم می‌تواند نشانه‌ای از طبع بسیار شوخ و طنز او باشد.



گم کردن گالوش خود در تراموای، در ساعتی از دحام کار مشکلی نیست: از همه طرف به‌شما فشار می‌آورند... و اگر یکی پاشنه‌تان را لگد کند، در عرض مدتی کمتر از چند ثانیه، گالوش از پایتان درمی‌آید.
و این حادثه، حادثه‌ای است که به‌سرمدخلص آمد... وقتی که سوار تراموای شدم، هر دو لنگه گالوش به‌پایم بود... موقع خروج از تراموای لنگه‌ای بیش نمانده بود. کفش سر جایش بود... جوراب هم سر جایش بود، شلوار هم سر جایش بود اما اثری از گالوش نبود... چه باید کرد؟ در هر صورت، من که نمی‌توانستم دنبال تراموای بدم. پس، آن لنگه گالوشی را که برایم مانده بود توی روزنامه‌ای پیچیدم و به‌راه افتادم.
در دل خود گفتم که پس از پایان کار، به جستجوی گالوش می‌روم. من که نمی‌توانم بگذارم چنان چیز کمیابی در این هوای بی‌پیر گم بشود... و آخرس، پیداش می‌کنم.
همینکه از اداره بیرون آمدم، جستجوهایم را آغاز کردم. پیش از هر کاری، با بلیط فروش تراموای که یکی از دوستانم بود، مشورت کردم... گفت:

«حقیقتاً سعادت داشته‌ای که گالوش خودت را توی یکی از ترامواهای ما گم کرده‌ای. آنچه علی‌العموم رایج به اماکن عمومی می‌توان گفت، این است که هیچگونه تضمینی وجود ندارد شما بتوانید چیزی را که گم کرده‌اید، آنجاها پیدا کنید... اما «سازمان تراموای رانی» جوهر امتیاز است: ما برای اشیاء مفقوده‌ای که پیدا می‌شود، انباری داریم... تو همینقدر که آنجا بروی می‌توانی مال خودت را بگیری.»
«متشکرم... باری‌را از روی دلم برداشتی... گالوش من هنوز خوب است... در حدود دو زمستان از عمرش می‌گذرد!»
فردای آن روز به‌انبار رفتم:
«آیا این امکان وجود ندارد گالوشی که پیدا بشود؟
جواب دادند:
«ممکن است... ولی گالوش تو چه‌گونه گالوشی است؟»
«از پیش پا افتاده‌ترین گالوش‌ها... نمره ۴۰»

شاید دوازده هزار گالوش نمره ۴۰ داشته باشیم... علائم مشخصه آن از چه قرار است؟
«باز هم همان مشخصات: پاشنه‌اش فرسوده است... پشم و پیله تویش هم رفته است...»
«از این نوع گالوش‌ها، بیشتر از هزار لنگه داریم... مشخصات دیگری ندارد؟»
«چرا... نوکش تقریباً کنده شده است... پاشنه‌اش به‌موئی بسته است... ولی لبه‌هایش هنوز خراب نشده است...»
«چند دقیقه‌ای بنشین... بروم ببینم...»
صبر کردم. ناگهان سروکله مستخدمی پیدا شد که لنگه گالوش مرا در دست داشت... از دیدن آن به‌هیجان آمدم. در دل خود گفتم: «این یکی سازمانی است که جدا وظیفه خودش را انجام می‌دهد... این آدم‌ها حقیقتاً ایدالیست هستند! چه زحمتی که برای لنگه گالوش من نکشیدند...»
«به‌مستخدمین اداره گفتم:
«دوستان، تا روزی که پیرم این کار و کوشش شما را در راه خیر به‌یاد خواهم داشت...»

این جنس پیدا شده را به‌من بدهید تا بیوشم... و متشکرم...»
«رفیق عزیز، به‌این زودی نمی‌شود... ما همینطوری نمی‌توانیم آن را بدست تو بدهیم... ما درست نمی‌دانیم این جنس را تو گم کرده‌ای یا نه... فریاد زد:
«من خودم گم کرده‌ام... البته که من خودم گم کرده‌ام... می‌توانم قول شرف بدهم!»
«حرف تو را باور نداریم و هر چه می‌گویی سرمان می‌شود... کاملاً امکان دارد این گالوش را تو گم کرده باشی. ولی ما همینطوری نمی‌توانیم آن را به‌تو بدهیم، باید گواهینامه شایسته و پایسته‌ای برای ما بیاوری که از طرف کمیته‌محل خودت صادر شده باشد و به‌این امر شهادت بدهد که تو لنگه گالوش خودت را توی تراموای گم کرده‌ای... و از این گذشته باید استشهادنامه‌محل هم بیاوری... آن وقت، بی‌آنکه چریان رسیدگی را کش بدهیم، چیزی را که شرعاً و قانوناً گم کرده‌ای، به‌دستت می‌دهیم...»
جواب دادم:
«ببینید، دوستان... وقتی که اهل محل از قضیه خبر ندارند، چطور ممکن است کمیته محلی گواهینامه‌ای را که می‌گویید به‌من بدهد؟
«بات می‌دهند، وظیفه آنها است که این کار را بکنند... برای همین کارها اینجا نشسته‌اند! فردای امروز به‌دیدن رئیس کمیته رفتم... و قضیه را برایش شرح دادم.
«این کاغذ را به‌من بدهید... زیرا که گالوش من در خطر است!»...
«حقیقتاً گم‌اش کرده‌ای؟ یا می‌خواهی کلاه سر ما بگذارد و یکی از آن اجناس را که جزء مواد مصرفی جاری است و مال تو نیست، صاحب بشوی؟»
«حقیقت محض است... من آن را دپوز توی تراموای گم کرده‌ام!...»
رئیس گفت:
«بدیسی است من نمی‌توانم به‌حرف تو اعتماد بکنم... اما اگر بتوانی گواهینامه‌ای برای من بیاوری که از طرف انبار سازمان تراموای رانی صادر شده باشد و شمع بر این باشد که تو حقیقتاً لنگه گالوش خودت را گم کرده‌ای قضیه فرق پیدا می‌کند... و من هم، به‌نوبه خودم، می‌توانم کاغذی را که می‌خواهی به‌ت بدهم...»
«ولی همان‌جا مرا پیش شما فرستاده‌اند...»
«پس تقاضانامه بنویس.
«تقاضانامه چه؟»
«بنویس: «در فلان تاریخ، دیدم که... و... و تمسید یکن که تا خاتمه تحقیقات از شهر خارج نشوی...»
تقاضانامه را نوشتم. فردای آنروز، رئیس گواهینامه قانونی را به‌دستم داد.
با این گواهینامه به‌انبار سازمان تراموای رانی برگشتم... و آنجا، خواه پاور کنید و خواه پاور نکنید، لنگه کفش‌ام را بی‌تشریفات دیگر به‌من پس دادند... ببینید این سازمان چه‌طور کار می‌کند... من، در عرض مدتی کمتر از یک هفته، توانستم اموال خودم را دوباره به‌دست بیاورم.
یگانه بدبختی‌ام این است که در چریان اقدامات خود، لنگه دیگر گالوشم را گم کردم: این لنگه را بسته بندی کرده بودم و زیر بغل خودم می‌زدم... کجا گذاشته بودم؟ کجا فراموش کرده بودم؟ محال بود یاد می‌آید... در هر حال، یقین دارم توی تراموای جا گذاشته‌امش...»
این بار، نمی‌دانم جستجوهای خودم را از کجا شروع کنم...
«آیا لنگه گالوش پیدا شده را همچنان ننگه داشته‌ام... وقتی که مایوس می‌شوم، دیدارش قوت قلبی به‌من می‌دهد. از همه این حرف‌ها گذشته، اداراتی هستند که سریم انجام وظیفه می‌کنند...»
پایان

بقیه از صفحه ۲۱
«و بی‌آنکه ذره‌ای خواسته باشم، پشیمانانم کرده‌ام...»
خودش هم خنده‌ای کرد. خنده کوچک و کوتاهی کرد... و در آن اثنا که سرش را تکان می‌داد روی دسته صندلیش اهنگک خاموشی نواخت و گفت:
«آه! شما معرکه هستید، مستر فیل! پرسیدم مقصودش چیست، زیرا که اکنون نمی‌توانستم بروم.»
«تنها به‌یاد آن شبی بودم که شما برای رقص با یکی از آن دوشیزگان زیباییان به‌راه افتادید. شلوار سفیدتان را بپا داشتید، کفتی که برف در راه بود... و پاسی از شب رفته، من، آنجا، در ایوان، پشت خانه شما بودم و آن وقت باران آمد و همانند دیدم شما، بی‌آنکه چیزی روی دوشتان باشد، تنها با آن جلیقه و زیر شلوارتان بر... می‌گردید و پاهایتان را با آن‌کفش‌های سفید چنان روی زمین می‌گذارید که انگار طوقه کوره است و شلوار سفیدتان، پاک خوشگل، روی دستتان بود، معذرت می‌خواهم، برای آنکه کل به آن نپرد... این چیزها را به‌یاد می‌آورید، مستر فیل؟»
گفتم که اکنون چیزهای بسیاری هست که به‌یاد نمی‌آورم...
«درست مثل من... جز آنکه گاه بگاه...»
دسته‌ای بچه سیاه، صف بسته، از جاده گذشتند. هریک از ایشان به‌سوی ما تگریستند، سپس به سوی زن دورگه بلند و سالدارتری برگشتند که سرپرست دسته بود و در منتهای خاموشی یادشان داده بود که سلامی به پیرزن بدهند و بگویند: «امشب، حالتان چه طور است، میس زیمبی؟»
و بی‌گمان در انتظار جواب نبودند و حتی امید واری نداشتند که سلامشان شنیده شده باشد، و تنها به‌رسم احترام، مانند زمانی که انسان با دریا حرف می‌زند... «آنچه، مرا به‌یاد مستر فیل می‌اندازد، این است که روزگشش تو داشتم رسیده است...»
و من، کفش به‌دست، همانجا حضور داشتم اما نمی‌توانستم اکنون این کفش را به‌او بدهم و متحیر بودم چه کاری می‌توانم بکنم و وقتی که در اندیشه بودم، پای درازش را بلند کرد و سه‌بار بر زمین کوفت و این کار سر و صدای بسیاری بپا کرد و چنان سر و صدای حیرت‌آوری که گفتی همان پرنده‌ای که پیرزن مرا به‌یادش می‌انداخت بال و پر می‌زد تا رعد از آن میان بیرون بیآورد. پیش از آنکه بتوانم به‌علت این کار پی ببرم، سر و کله وستا دم در پیدا شد و گفت: خندایا... «مستزاده، هیچ نمی‌دانستم شما اینجا هستید و خیال می‌کردم مامان دیوانگی می‌کنند سپس، به صدای بلندتری به عمه زیمبی‌گفت: «مامان، برای چه مرا داد می‌زدید؟»
مدتی طول کشید تا به یاد بیآورد: «وستا،

«مستر فیل» کی آمد؟ بگو ببینم خیلی وقت است آمده است؟
وستا در جستجوی جوابی، به روی من نگاه کرد اما نتوانستم یاری‌اش دهم. «ته، مامان، چندان مدتی نیست.»
«بگو ببینم، حداقل ناخوش که نیست؟...»
برای آنکه بزودی موقع کفشش نو داشتن من است...
«چندان طولی نمی‌کشد، مامان... مستر فیل هنوز که هنوز است هرگز شما را فراموش نکرده است.»
و از فرار معلوم این حرف مایه ارضاء او شد. اهنگک کوچکی نه می‌نواخت، اهسته‌تر شد و رشته‌اش خسست، سپس رفته رفته سرش به‌نوسان افتاد، و همه این چیزها چنان بسرعت انجام گرفت که کفتی سر تا سر روز در مزرعه پنبه خار کرده بود و به‌خانه‌اش برگشته بود و شام همه ادم‌هایش را تهیه کرده بود و مراقبت به‌کاربرده بود که همه به‌رخ‌خواب بروند و پیراهن عموی را که در آن ایام راننده تاکسی بود اطو کرده بود و سر انجام، خسته و مرده از خواب در ظلمت پر سر و صدای افتاده بود که دیگران در میان آن، در پیرامون او به‌خواب رفته بودند.

وستا و من در کنار او بی‌حرکت ماندیم تا لحظه‌ای که توانستم صدای تنفس او را که در ابتدای ضعیف و آهسته بود بشنوم. آن وقت، من، کفش را به «وستا» دادم. مطلب دستگیرش شد و لبخندی زد و سری تکان داد و به‌او کفتم بدون خانه برود و بگذارد مادرش بخوابد. چند دقیقه دیگر هم، آنجا، ایستادم و ازخلال اشکهای ناکهانی و تعجب زده آنهمه سالخوردگی را تماشا کردم و پدر مرده‌ام را به‌یاد آوردم...
شب کم‌کم می‌آمد و گرما هنوز در همه‌جا بود. آهسته از پله‌ها پائین رفتم و چنانکه پیش‌بینی می‌کردم سگ‌پیر نزدیک شد و صبرکردم تا درباره کاری که می‌خواهد با من بکند، تصمیم خود را بگیرد. مرا بومی‌کرد، و بازهم بومی‌کرد. و فریاد های تیزی که سر سر و صدا تسلط یافته بود، شنیده شد آهنگهای بلند و تند شنیده شد و در میان این آهنگها صدای ریز و آرام و محکم عمه زیمبی در فضا شنیده شد. «بگویید ببینم، «مستر فیل» شما این پرندگان کوچک را می‌توانید ببینید؟ آه من همیشه چه قدر از تماشای بازیهای پیش‌از خواب این حیوانهای کوچولو، مثل امروز، لذت می‌بردم!»
می‌دانستم که اکنون جواب دادن به‌او اشتباه است، اما بی‌آنکه کمترین حرفی بزنم، به‌سستی که چشمهای باز اومی‌نگریست، به‌سمت دیگرچاده، به‌سوی مزارعی که تاریکتر می‌شد و به‌سوی دو دودکش نگاه‌کردم... «واری، هر دو دودکش، همانجا بودند، و مثل دو قشقه سیاه و سخت، گوش بوسیله تفنگی بدل شب رها شده بودند و در آسمان مسیر تیره‌ای رسم می‌کردند و خوشه خوشه روی درختان کوچولو و خپله‌ای در زیر خودشان فرو می‌ریختند؛

پایان
تامننا ۹۲



میان پرده

جناب سروان یکی از سربازها را صدا کرد و گفت:
- نقلی، صد تومن پول خورد داری؟

- آره رفیق، دارم.
- بی ادب، با مافوق اینجوری حرف نمی زنن، رعایت شئون و سلسله مراتب رو نباید فراموش کنی. حالا یه دقه دیگه ازت می پرسم:
صد تومن پول خورد داری؟
- نخیر جناب سروان.

سروس خانم بعد از رفتن میهمانها، گریه کنان به شوهرش گفت:
- خیلی ازت گله دارم، اینجوری که تو جلو مردم با من رفتار می کنی، اگه منو شناسن خیال می کنن آنتیز خونه هستم.
آقا گفت:

- اگه شام بمونن دیگه هیچوقت همچی خیالی نمی کنن.

رئیس پرکار و کم وقت یکی از شرکتهای تجارتی مهم، به منشی خود گفت:

- خانوم مداد من کجاست؟
- پشت گوشتون
- من وقت کشتن ندارم خانوم زود بکین پشت گوشتم؟

متمم، زنی جوان، زیبا و مسوولایی و بسیار خوش اندام بود. وکیل مدافع بعد از استماع بیانات دادستان از جا بلند شد، چند قلمی جلو رئیس و قضات راه پیموده، نگاهی به زن انداخت و بعد رو به قضات گفت:

- آقایون، از همه چی گذشته، یه خورده فکر کنین به نظر شما بهتره که این زن جوان و زیبا که هزار امید به آینده اش داره، بره تو زندون کثیف و تاریک و جوونی و خوشگلیشو اونجا هدر بده و یا بره تو آپارتمان روشن

و قشنگش که تو محله چهاردهم، خیابون پنجم، پلاک ۱۸ طبقه دوم واقع شده و شماره تلفنش هم ۸۸۷۳۴۵۷؟
مان؟ کدومش بهتره؟

آمارگر اداره بهداشت و تنظیم خانواده (البته در فرانسه مثلا) از خانم جوانی پرسید:
- شما در عرض روز هم «رابطه» برقرار می کنین
خانم کمی سرخ شد و جواب داد:

- بله، مفتای سه دفعه.
- وقتی که «رابطه» برقرار می کنین با شوهرتون حرف هم می زنین؟
- نه، نمی شه، چون اون موقع اون تو ادا رس و باید پیش تلفن کتم.

تب فوتبال بالا گرفته بود و این آقا فکر و ذکری جز فوتبال و مسابقه نداشت تا آنجا که زنش عصبانی و گریه کنان، سرش فریاد زد:

- تو دیگه منو دوست نداری، همچی برات شده فوتبال. دلیلش هم این که روز تولد و سن و سال همه بازیکنای فوتبالو بلدی ولی روز ازدواج خودمونو نمی دونی.
- نمی دونم؟ اختیار داری، سه روز بعد از اولین روزی بود که تیم پرسپولیس سه به یک تیم تاج رو شکست داد.

در پایان تمرین یک نمایشنامه جدید، نویسنده از منتقدی که برای تماشا دعوتش کرده بود پرسید:

- نمایشم چطور بود؟
- بد نبود ولی به نظر من بهتره که اعرس، قهرمان نمایش برای خودکشی به جای زهر از مفت تیر استفاده کنه.

- چه فرقی می کنه؟
- فرقت اینه که صدایش تماشاچیا رو از خواب بیدار می کنه.

اسماعیل آقای جهانگرد، از سفر اسپانیا برگشته بود و داشت پرترای یک مسابقه گاوپازی را برای رفقا بخش می کرد:

- آره... گاو بازه یه پارچه قرمز رو جلو گاو تر وحشی تکان داد و گاو عصبانی شد و کورس بست طرف گاو بازه... آخه می دونی گاو تر وحشی از پارچه قرمز عصبانی می شه.

یکی از رفقا، فیلسوفانه سری تکان داد و پرید وسط حرف:

- نه اسمال جون، خلاق به عرضت رسوندن اونیه که از پارچه قرمز عصبانی می شه گاو ماده سه گاو تر. زکی! پس اگه اینجوره گاو تر واسه چی از دیدن پارچه قرمز خوش به جوش میاد؟

- واسه اینکه می بینه اونو به جای گاو ماده می گیرن.

خورشید عالمتاب تازه سر زده بود که یک آقا، در خانه مسایه شان را با عصبانیت کوبید و صاحبخانه که



بیرون آمد با عصبانیت به او گفت:
- متوجه بودین که خروس بی محل شما، دیشب تا صبح می خورد و می خورد؟
- آره آقا، میکن خروس اگه بی موقع یخونه بدشگونه، یکی می میره - آره منم شنیدم
- خوب به نظر شما کی می خواد بمیره؟
- اگه اشقیم خروستون آواز یخونه، خود شما با خروستون

یکی از ورزش دوستان تازه به دوران رسیده، شنید که اسب سواری مد روز است، به یک باشگاه مراجعه کرد و با خجالت به مربی گفت:

- می بخشین ها! من تا حالا سوار اسب نشده ام
مربی جواب داد:
- هیچ مانعی نداره، اتفاقا ما هم تو اصطبل یه اسبی داریم که تا حالا سواری نداده. هردوتون با هم شروع می کنین...

یکی از آماتورهای فولکلور ضمن سفر تفریحی خود از دهقانی پرسید:
- این کوه بزرگ، همونه که بهش می کنن «کوه سیاه»؟
- آره آقا بلندترین کوه اینجاس - خوب، هیچ قصه ای، افسانه ای، چیزی، در مورد این کوه وجود داره؟
- آره آقا، می کنن سالبا پیش یه دختر و پسر عاشق از این کوه رفتن بالا و دیگه برنگشتن.
- عجب! خیلی جالبه، خوب، چه بلایی به سرشون اومد؟
- هیچی، از اون طرف کوه اومدن پایین و رفتن به یه ده دیگه.

پیردختری عادت داشت شبها پیش از خواب زیر تختخوابش را وارسی کنه به این امید که شاید مردی، هرچند دزد باشد، آن زیر مخفی شده باشد. و چون به نتیجه نمی رسید ناچار یک تخت دیگر خرید که شانشش را دو برابر کند

مشهورترین رؤسای جمهوری آمریکا که به قتل رسیدند، لینکلن و کندی بودند.

مشهورترین رؤسای جمهوری آمریکا که به قتل رسیدند، لینکلن و کندی بودند.

مشهورترین رؤسای جمهوری آمریکا که به قتل رسیدند، لینکلن و کندی بودند.

مشهورترین رؤسای جمهوری آمریکا که به قتل رسیدند، لینکلن و کندی بودند.

۵۳۸ «رأی» ...

بقیه از صفحه ۱۱

یافتند: توماس جفرسن - جیمز مدیسن و جیمز مونروئه.

در سال ۱۸۲۸ حزب «دمکرات جمهوریخواه» بسدو شاخه دمکرات و جمهوریخواه تقسیم شد و این درآستانه بقدرت رسیدن مدیسن بود که سه بار به ریاست جمهوری رسید. در سال ۱۸۶۰ - در زمان ابراهام لینکلن حزب جمهوریخواه قدرت زیادی بدست آورد. یکی از جمهوریخواهان یعنی دوایت آیزنهاور قانونی را به تصویب رسانید که به موجب آن یک نفر حق ندارد بیش از دو بار رئیس جمهوری شود. در اینجا بد نیست با نام کسانی که تا بحال رئیس جمهوری آمریکا بوده اند، آشنا شویم:

جرج واشینگتن - ۱۷۸۹ -
جا نآدامس - ۱۷۹۷ - توماس جفرسن -
۱۸۰۱ - جیمز مدیسن - ۱۸۰۹ -
جیمز مونروئه - ۱۸۱۷ - جان کینسی -
آدامس - ۱۸۲۵ - آندریو جکسن -
۱۸۲۹ - مارتین وان برون - ۱۸۳۷ -
ویلیام هاریسن - ۱۸۴۱ - جان تیلر -
۱۸۴۱ - جیمز پولک - ۱۸۴۵ -
زاخاری تیلور - ۱۸۴۹ - میلر فیلمور -
۱۸۵۰ - فرانکلین پیرس - ۱۸۵۳ -
جیمز بوکانان - ۱۸۵۷ - ابراهام -
لینکلن - ۱۸۶۱ - آندریو جانسن -
۱۸۶۵ - اولی سن گوانت - ۱۸۶۹ -
رافورد هایز - ۱۸۷۷ - جیمز گارفیلد -
۱۸۸۱ - چستر آرتور - ۱۸۸۱ -
استفن کلویلد - ۱۸۸۵ - بینامین -
هاریسون - ۱۸۸۹ - استفان کلویلد -
۱۸۹۳ - ویلیام مک کینلی - ۱۸۹۷ -
تئودر روزولت - ۱۹۰۱ - ویلیام -
تاقت - ۱۹۰۹ - وودرو ویلسن -
۱۹۱۳ - وارن هاردينگت - ۱۹۲۱ -
کلوین کالیج - ۱۹۲۳ - هربرت هورور -
۱۹۲۹ - فرانکلین روزولت - ۱۹۳۳ -
فری ترومن - ۱۹۴۵ - دوایت آیزنهاور -
۱۹۵۳ - جان کندی - ۱۹۶۱ - لیندن -
جانسن - ۱۹۶۳ - ریچارد نیکسن -
۱۹۶۹.

بعد از این لطیفه مؤدبانه استاد و دانشجو به یکی دیگر که آنهم به نحوی مؤدبانه است توجه پفرمایید.

استاد دانشکده پزشکی موقع امتحان از یک دانشجوی دختر پرسید:
- خانوم شما بکین اون کدوم عضویه که در اثر تحریک خارجی تا چند برابر اندازه طبیعی بزرگ می شه؟

دخترخانم اول سرخ شد، بعد رنگش پرید، بعد سیاه شد و عاقبت زد زیر گریه و به استاد گفت:

جناب استاد هیچ صحیح نیس که از یه دختر خجالتی اینجور سوالای پدید بکینین.

دخترخانم اول سرخ شد، بعد رنگش پرید، بعد سیاه شد و عاقبت زد زیر گریه و به استاد گفت:

پیردختری عادت داشت شبها پیش از خواب زیر تختخوابش را وارسی کنه به این امید که شاید مردی، هرچند دزد باشد، آن زیر مخفی شده باشد. و چون به نتیجه نمی رسید ناچار یک تخت دیگر خرید که شانشش را دو برابر کند

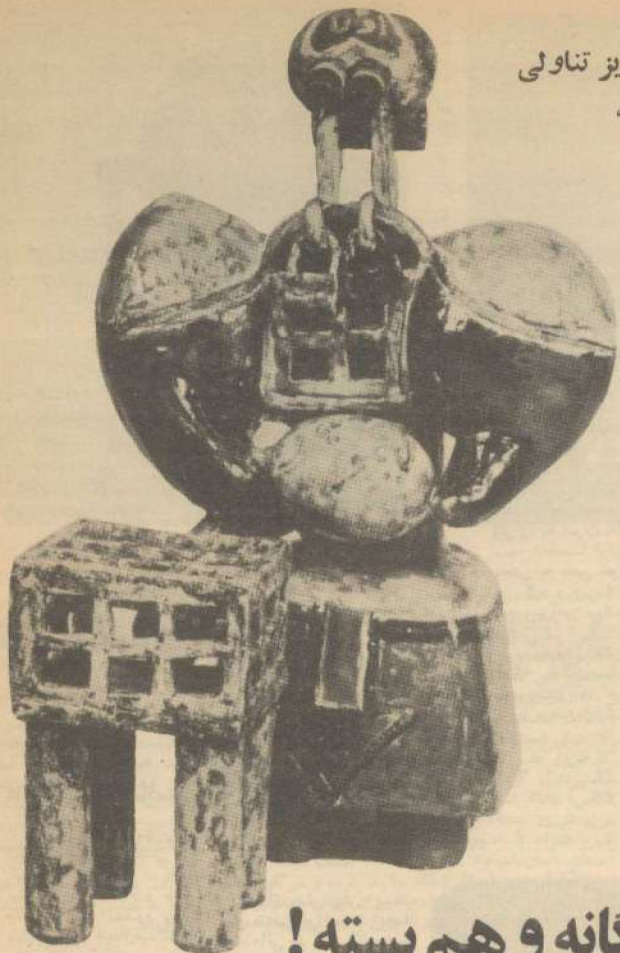
مشهورترین رؤسای جمهوری آمریکا که به قتل رسیدند، لینکلن و کندی بودند.

مشهورترین رؤسای جمهوری آمریکا که به قتل رسیدند، لینکلن و کندی بودند.

مشهورترین رؤسای جمهوری آمریکا که به قتل رسیدند، لینکلن و کندی بودند.

دیداری از نمایشگاه پرویز تناولی

در انستیتو گوته



فرم‌هایی بیگانه و هم بسته!

هر نوآوری که در حیطه فرم باشد، همواره در سطح فرم باقی خواهد ماند زیرا که نوآوری می‌باید از محتوا آغاز شود و به فرم منجر گردد.

کارهای «پرویز تناولی» از فرم آغاز می‌شود، در فرمها جستجو می‌کند و ناگزیر هنواره در سطح فرم باقی میماند. و هنری که تا بدین پایه تن به فرم دهد هنری میرا و زودگذر خواهد بود.

بدین ترتیب با توجه به دوره‌های ریاست جمهوری، نیکسن در آغاز سال ۱۹۷۳ - ۲۰ ژانویه که دوره جدید ریاست جمهوری شروع میشود - سی و هشتمین رئیس جمهوری آمریکا خواهد بود و اگر به افراد توجه داشته باشیم نیکسن سی و هشتمین نفریست که به کاخ سفید راه مییابد.

تئودر روزولت جوان‌ترین کسی بود که به ریاست جمهوری آمریکا رسید. ۴۲ سال - وهاریسون پیرترین - ۶۸ سال.

جان تیلر - فیلمور - آندریو - جانسن - آرتور - تئودر روزولت - کالیج - ترومن و لیندن جانسن معاون رئیس جمهوری بودند و بر اثر مرگ یا قتل رئیس جمهوری به حکومت رسیدند.

مشهورترین رؤسای جمهوری آمریکا که به قتل رسیدند، لینکلن و کندی بودند.

مشهورترین رؤسای جمهوری آمریکا که به قتل رسیدند، لینکلن و کندی بودند.

می‌خورد که خود را دقیقاً دانا نشان می‌دهند، یعنی طوری وانمود می‌کنند که گویی به همه رموز هنر ذهنی نمایشگاه اطلاع دارند، ولی اگر از همین تماشاگران که تظاهر به فهمیدن می‌کنند سوال کنید شما چه درکی از این نقاشی یا آن مجسمه دارید؟ کمی درنگ می‌کند و بعد می‌گوید:

هنر حسی است و نمی‌توانم احساس را بیان کنم و با اگر حرف زدن را خوب بدانند، کلماتی را بهم می‌یاد که هیچ ربطی به آن که در پیش روی ماست ندارد. بدین گونه است که انسان پس از دیدار از نمایشگاهی که خاسته از ذهن در بسته و به خود مشغول هنرمند است، هیچ‌دگرگونی در حس و دید و تفکر او ایجاد نمی‌شود و اگر ادعا می‌کند که چیزی می‌فهمد این فهمیدن چنان است که گفتیم.

«پرویز تناولی» که از آهن‌کاری - های سنتی از قبیل در و پنجره مساجد، سقاخانه و... وام می‌گیرد به گونه‌ای آنرا استحاله می‌کند که اجزای فرمهای آنان را نمی‌توان به یکدیگر مرتبط کرد. یعنی فرمها هر کدام در فضایی جدا از هم قرار دارند. از سوی دیگر از نظر زیباشناسی نیز چندان چشم‌نواز نیست. هرچند در این روزگار، از مجسمه‌های یک هنرمند انتظار چشم‌نوازی نداریم. ولی بهر حال انسان وقتی در کار یک مجسمه‌ساز دقیق می‌شود حداقل باید تکت‌های را در آن

می‌خورد که خود را دقیقاً دانا نشان می‌دهند، یعنی طوری وانمود می‌کنند که گویی به همه رموز هنر ذهنی نمایشگاه اطلاع دارند، ولی اگر از همین تماشاگران که تظاهر به فهمیدن می‌کنند سوال کنید شما چه درکی از این نقاشی یا آن مجسمه دارید؟ کمی درنگ می‌کند و بعد می‌گوید:

هنر حسی است و نمی‌توانم احساس را بیان کنم و با اگر حرف زدن را خوب بدانند، کلماتی را بهم می‌یاد که هیچ ربطی به آن که در پیش روی ماست ندارد. بدین گونه است که انسان پس از دیدار از نمایشگاهی که خاسته از ذهن در بسته و به خود مشغول هنرمند است، هیچ‌دگرگونی در حس و دید و تفکر او ایجاد نمی‌شود و اگر ادعا می‌کند که چیزی می‌فهمد این فهمیدن چنان است که گفتیم.

«پرویز تناولی» که از آهن‌کاری - های سنتی از قبیل در و پنجره مساجد، سقاخانه و... وام می‌گیرد به گونه‌ای آنرا استحاله می‌کند که اجزای فرمهای آنان را نمی‌توان به یکدیگر مرتبط کرد. یعنی فرمها هر کدام در فضایی جدا از هم قرار دارند. از سوی دیگر از نظر زیباشناسی نیز چندان چشم‌نواز نیست. هرچند در این روزگار، از مجسمه‌های یک هنرمند انتظار چشم‌نوازی نداریم. ولی بهر حال انسان وقتی در کار یک مجسمه‌ساز دقیق می‌شود حداقل باید تکت‌های را در آن

می‌خورد که خود را دقیقاً دانا نشان می‌دهند، یعنی طوری وانمود می‌کنند که گویی به همه رموز هنر ذهنی نمایشگاه اطلاع دارند، ولی اگر از همین تماشاگران که تظاهر به فهمیدن می‌کنند سوال کنید شما چه درکی از این نقاشی یا آن مجسمه دارید؟ کمی درنگ می‌کند و بعد می‌گوید:



از چهار گوشه جهان

• متشکر از خویشتن

این روزها در تمام‌جاک اوگاندا، پیراهنهای زنانه و مردانه‌ای مد شده است که روی سینه آن تصویر ژنرال عیدی امین، رئیس جمهور کشور چاپ شده است. ژنرال، به عنوان افتتاح امین مد، شخصاً اولین پیراهن منقش به نقش خویشتن را بر تن کرد و در ملا عام ظاهر شد و پیراهن سیاسی را رواج داد.

عیدی امین در عین آنکه مخالفان بسیار دارد، از محبوبیت زیادی هم بین عامه مردم برخوردار است.

• گنج عبدالناصر

مجله اکسپرس در شمارهٔ اخیر خود مطلبی درج کرده که تاکنون در جای دیگری چاپ نشده و سخت و سقم آن نیز معلوم نیست. طبق این خبر، جمال‌عبدالناصر، رئیس جمهور فقید مصر، سده بیست میلیون فرانک در یکی از بانکهای سویس دارد. بانو تحیه عبدالناصر خیلی مایل است این وجه را دریافت کند اما ترجیح می‌دهد که به تنهایی به بانک مراجعه نماید، بدون حضور مأموران مخفی که به دستور انورالسادات، همواره مراقب او هستند. عبدالناصر مبلغ فوق را به این سبب که ممکن بود کودتایی از او سلب قدرت کند در سویس گذاشته بوده. اخیراً خانم ناصر نزدیک بود که به میراث شوهرش دست یابد. مارشال تیتووارا به یوگسلاوی دعوت کرده بود و او توانست از مصر خارج شود اما مأموران مراقب نیز به این پناه رسمی که ممکن است گماندهای اسرائیلی او را برپایند، در این سفر نیز متعیش گردند.

• جنگ پاپ

• باکاردینالها

از مدتی پیش، پاپ پل ششم، در صدد ایجاد اصلاحاتی در کاز کلیساست که با مخالفت کاردینالها روبرو شده است. پل ششم، روحانی تازه‌طلبی است که با افکار نویی دارد و اینک می‌خواهد در جریان انتخاب آورد ولی به علت مخالفت کاردینالها تاکنون موفق نشده است. پل ششم چندی پیش دست به عملی نسبتاً انقلابی زد و کاردینالهای پیش از هشتاد ساله را از کار برکنار نمود. این عمل به سادگی برگزار نشد و بوجوهی از ضدیت را علیه او برانگیخت. تصمیم فعلی او در مورد انتخاب پاپ این است که به هفت رؤسای کلیساهای کشورهای دنیای شرق و نیم دیگر، به مرحله‌ای خواهد رسید که اولین آمریکایی، یا قلب مصنوعی شروع به زندگی تازه‌ای نماید. قلب مصنوعی فعلاً روی حوزهٔ ولایتان حق انتخاب پاپ را دارند.



• قلب پلاستیکی ساخته شد

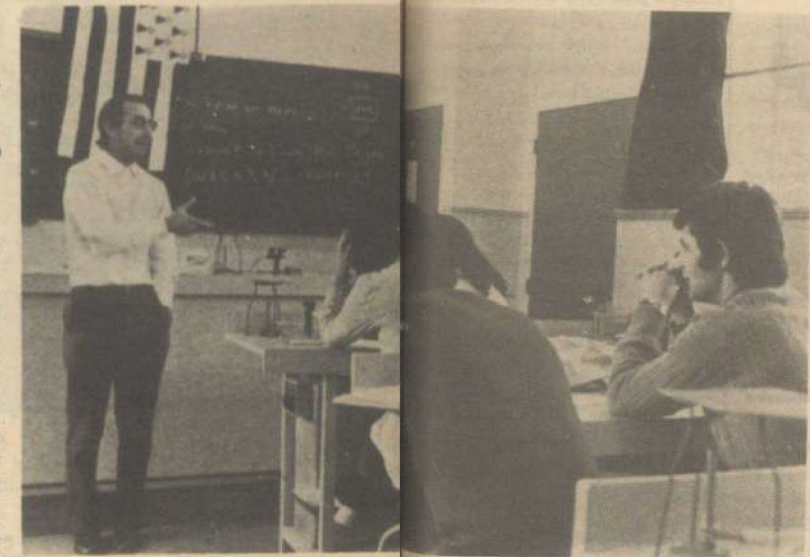
پروژهٔ تهیه قلب مصنوعی در آمریکا به مراحل تحقق نزدیک می‌شود و تا سه سال و نیم دیگر، به مرحله‌ای خواهد رسید که اولین آمریکایی، یا قلب مصنوعی شروع به زندگی تازه‌ای نماید. قلب مصنوعی فعلاً روی حوزهٔ ولایتان حق انتخاب پاپ را دارند.



جزیه طلبان بر تانی

در شمال فرانسه، تانی هست آباد و پر رونق و رنگ‌به‌نام بر تانی که بخصوص رگ‌به‌نام تانی که بخصوص شاپور آن شهرت فراوان دارد. این ایالت، شاید در نه قدیم که دریای مانس بود نداشت. با کشور فعلی انگلستان سرزمین واحدی را تشکیل می‌دهد. چرا که اسم دوستان یکی است. (بر تانی) آن است که در زبان انگلیسی بنام تانی می‌شود) متشابهاً جزیرهٔ انگلستان را چون رگ‌به‌نام بر تانیای کبیر نامند. از این گذشته، مردم تانی فرانسه زبان و نژاد تمدنی جداگانه از فرانسویانند. مردمی بسیار متعصب‌اند و ایل نیستند خود را فرانسوی زیر نفوذ فرانسه بدانند. در زبان ملوک‌الطوایفی اروپائیان نقل بوده‌اند و از آن آن تا کنون پرچم ملی خود حفظ کرده‌اند. احساسات و نژادی اهالی بر تانی تا جاست که تقریباً ۹۹ درصد آن خود را فرانسوی نمی‌دانند. س فراوانی در حفظ زبان خصوصیات ملی خود می‌سند. دولت فرانسه به سیاست آنها واقف است و

در درس زبان بر تانی در مدارس - پرچم بر تانی پس فنراز تخته سیاه دیده میشود



ت دفاع قرار نداد. منابع اطلاعاتی آلمان فاش کرده‌اند که رستهای عرب در صدد است که شخصیت‌های آمریکایی و سوسی و آلمانی نام‌هایی بزرگ نوع‌گاز سفارشات در صدد تقویت نیروی نظامی خویش است و اینک از جهت نیروی دریایی با در اختیار داشتن دو ناو هواپیمابر و پنج



• معجزه در قرن اتم

اختصاص داده بود - ضمن آن که پیش از آن، سیمیک، اساس یکی از معروفترین آثارش، «معجزه در میلان» را در همین امر گذاشته بود. تازه‌ترین معجزه در ایتالیا، انشای عکاسی است که مدتی است از یک معجزه که ظهور حضرت مریم باشد عکسبرداری کرده است. این عکاس، معتقد است که حضرت مریم هر روز جمعه، درست‌تر ظهور، همراه با خورشید در آسمان «سان دامیانو» محلی در ایتالیا، و بر فراز یک درخت گلایی ظهور می‌کند. اولین ظهور در ۲۷ نوامبر

• مشکل آرزاتین

دوباره موقعیت و محسوسیت سابق خود را به دست آورد؟ از نظر سیاسی امکان این امر هست اما لگه بسیار ظریف مساله اینجاست که مردم آرزاتین پرون را بدون اول پرون همسر متوفایش چگونه خواهند پذیرفت؟ او پرون در آرزاتین شخصیت و محبوبیتی الهام‌های داشت و مردم او را مانند یک نیمه‌خدا می‌پوشانند و بر سرش می‌پرستیدند و در این پرستش تا حد تعصب گورگورانه پیش می‌رفتند. در حالی که پرون ۱۹۷۲ در سن هفتاد و هفت سالگی زن دیگری دارد جوان و مو طلایی و به اسم ایزابلا که سابقاً رقصه کاربازها بود. البته پرون از شرط علاقه به او، تابیوت جسد مومیایی شده او را

زیر دریایی اتمی، دو مقام سوه، قبل از انگلستان قرار گرفته است. انگلستان فقط یک ناو هواپیمابر و چهار زیردریایی اتمی دارد. ● فرانسه به شدت در صدد تقویت نیروی نظامی خویش است و اینک از جهت نیروی دریایی با در اختیار شده و داماد یکی از لردهای



در انتظار معجزه

۱۹۷۱ (اندکی کمتر از یک سال پیش) بوده است. داستان معجزه ظاهراً از این قرار است که یزدنی معروف به «ماما روزا» از اهالی محل، بیمار بوده و حضرت مریم «در لباسی شبیه دهقانان ولایت» بر او ظاهر می‌شود و یزدنی شفا پیدا می‌کند و فریاد معجزه بر می‌دارد و به هسایه‌ها می‌گوید که حضرت مریم ظهر هر جمعه به دیدنش خواهد آمد. اسقف منطقه این اکتا را رد کرده و می‌گوید همچو ظهوری ندیده و هیچوقت هم چنین معجزاتی رخ نداده‌است.

• مشکل آرزاتین

دوباره موقعیت و محسوسیت سابق خود را به دست آورد؟ از نظر سیاسی امکان این امر هست اما لگه بسیار ظریف مساله اینجاست که مردم آرزاتین پرون را بدون اول پرون همسر متوفایش چگونه خواهند پذیرفت؟ او پرون در آرزاتین شخصیت و محبوبیتی الهام‌های داشت و مردم او را مانند یک نیمه‌خدا می‌پوشانند و بر سرش می‌پرستیدند و در این پرستش تا حد تعصب گورگورانه پیش می‌رفتند. در حالی که پرون ۱۹۷۲ در سن هفتاد و هفت سالگی زن دیگری دارد جوان و مو طلایی و به اسم ایزابلا که سابقاً رقصه کاربازها بود. البته پرون از شرط علاقه به او، تابیوت جسد مومیایی شده او را

زیر دریایی اتمی، دو مقام سوه، قبل از انگلستان قرار گرفته است. انگلستان فقط یک ناو هواپیمابر و چهار زیردریایی اتمی دارد. ● فرانسه به شدت در صدد تقویت نیروی نظامی خویش است و اینک از جهت نیروی دریایی با در اختیار شده و داماد یکی از لردهای

اخبار کوتاه

● در ۱۹۷۵ یک سايوز روسی و یک آپولو آمریکایی در فضا به هم متصل خواهند شد. ● طبق نظریه‌ی اخیر که توسط سه‌نژاد محقق در آمریکا به عمل آمده، ۴۵ درصد جوانان آمریکایی خود را خوشبخت می‌دانند. ● در هر صد نفر جزو مترشحين سیاسی، مخالفان جنگ و پیمان و بعضی جوانان میانه‌بوست هستند. ● طبق خبری که سرویسهای اطلاعاتی غرب انتشار داده‌اند، شوروی هم اکنون دست اندر کار ساختن ناو هواپیمابر است. تاکنون این وسیله فقط در اختیار غرب بود و یکی از رموز اساسی تفوق دریایی این منطقه نیز به شمار می‌رفت. ناو هواپیمابر

شوروی به ظرفیت سی هزار تن است. ● طبق تصمیم وزارت دفاع فرانسه، از این پس ناوهای افسر فرانسوی می‌توانند به درجهٔ ژنرال برسند. ● مبارزه با ناامنی و جنایت و سرقت در آمریکا بالا گرفته و روشهایی که تاکنون انتخاب شده مؤثر نبوده است. ناگزیر، بعضی از کشورهای ایالت کالیفرنیا، در صددند که همچون قیرون وسطی، دیواری به دور خود بکشند. ● استرالیا و نیوزلندیا که در منطقه آزمایشهای اتمی فرانسه واقفند از هم اکنون فریاد اعتراض بلند شده، زیرا بعد از آزمایش

تجربه‌های آزاد

سردبیر محترم، پس از عرض ارادت، اقدام جدید شما را با افتتاح صفحات مخصوص «تجربه‌های آزاد» از سیم قلب تبریک عرض می‌کنم و اینکه هر مطلبی را چاپ نمی‌کنید. برعکس روال بعضی مجلات هفتگی که گندش را درآورده‌اند، تاکید کرده‌اید که مطالب دارای محتوی باشد. اقدام جالبی است برای تشویق آنها که «می‌خواهند» پروبالی باز کنند، و اما در مورد اینکه باید به تصویب هیات تحریریه برسد، حرفی ندارم. چندی قبل دوستی به نام «عباس یعقوبی» نامه‌یی فرستاد با یک ترجمه از اثر «ا. هنری» که در مجله نوشتید: «به دست هیات تحریریه سپرده‌ایم» اما تا حالا خبری نشد باوجود اینکه قول دادید خبرش را چاپ کنید. البته هر مطلبی باید به تصویب هیات تحریریه برسد و اگر نرسد مجله، مجله نیست، اما این هیات تحریریه چرا اینقدر تپیل است! حتماً می‌گوئید نامه‌های دریافتی زیاد است، ولی باوجود اینهم خیلی زود می‌شود جواب داد.

مذرت می‌خواهم که فضولی کرده‌ام، راستش اینکه اصولاً تمام جوانهایی که برای مجلات مطلب می‌فرستند، خیلی زود می‌خواهند پاسخی بایشان داده شود و در مجله بنویسند اثرش قابل چاپ هست یا نه؟ و خیالش را راحت کنند. مطلبی دارم برای صفحه «تجربه‌های آزاد» که ضمیمه این نامه فرستادم، اگر قابل چاپ باشد که چاپ می‌شود و اگر نباشد که هیچی ولی زود خبرش را می‌دهید حتماً....
قم - ناصر

دوست عزیز - همانطور که در شماره ۸۳ تماشا نوشتیم، «تجربه‌های آزاد» عنوان صفحه و یا صفحاتی است که برای چاپ آثار خوانندگان باذوق در هر زمینه‌یی انتخاب شده و یا بقول شما برای تشویق آنها می‌شود که می‌خواهند پروبالی بگیرند و قدم در دنیای نویسندگی گذارند، هدف اینست که ذوق آزمایی از هنر نویسندگی خوانندگان تماشا شود و تجربه‌یی برای آنان گردد که چطور بنویسند؟ البته معیار سنجش برای چاپ، نظر هیات تحریریه تماشا است و خوشحالیم که در این فاصله زمانی کوتاه آثار خوب زیادی از خوانندگان تماشا بدست ما رسیده که بتدریج چاپ خواهد شد و همین تشویق‌ها ما را به ادامه کار دلپسته خواهد کرد.

اما بپذیرید که نسبت به هیات تحریریه بی‌لطفی کرده‌اید زیرا شاید در تصور نیاید که آنان به چه دقت و هوشیاری مطالب را می‌خوانند و نظر میدهند، همانطور که در مورد نوشته دوستی که نام بردید کردند و نامه‌ای که به اندرس این دوست ارسال شده جوایگوی نظر آنان است که: ترجمه خوب و روان ولی تکراری است سعی



نامه‌هایی به سردبیر

کنید آثاری را به فارسی برگردانید که در جای دیگر بچاپ نرسیده باشد.... چون بغوی آگاهی که هر جوانی با چه علاقه‌یی به نوشتن می‌پردازد و یا اشتیاقی انتظار جواب می‌پرد، به یقین همه نویسندگان خوب و با ارزش این لطافت و دقایق و شاید روزها و ماهها... را پشت سر گذارده‌اند و تجربه اندوخته و به مطالعه و دقت بیشتر نیازمند شده‌اند.

بهرحال دوست عزیز، نامه را از آن جهت عیناً بچاپ رساندیم که بطریقی پاسخگوی این‌گونه سوالات خوانندگان باشیم، البته نظر هیات تحریریه مجله نیز در مورد نوشته خود شما اگر برای چاپ در تماشا مناسب نبود به نشانی خودتان ارسال خواهد شد.

فرستنده‌های جدید

... هر سال در آبانماه همزمان با برگزاری جشنهای میلاد شاهنشاه و افتتاح تلویزیون ملی ایران، چندین فرستنده تلویزیونی در ایران افتتاح میشود. متعجب می‌کنم که امسال چطور خبری نبود و اگر بود ما نتشددیم که شهری دیگر تلویزیون‌دار شود و یا بقول شما تلویزیونی‌ها، زیر پوشش تلویزیونی رود، بهر حال اگر فرصت کردید، بنویسید تا ما همه خبردار شویم که امسال چه کردید؟ تا نوبت به ما برسد.

یزد - علی اکبر حسین فرجی

برنامه‌های رادیو تلویزیون

مدتها است که صحبت از تغییرات برنامه‌های تلویزیونی و تاریخ این تغییرات است، و بالاخره بدرستی معلوم نشد اینهمه س و صدایی که برآه انداخته‌اید به کجا میرسد و ما تماشاگران بی‌سر و زبان شما که سرگرمی جز برنامه‌های همه جور شما نداریم کی می‌توانیم آنچه دوست داریم ببینیم و بار زحمات روزانه را سبک کنیم....
مهرداد - الف

برنامه‌های جدید تلویزیون ملی ایران که با توجه به خواست تماشاگران و بهره‌مندی از برنامه‌های تازه، سریالهای جالب و... طرح و تنظیم شده در همین هفته آغاز می‌شود، به این شکل که بخش برنامه جدید شبکه یا عبارت دیگر برنامه اول از روز عید فطر و برنامه دوم از روز شنبه ۲۰ آبان ماه شروع می‌شود. شرح مفصل این برنامه‌ها و تغییرات چشمگیر آن که در شماره گذشته و همین شماره بچاپ رسیده می‌تواند پاسخگوی علاقه و تمایل تماشاگران برای آشنایی بیشتر باشد.

دوست عزیز یزدی، از چهارم آبانماه ۱۳۴۵ که تلویزیون ملی ایران فعالیت خود را آغاز کرد، همساله در این روز فرستنده‌های جدیدی گشوده میشود تا همه مردم ایران بتدریج بوسیله برنامه‌های تلویزیونی یا یکدیگر پیوندی منطقی و مستحکم‌بایند و گوشه و کنار کشور خود را بشناسند.

ره‌آورد کوشش جمعی کارکنان این سازمان درسال جاری آغاز بهره‌برداری از فرستنده‌های بیرجند، خارک، یستان، و کاشان است که هر کدام با این مشخصات در اختیار اهالی گذارده شده.

فرستنده بیرجند، با قدرت ۵۰ وات و تشعشع آن که در دو جهت تقسیم شده هر جهت ۵۰۰ وات است و برنامه شبکه را بخش می‌کند.
فرستنده خارک - با قدرت ۵ وات و قدرت تشعشع ۲۰۰ وات که برنامه‌های شبکه را از فرستنده بوشهر گرفته و بخش می‌کند.

فرستنده یستان، با قدرت ۲ کیلووات و قدرت تشعشع ۵۰ کیلو وات که برنامه‌های شبکه را از فرستنده اهواز گرفته و بخش می‌کند.
فرستنده کاشان، با قدرت ۵ وات و قدرت تشعشع ۲۰۰ وات برنامه شبکه را بخش می‌کند.

این جمع گشایش ۲ فرستنده رادیویی اهواز یا موج متوسط ۸۰۰ کیلو واتی و فرستنده موج کوتاه ۳۵ کیلوواتی کمال‌آباد کرج را نیز باید افزود.

این اطلاعات را در شماره ۸۳ مجله تماشا که روز چهارم آبان ماه منتشر شد چاپ کرده بودیم که چون حلس زدیم شما آن شماره را ندیده‌اید دوباره تکرار کردیم.

پاسخهای کوتاه

آقای محمود ایلخانی - سوالات شما را با مسئول برنامه دانش درمیان گذاردیم تا پاسخ صحیح ارسال شود.
خانم عاکفه خرم‌آبادی - طرح چنین مسائلی با یک پزشک به صلاح شماست.

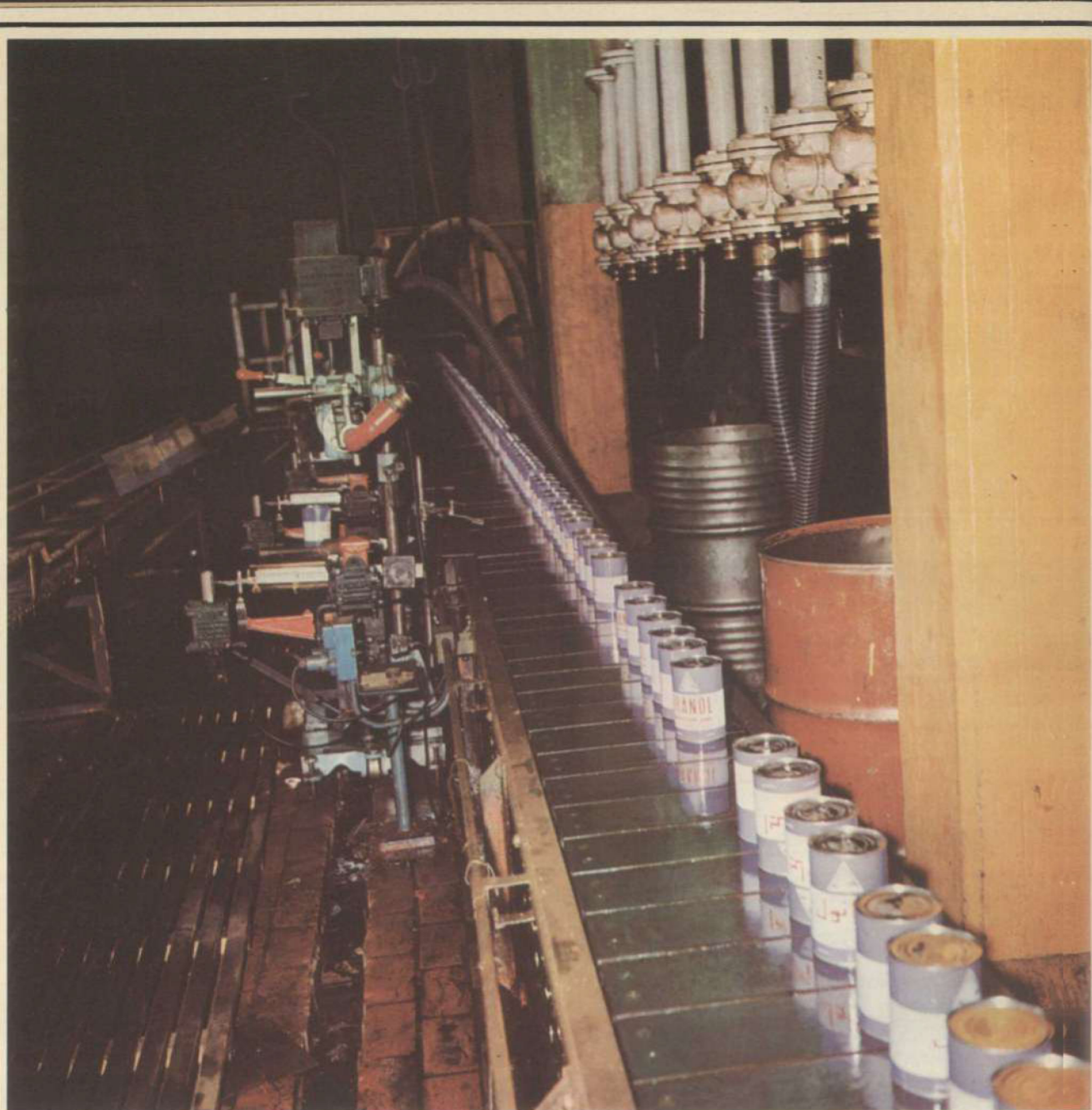
خانم نادره حجتی - داستان طویل شما را خواندیم موضوع آن جالب ولی از نظر انشاء ضعیف بود. سعی کنید با مطالعه بیشتر براین ضعف غلبه کنید. باز هم آثار خود را برای ما بفرستید تا شما را از نتایج و پیشرفتتان آگاه سازیم.

دوستان عزیز: سعید محفوطی - ناصر طاهری - هرمز علی‌رضائی - و مینوش شریفی آثار شما برای اظهار نظر به هیات تحریریه فرستاده شد.

خانمها و آقایان: آذر کبیری، حشمت بیگدلی، کاوه کامیار، نازنین اسدی، آرزو قدسی، حسینعلی کاشی، شادی لشگری، فیروز محلاتی، هوشنگ امین، تورج ملکی به سوالات شما جواب خصوصی داده شد.

روغن ایرانول

از فرسودگی اتومبیل شما جلوگیری میکند





خانم
صبحانه
پاستوریزه
پاک

لذت بخش
مقوی - اشتها آور



تیار شدہ درکار خانجات لبنیات پاستوریزہ پاک

